

کارگر میلیتانت





فهرست

صفحه	فهرست
<u>۳</u>	نکاتی کوتاه در مورد مفهوم برنامه سوسیالیستی
<u>۹</u>	مفهوم دمکراتی و اهمیت آن در جنبش کارگری
<u>۱۷</u>	جنگ حکومت های اسرائیل و حماس یا جنگ اسرائیل و مردم غزه
<u>۲۸</u>	طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی (بخش سوم)
	تئوریک
<u>۳۱</u>	اقتصاد مارکسیستی (بخش دوم و پایانی)
<u>۳۴</u>	مروری بر «اخلاق آن ها و اخلاق ما»، اثر تروتسکی
<u>۳۶</u>	تئوری مارکسیستی تورم: ملاحظاتی بر مقولات تورم و پول
<u>۴۰</u>	درباره رفرمیزم
<u>۴۳</u>	مطلوبات حزب کمونیست در آلمان (مارکس و انگلس)
	گزارش کارگری
<u>۴۵</u>	عسلویه: در «آخر دنیا» چه می گذرد؟
<u>۵۱</u>	پیام شاهرخ زمانی از زندان گوهر دشت به کارگران بافق
	دافعی
<u>۵۷</u>	تهران: فعالیت تبلیغی در حمایت از فراخوان انجمن «ما می خواهیم زنده بمانیم» و همبستگی با بهنام ابراهیم زاده
<u>۵۹</u>	پیام همبستگی با کارگران معدن بافق در ایران (انجمن همبستگی بین المللی کارگران ترکیه)
<u>۵۹</u>	بهنام ابراهیم زاده را تهدید به انتقال به سلول انفرادی کردند!



۲

بین المللی

<u>۶۰</u>	بیانیه پیرامون سومین جنگ غزه
<u>۶۱</u>	معرفی سازمان «نگرش مارکسیستی» در ترکیه
<u>۶۲</u>	پلاتفرم سازمان «نگرش مارکسیستی» در ترکیه
	صدای کارگر سوسیالیست
<u>۷۸</u>	معرفی برنامه «صدای کارگر سوسیالیست»
<u>۷۹</u>	پیرامون مطالبات کارگری
	بحث فیس بوک
<u>۸۳</u>	فیلسوف نمایی یک شبه دمکرات
<u>۸۶</u>	استالینیسم و تروتسکیسم
<u>۸۸</u>	بحثی فیسبوکی در برابر لیبرال های معتبر به انتشار نسخه PDF کتاب کاپیتال
<u>۸۹</u>	دعوت یک سانتریست از تروتسکیست ها برای پاسخ به گفتگوی مهاجرانی در تلویزیون بی بی سی
<u>۹۰</u>	تروتسکیسم

محور «شخصیت» ها ساخته شود. و یا حزب پیشتر انقلابی نمی تواند به دور تئوری ها و یا عقاید افراد تشکیل گردد. شخصیت های از بالا ساخته شده، ربطی به رهبران واقعی کارگران که باید در درون جنبش کارگری ظاهر گردد، ندارند. علم و تئوری نیز پدیده ای بسته و تمام شده نیست. علم در حال تغییر و تحول است و نمی تواند پایه وحدت تشکیلاتی قرار گیرد. عقاید افراد نیز مقاومت و در حال تغییرند و نمی توانند پایه ایجاد حزب پیشتر کارگری قرار گیرند.

بنابراین اساس وحدت تشکیلاتی کارگران کمونیست، تنها باید بر محور یک برنامه سوسیالیستی باشد.

در تاریخ جنبش کارگری، برنامه های بسیاری نوشته شده اند. برنامه هایی که خود مارکس در تدوین آن شرکت داشته است، مانند برنامه حزب کارگران فرانسه ۱۸۸۰ و پس از آن برنامه ارفورت حزب سوسیال دمکراتیک آلمان ۱۸۹۱، و همچنین برنامه سوسیال دمکرات های انقلابی روسیه و نهایتاً برنامه تدوین شده در کنگره سوم کمیترن (بین الملل سوم) بر جسته ترین برنامه های جنبش کارگری در قرن ۱۹ و ۲۰ بوده اند.

با انکا بر این تجرب غنی زمان مارکس و لنین و تروتسکی، ما قادر خواهیم بود که اساس یک برنامه سوسیالیستی را مورد بررسی قرار دهیم و برنامه ای که بر اساس تجرب بین المللی و مشخصاً تجربه جنبش کارگری ایران برای سازماندهی حزب پیشتر کارگری تدوین کنیم.

با نگاهی گذرا به برنامه های تدوین شده بالا متوجه می شویم که برنامه سوسیالیستی، یک برنامه کوتاه مدت و یا یک دستور العمل عمومی و یا یک سلسله اصول عمومی برای تعیین وجه تمایز خود از سایر گرایش های نیست. برنامه سوسیالیستی، برنامه ای است که از وضعیت کنونی جنبش کارگری و مطالبات مشخص روز آغاز می کند و رهنمودی برای تدارک انقلاب کارگری است. همچنین برنامه ای است برای انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم. به سخن دیگر نه تنها یک اساس علمی و تحلیلی از وضعیت کنونی سرمایه داری را ترسیم می

نکاتی کوتاه در مورد مفهوم برنامه سوسیالیستی

بازگشت به فهرست

این مقاله بر مبنای سخنرانی مازیار رازی در جلسه احیای مارکسیستی، مورخ ۲۴ اوت ۲۰۱۴، است که برای اطلاع خوانندگان میلیتان انتشار می یابد.

مفهوم برنامه، یکی از مسائل مهم گرایش های کمونیستی است که بحث و تبادل نظر جامع و عمیقی را می طلب.

عدم درک صحیح از مفهوم برنامه سوسیالیستی، منجر به بروز انحرافاتی شده، که این خود نیز بحران کنونی سازمان ها و گرایش های کمونیستی یا سوسیالیستی را هر چه بیشتر تشدید کرده است.

ایجاد احزاب کاریکاتور گونه تحت عنوانین «کمونیستی»، «کارگری» و «سوسیالیستی» همراه با برنامه های تخیلی برای یک «دنیای بهتر» و یا یکی برداری از برنامه های سوسیال دمکراتیک روسیه اوائل قرن بیستم، وضعیت گرایش های کمونیستی را هر چه بیشتر وخیم تر کرده است.

آن چه باید درک شود این است که امروزه استراتژی مارکسیست های انقلابی و کارگران سوسیالیست، ساختن حزب پیشتر کارگری است. اما این حزب نمی تواند در خلا ساخته شود.

حزب پیشتر کارگری باید متکی بر یک «برنامه سوسیالیستی» باشد. برنامه ای که نه تنها وحدت تشکیلاتی سازمان های کمونیستی و کارگران سوسیالیست را تضمین می کند، بلکه نقشه راهی را نیز برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی ترسیم می کند. به سخن دیگر، برنامه سوسیالیستی، ستون فرات حزب پیشتر انقلابی است. برنامه، داربستی است برای تدارک انقلاب کارگری.

بدیهی است که وحدت تشکیلاتی کمونیستی کارگران سوسیالیست و مارکسیست های انقلابی نمی تواند بر

بخش مطالبات، از مبارزات و سطح آگاهی کنونی گرفته تا مطالبات برای جامعه سوسياليستي را دربر می گيرد.

بخش اصول و روش، به ابزار تدارك فعالیت های روز و تکامل آن می پردازد.

اما بخش سوم برنامه، یعنی طرح مطالبات، يکی از اركان بسیار حائز اهمیت این برنامه است. زیرا، این بخش، از مبارزات زنده جنبش کارگری آغاز می کند. این بخش از برنامه، چکیده عملی مبارزات کارگران و رحمتکشان است.

بخش مطالبات، خود به چهار شاخه تقسیم می گردد:

اول، مطالبات دمکراتیک

دوم، مطالبات حداقل

سوم، مطالبات حداکثر

چهارم، مطالبات انتقالی

این چهار شاخه را بیشتر توضیح می دهیم.

مطالبات دمکراتیک

مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد قرار نمی گیرند، اما، حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه، خواست هایی مانند: حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتاجاعی موجود؛ برابری قانونی و حقوقی کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، از جمله «مطالبات دمکراتیک» هستند. این گونه مطالبات سنتاً در کشورهای اروپایی که انقلاب دمکراتیک ضد فئودالی را در قرن های ۱۷ و ۱۸ سپری کرده اند، بخشی از حقوق دمکراتیک شهروندان قلمداد شده است.

در کشورهای نظیر ایران تحقق چنین خواست هایی،

کند، بلکه دعوتی است به عمل برای سرنگونی نظام سرمایه داری. همچنین برنامه ای است برای ساختن سوسياليزم.

بیش از تلاش برای تدوین برنامه سوسياليستی باید تحلیل روشنی از سه رکن پیونده خورده با یکدیگر داشته باشیم. رکن نخست، تحلیل از صورتندی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران است. به سخن دیگر، شناخت کامل از جامعه سرمایه داری که قرار است با یک نظام سوسياليستی جایگزین گردد. تحلیل از سرمایه داری ایران، تاریخچه پیدایش آن و پیوند آن با امپریالیزم و ماهیت خود امپریالیزم و ریشه های آن در ایران.

رکن دوم، شناخت نیروی بازدارنده انقلاب در جامعه است. به سخن دیگر، ماهیت طبقاتی دولتی است که قرار است سرنگون شود.

رکن سوم، شناخت نیروی سازنده ای که قرار است در جامعه مستقر گردد. به سخن دیگر، تحلیل از صف بندی طبقاتی و نقش محوری طبقه کارگر و سایر متحдан طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب آتی.

این سه رکن به هم پیوند خورده اساس شناخت ما را از جامعه ای که قرار است در آن تحولاتی به وجود آید و تغییر کند، روشن می کند.

بر اساس برنامه های سوسياليستی یاد شده، برنامه عموماً به چهار بخش اصلی تقسیم می گردد: اول، بخش توضیحی؛ دوم، بخش توصیفی. سوم، بخش مطالبات. و چهارم، بخش اصول و روش.

بخش توضیحی، ماهیت سرمایه داری و پیوند آن با امپریالیزم را توضیح می دهد و بحران سرمایه داری و عدم توانایی در پاسخگویی آن به مسائل جامعه را بر جسته می کند.

بخش توصیفی، وظایف و تکالیف انقلاب را روشن می کند. در محور آن حل مسئله ملی، حل مسئله ارضی، حل مسئله دمکراتیک، و سایر مسائل اجتماعی است.

کردن مبارزات زحمتکشان به تحقق مطالبات دمکراتیک هستند. به سخن دیگر خواهان حفظ نظام سرمایه داری اند، اما با چهره ای نوین. آن‌ها خواهان خاتمه دادن به استثمار زحمتکشان نیستند. در صورتی که هدف مارکسیست‌های انقلابی در گسترش مبارزات دمکراتیک، آمده سازی توده‌ها برای انقلاب و سرنگونی تمام و کمال نظام سرمایه داری و خرد کردن ماشین دولتی آنست.

طرح این مطالبات باید در برنامه سوسیالیستی جای داشته باشد و به عنوان یکی از شاخه‌های مطالبات زحمتکشان مورد اجرا قرار گیرد.

مطالبات حداقل

مطالبات سنتاً «حداقل» یا مطالبات صنفی، همانند مطالبات دمکراتیک الزاماً تحقق آن‌ها، نظام سرمایه داری را نمی‌کند. مطالباتی نظری حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، بازنیستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست‌ها هستند. اهمیت این مطالبات در اوآخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که احزاب سوسیال دمکرات می‌توانستند به اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست‌ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده‌اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. اما علی رغم این‌ها، مبارزه حول این مطالبات ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات توسعه بسیاری از کارگران ایران طرح شده‌اند: مبارزه برای افزایش دستمزد یا بازپس گیری دستمزدهای معوقه؛ یا پاداش و حقوق بازنیستگی و غیره.

لازم به ذکر است که مارکسیست‌های انقلابی با شرکت در مبارزه برای گسترش حقوق صنفی گام به گام در کنار زحمتکشان جامعه برای دستیابی به مطالبات صنفی باید کوشش باشند، اما در عین حال آگاهانه در صدد از مطالبات صنفی می‌باشند. در این حوزه، تقاؤت مارکسیست‌های انقلابی با گرایش‌های سندیکالیست و آنارکو سندیکالیست و غیره در این امر مهم نهفته است. این گرایش‌ها خواهان محدود کردن مبارزات زحمتکشان

مگر در وضعیت استثنایی، بسیار دشوار و حتی غیر محتمل است. اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست‌هایی را نمی‌تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند؛ چه رسد برای طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه سرمایه داری ایران از مبارزات ضد استبدادی- فئوالی سر برخون نیاورده؛ بلکه توسط امپریالیزم به جامعه تحمل شده است. از این رو یک سرمایه داری ناقص الخلقه است. بدیهی است که چنین مطالباتی باید در برنامه و تبلیغات کارگری جای گیرند؛ و تبلیغاتی حول آن‌ها باید صورت پذیرند. در کشورهای اختناق آمیزی مانند ایران، تحقق این مطالبات (به ویژه حق اعتضاب) می‌تواند اعتماد به نفس در درون جنبش کارگری را برای تدارک سرنگونی فراهم آورد، زیرا یک رژیم ارتجاعی سرمایه داری به سختی و یا با فشار بین‌المللی به چنین مطالبه‌ای تن می‌دهد. از این رو در ایران شعار «اعتضاب عمومی» می‌تواند بنیاد سلطه سیاسی رژیم را سست کند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و همچنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی‌خواهند برد. علاوه بر این‌ها، برای آن‌که، طبقه کارگر بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به سوی مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید از آن خود کند.

لازم به ذکر است که مارکسیست‌های انقلابی با شرکت در مبارزه برای گسترش حقوق دمکراتیک گام به گام در کنار زحمتکشان جامعه برای دستیابی به مطالبات دمکراتیک کوشش بوده، اما در عین حال آگاهانه در صدد فرا رفتن از مطالبات دمکراتیک می‌باشند. در این حوزه، تقاؤت مارکسیست‌های انقلابی با گرایش‌های لیبرال، سوسیال دمکرات، لائیک، جمهوری خواه و غیره در این امر مهم نهفته است. این گرایش‌ها خواهان محدود

های صنعتی به ویژه برای کشاورزی.

نه. ترکیب کشاورزی و صنعت. لغو تدریجی تمایزات شهر و روستا از طریق توزیع هماهنگ تر جمعیت در سرتاسر کشور.

ده- تأمین تحصیل رایگان در مدارس عمومی برای کلیه کودکان. منع کار کودکان در کارخانه به صورت کنونی آن. ترکیب تعلیم و تربیت با تولید صنعتی و غیره و غیره.»

البته در ۱۸۴۷ مارکس هنوز تجربه انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان را در دست نداشت، اما با این وصف در مانیفست اشاره می کند که طبقه کارگر با مبارزه برای حقوق دمکراتیک، به نتیجه فرا رفتن از آن مطالبات پی خواهد برد.

قابل ذکر است که تأکید شود کارل مارکس تا اواخر عمر خود ضرورت طرح این مطالبات را درست می دانست. برای نمونه در تدوین برنامه حزب کارگری فرانسه در سال ۱۸۸۰ نقش تعیین کننده ای همراه با سایر مارکسیست های فرانسه داشت، اما، با یکی از رهبران حزب کارگر بر محور طرح مطالبات حداقل در برنامه حزب اختلاف عمیقی پیدا کرد. ژول گسد، بر این باور بود که پیشنهاد مارکس برای افزودن مطالبات صنعتی در برنامه حزب، از رادیکالیزم حزب خواهد کاست و توهمندی کارگران را به مطالبات صنعتی افزایش می دهد و مبارزه ضد سرمایه داری را کم رنگ نشان خواهد داد. در این مشاجره بود که مارکس در نامه ای خطاب به ژول گسد و پل لافارگ، جمله معروف خود را نوشت که «آن چه مسلم هست این است که اگر این ها مارکسیست هستند پس من یکی مارکسیست نیستم! این جمله نشان می دهد که مارکس تا چه اندازه برای مبارزه برای مطالبات صنعتی و طرح آن در برنامه سوسیالیستی ارزش قابل بود.

مطالبات حداقل

مطالبات حداقل، مطالباتی را شامل می شود که مربوط به دوره پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری و

به تحقق مطالبات صنعتی هستند. به سخن دیگر خواهان حفظ نظام سرمایه داری اند، اما با چهره ای نوین. آن ها خواهان خاتمه دادن به استثمار زحمتکشان نیستند. در صورتی که هدف مارکسیست های انقلابی در گسترش مبارزات صنعتی، آماده سازی توده ها برای انقلاب و سرنگونی تمام و کمال نظام سرمایه داری است.

بدیهی است که طرح این مطالبات (همانند مطالبات دمکراتیک) باید در برنامه سوسیالیستی جای داشته باشد و به عنوان یکی از شاخه های مطالبات زحمتکشان مورد اجرا قرار گیرد.

از لحاظ تاریخی، کارل مارکس اهمیت بسیاری در زمان خود به این مطالبات نشان داد.

برای نمونه «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۷)، نوشته مارکس و انگلش، به عنوان نخستین برنامه کمونیستی، شامل ده مطالبه می شود که عموما بر اساس مطالبات حداقل طراحی شده است:

«یک- الغای مالکیت ارضی و بهره گیری از هرگونه اجاره بها برای پیشبرد اهداف عمومی.

دو- مالیات سنگین تصاعدی و یا درجه بندی شده بر درآمد.

سه- الغای هرگونه حقوق وراثت.

چهار- ضبط اموال همه شورشیان و کشانی که کشور را ترک کرده اند.

پنج- تمرکز اعتبارات در دست دولت، از طریق ایجاد یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با انحصار مطلق.

شش- تمرکز وسائل ارتباطات و حمل و نقل در دست دولت.

هفت- گسترش کارخانه ها و ابزار دولتی تولید. کشت زمین های بایر و به طور کلی بهبود اراضی طبق نقشه ای واحد.

هشت- کار به عنوان یک مسئولیت عمومی. ایجاد سپاه

برنامه عمل طبقه کارگر پلی است بین مطالبات «حداقل» و «حداکثر». در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رو درویی روزمره «کار» و «سرمایه» را به طور پیکر تشدید می کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آماده می کند.

بديهي است که تمام شعارهای دمکراتيک، «حداقل» و «انتقالی» از اهميت سياسي برخوردارند. زيرا پيرامون اين شعارها، کارگران می توانند به يك سلسه تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آن ها تقويت گردد و خود را برای حکومت و مدريت کارگري آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمي توان بصورت تصنعي و فرمول وار به طبقه کارگر تحمل کرد. حداقل نطفه هاي آن مطالبات بايستى در درون خود جنبش کارگری به نقد شكل گرفته باشنند. شعارهای محوري کارگری از يك سو از دل جنبش کارگری ظاهر می گردد و از سوی ديگر نقش تقويت کننده سازماندهی و برنامه ريزی درازمدت در جامعه سرمایه داری را ايفا می کند.

اما، يكى از مطالبات اساسى و مهم انتقالى، اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه داری، از آن جايی که کنترل اكثراً امور جامعه در دست طبقه حاكم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامى نهادهای وابسته به دولت صورت گيرد. هر دخالت و يا حضور سياسي و تشکيلاتي عوامل، نهادها و احزاب دولتى، اين روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصميم اين که چه کالاهايي بايستى توليد شوند، چه نوع کارخانه اي تأسيس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای توليدات چه قدر باشد؛ شرياط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و يا تصميم پيرامون امکانات رفاهي، جريمه، پاداش، اخراج و ترفع رتبه و غيره چقدر باشد... همه و همه بر عهده سرمایه داران و مدیران انتسابي آن ها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت هاي برخى از کارگران در «مديريت» طرح هاي «خودگرданى» و «مشاركت» نه

انتقال از سرمایه داری به سوسپالیزم است. اين مطالبات سنتاً در برنامه هاي سوسپاليسى برای تسهيل انتقال از سرمایه داری به سوسپالیزم پس از سرنگونی نظام سرمایه داری طراحى شده است. اين بخش از برنامه پس از تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در سایه تجربه انقلاب اکتبر و پس از آن می تواند گسترده تر از مطالبات حداکثر در برنامه هاي پيشين باشد. برای نمونه چگونگي شكل گيرى شوراهما، رابطه حزب با شوراهما، ساختار تشکيلاتي شوراهما، رابطه شوراهما با ساير جنبش هاي اجتماعي مانند جنبش هاي ملي، زنان، جوانان و غيره. تنظيم اين بخش از برنامه که محققاً باید در برنامه سوسپاليسى جاي داشته باشد.

مطالبات انتقالى

مطالبات «انتقالى» مطالباتي هستند که تحقق نهايى آن ها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است. اين مطالبات که شامل شعارهایي مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بيکاری، باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها، کارخانه ها و بانک ها؛ نظارت مستقيم کارگری برای تدوين قوانين موجود؛ کنترل بر توليد و توزيع و يا شعارهای مانند «مسكن برای همه»، «کار برای همه» و غيره می باشنند. مطالبات انتقالى از آگاهى كونى کارگران آغاز مى نماید و پلی به سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری ايجاد می کند.

از آن جايی که اين مطالبات، در عصر اخير، در پي هر حركتى، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، يكى از پايه هاي اساسى مطالبات کارگران سوسپاليسى را تشکيل مى دهد؛ و برای دوره اي تاریخي در رأس برنامه حزب پيشتاز انقلابي آتى در ايران قرار مى گيرد. مطالبات انتقالى از لحاظ كيفي با مطالبات جزئى، دمکراتيک و «حداقل» متفاوت اند، زيرا اين مطالبات هیچ يك نظام سرمایه داری را زير سؤال نبرده و از مطالبات محوري درازمدت طبقه کارگر نمي تواند باشند. در عصر انقلابات، ديناميزم مبارزات طبقاتي از مبارزه حول مطالبات حداقل، و دمکراتيک فراتر مى رود.

بهشهر، شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست خود کارگران در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر»، مطرح شد.

ریشه تاریخی طرح مطالبات انتقالی به طور مشخص مربوط به دوره پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است. تشکیل کمینترن (بین الملل سوم) در سال ۱۹۱۹ «متد انتقالی» را در مبارزات روزمره طبقاتی مورد بررسی قرارداد و سیاست مشخصی را اتخاذ کرد.

کمینترن، در دوره لنین، به ضرورت «مطالبات انتقالی» پی برد و آن را در برنامه های احزاب کمونیست به بحث گذاشته بود. سومین کنگره کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۱، قطعنامه ای را با عنوان «درباره تاکتیک ها» به تصویب رساند. پاراگراف زیر از این نظر دارای اهمیت حیاتی است:

«وظیفه کمینترن... ایجاد سکت های کوچک کمونیستی با هدف تأثیرگذاری بر توده های کارگر صرفاً به واسطه آژیتاسیون و تبلیغات نیست، بلکه مشارکت مستقیم در مبارزه توده های کارگر، ایجاد رهبری کمونیستی مبارزه، و ایجاد احزاب کمونیستی بزرگ، انقلابی و توده ای در مسیر مبارزه است ...

انترناسیونال کمونیست در نخستین سال خود روشن ساخت که قرار نیست احزاب کمونیست صرفاً به عنوان حلقه های تبلیغاتی عمل کنند، بلکه قرار است از تمامی فرست هایی که دولت بورژوازی برای سازماندهی طبقه کارگر و هدایت کردن آژیتاسیون تأمین نموده، بهره ببرد»

در ادامه قطعنامه توضیح داده شده است که: «انترناسیونال کمونیست به جای برنامه حداقل سانتریست ها و رفرمیست ها، مبارزه برای مطالبات کنکرت پرولتاریا را پیشنهاد می کند که در کلیت خود قدرت بورژوازی را به چالش می کشد، پرولتاریا را سازمان می دهد و مراحل متفاوت مبارزه برای رهبری آن را بر جسته می سازد...

مسئله بر سر این نیست که به پرولتاریا فراخوان مبارزه

تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آن ها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از این روست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتراض، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد.

کارگران پیش رو در مقابل با این شیوه ها، محققآ خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع درباره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزدها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما، چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای برآید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره پیش شuar «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیش رو طرح شده است؛ برای نمونه چندین سال پیش، کارگران کارخانه کشمیر مطالبه به دست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره اخیر در میان کارگران طرح شده و حول آن مبارزه صورت گرفته است. همچنین چند سال پیش، در اعتراضات کارخانه نساجی

مفهوم دمکراسی و اهمیت آن در جنبش کارگری

بازگشت به [فهرست](#)

متن زیر بخشی از سخنرانی رفیق مازیار رازی است در مناظره با آقای منصور اسانلو در سمینار هامبورگ احیای مارکسیستی ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۴ برگزار شد.

در وهله نخست یک وجه تمایزی باید قائل بود بین «مفهوم دمکراسی» به مثابه یک حکومت و مبارزه برای گسترش «مطالبات دمکراتیک». گرچه این دو موضوع بهم مربوطند، اما باهم تفاوت دارند. من در بحث سعی خواهم کرد به طور روشن اشاره کنم که منظور مارکسیست‌های انقلابی از این دو مقوله چیست.

از آن جایی که اصولاً این نوع مناظره‌ها یا تبادل نظرها برای یافتن نکات اشتراک در جهت گسترش مبارزات و دخالتگری‌های عملی مشترک مان در جنبش کارگری است، لذا در ابتدا برای تقویت اشتراک نظرمان توضیحاتی می‌دهم. به خصوص این که در میان اپوزیسیون ایران گرایش‌های فکری و سیاسی مختلفی وجود دارند و ما بر این باوریم که در اپوزیسیون گرایش‌های مختلفی از قبیل سندیکالیست‌ها، آنارکوستدیکالیست‌ها، آنارشیست‌ها و گرایش‌های سوسیال دمکراتیک وجود دارند. تصورمان بر این است که رعایت حق دمکراتیک برای همه شان ضروری و جایز است، اما در عین حال بر این باوریم که هیچ یک از این گرایش‌ها نماینده اکثریت مردم نیستند و نشده‌اند. درنتیجه از اوضاع کنونی، که هم اکنون در بستر آن قرار داریم، تا به آن جایی که یکی از این گرایش‌ها نماینده اکثریت جامعه شده و نهایتاً قدرت سیاسی را به دست گیرد، راه طولانی در مقابل داریم و باید ضمن احترام به یکدیگر، باهم تبادل نظر کنیم. نکات افتراق میان خود را روشن کنیم و نکات اشتراکمن را تقویت نماییم.

در مورد مبارزه برای گسترش حقوق دمکراتیک من هم

برای هدف غایی داده شود، بلکه مسئله بر سر توسعه مبارزه عملی است که می‌تواند به تنهایی پرولتاپریا را به مبارزه برای هدف نهایی هدایت کند...

عصر کنونی مشخصاً انقلابی است، چرا که ملایم ترین مطالبات توده‌های کارگر با تداوم حیات جامعه سرمایه داری ناسازگار است، و مبارزه برای این مطالبات بنابراین منوط به تکامل به مبارزه برای کمونیزم است.»

لنون تروتسکی نیز در سال ۱۹۳۸ به دنبال این موضع بین الملل سوم (کمینترن) و بر اساس همین سنت کمونیستی، «برنامه انتقالی» را با عنوان اصلی «جان کندن سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم»، به رشته تحریر درآورد.

موضوع مرکزی این نوشته، این است که چگونه می‌توان بر تناقض بین بحران سرمایه داری از یک سو و عدم بلوغ سیاسی طبقه کارگر از سوی دیگر فانق آمد.

ما نیز به دنبال سنت انتقالابی و برنامه‌های سوسیالیستی تدوین شده توسط مارکس، لنین و تروتسکی است که در ایران، بر اساس تحلیل مشخص از وضعیت مشخص، با درک از صورت بندی اجتماعی- اقتصادی، سیاسی و ایران، تشخیص ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری ایران و تعیین صفات بندی طبقاتی موجود، باید به تدارک تدوین یک برنامه سوسیالیستی و در محور آن تعیین مطالبات کارگری و یافتن پلی بین وضعیت و آگاهی کنونی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی، مبادرت کنیم.

آغاز بحث در مورد برنامه سوسیالیستی همراه با تدارک اولیه تشكیل حزب پیشناز کارگری گام نخستی است در راستای تدارک انقلاب کارگری در ایران.

معنی که ما مصمم هستیم که حقوق عقب افتاده کارگران پرداخت شوند، پرداخت حقوق بازنشستگی تحقق پیدا کند، حقوق و مزایای شان را سر وقت و به موقع بتوانند دریافت کنند، در ازای کاری که کرده اند افزایش حقوق داشته باشند و طبق قوانین بین المللی با آن ها رفتار شود. همه این ها آن حقوق صنفی هستند که همه ما به رسمیت می شناسیم و بنابراین ما معتقدیم که در این راستا نیز با همه گرایش های سیاسی اپوزیسیون جامعه باید اتحاد عمل داشته باشیم.^۱ اضافه بر این حقوق دمکراتیک و حقوق صنفی، حتی باید در جزئی ترین مطالبات طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه هم- برای مثال کفیت خوراک در غذا خوری های کارخانه ها و بهبود شرایط دانشگاه ها و بیمارستان ها و امور رفاهی و غیره- دخالت کنیم. هر نوع اعتراضی که طبقه کارگر و کل اردوا کار در هر زمینه انجام می دهد، مسئله ما نیز هست، باید مشترکاً و متحداً از آن حمایت کرد. و یک چنین اتحاد عملی نه تنها ما را بیش از بیش در قبال رژیم سیاسی متحد می کند و رژیم کنونی را ضعیف می کند، بلکه مهم تر از آن به طبقه کارگر و به کل اردوا کار اعتماد به نفس سیاسی می دهد. یعنی زمانی که طبقه کارگر و اقتدار مختلف آن مث کارمندان و معلمین و دانشجویان و زنان تحت ستم جامعه به یک توفیق جزئی در مبارزات و مطالبات شان دست می یابند، همین پیروزی های کوچک و ریز منجر به کسب اعتماد به نفس در میان آن ها و تقویت روحیه مبارزه جویی آن ها می شود؛ و در قدم های بعدی شان با اراده و دخالتگری قوی تری اقدام می کنند.

بنابراین از دو زاویه هست که مسئله تبادل نظر و روشن شدن اشتراکات و تقویت اتحاد عمل بین تمامی نیروهای اپوزیسیون جامعه برای ما حائز اهمیت می باشد. ما بنا

^۱ البته همان طور که در مطالب گذشته پیرامون اتحاد عمل به کرات اشاره کرده ایم، اتحاد عمل تنها با نیروهایی که خط مرز طبقاتی را زیر پا گذاشته و در سرکوب جنبش نقش داشته اند (مانند حزب توده، اکثریت، سلطنت طبلان و غیره) بی معناست.

مانند تمام جریانات سیاسی موجود در اپوزیسیون در داخل و خارج، توافق دارم که یکی از مسائل اصلی که ما داریم این است که از حقوق دمکراتیک مردم ایران- نظیر حق آزادی بیان و مطبوعات و تجمع و تشکل و حقوق مربوط به آزادی زنان و آزادی برای اقلیت های ملی و زبان های مختلف و انواع و اقسام حقوق دمکراتیکی که توسط رژیم کنونی سرکوب شده و می شود- نه تنها باید دفاع کنیم، بلکه باید برای تحقق این آزادی های دمکراتیک باید «اتحاد عمل» های مشترکی داشته باشیم، آن هم صرف نظر از اختلاف نظر که در میان خودمان داریم. این نکته از این نظر بسیار مهم است که اولاً باید در مقابل رژیم کنونی یک صف متحدی تشکیل بدهیم (صرف نظر از اختلافات نظری و برنامه ای) و دوم این که عقایدمان را در میان طبقه کارگر به آزمون می گذاریم و قضایوت نهایی در مورد صحت و سقم نظرات خود را به خود کارگران واگذار کنیم. در اینده خود طبقه کارگر و کل اردوا کار زحمتکشان و استثمار شوندگان جامعه است که تأیید می کند کدام سیاست و برنامه، متعلق به آن هاست. به عبارت دیگر کارگران و زحمتکشان، در عمل، خود تعیین می کنند که چه کسی درست می گوید و چه کسی اشتباه می کند و چه گرایشی درست عمل می کند و کدام گرایش به کجا راهه می رود؛ نهایتاً طبقه کارگر است که تأیید خواهد کرد. دقیقاً بر این اساس است که ما معتقدیم که باید بر روی مسائل سیاسی و نقطه نظرات سیاسی تبادل نظر صورت بگیرد. به خصوص تبادل نظر با کسانی و با گرایش هایی که در درون جنبش کارگری صاحب نظر هستند و گوش شنوا دارند، از جمله فعالینی مثل دوست مان منطور اسانلو.

برای کسب مطالبات دمکراتیک، ما با بقیه گرایش ها- اعم از سندیکالیست ها و سوسیال دمکرات ها و انواع و اقسام گرایش های سیاسی و سوسیالیست و کمونیست و هر چه که هست- هم نظر می باشیم و نه تنها در مورد کسب حقوق دمکراتیک، بلکه حول جزئی ترین مطالبات صنفی هم ما با همه هم نظر هستیم و توافق داریم؛ بدین

جمعی که صحبت می کنیم می گویند که «ما می خواهیم به حقوق دمکراتیک برسیم» و می گویند که «ما باید برای دمکراسی مبارزه کنیم»، و از دمکراسی هم منظورشان حکومت و دولت آتی هست و نهاد قدرت سیاسی مد نظرشان می باشد. اما ما معتقدیم که در مورد همین مفهوم دمکراسی دو نگرش متضاد وجود دارد و ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باید روشن کنیم که خودمان دارای چه نگرشی از دمکراسی هستیم و آقای منصور اسانلو و هم نظر اشنان دارای چه نگرشی می باشند. برای این که این وجه تمایز در تعبیر و استنباط از مفهوم دمکراسی را روشن کنیم، همان طوری که در سخنان آقای اسانلو هم بود، ما نمی توانیم از کتب و از تئوری و از مباحثت مارکسیستی و غیره حرکت کنیم، بلکه باید پای مان روی زمین باشد و از واقعیت های موجود جامعه حرکت کنیم.

واقعیت جامعه در سرمایه داری مدرن (و همچنین سایر جوامع سرمایه داری نامتعارف) این گونه هست که در روند تولید اجتماعی- که خود این تولید اجتماعی سرمنشأ بخش اساسی تأمین نیازها و پیشرفت بشریت می باشد- دو گروه اجتماعی در مقابل هم قرار می گیرند؛ رابطه اجتماعی با هم پیدا می کنند. یک گروه اجتماعی مجبور است که برای امرار معاش خودش، نیروی کارش را بفروشد؛ زیرا اگر نیروی کارش را نفروشد، نمی تواند زنده بماند و لذا مجبور است که کار بگیرد و امرار معاش کند و خانواده اش را نگهدارد. یک گروه اجتماعی دیگر هم با مقداری سرمایه وارد تولید می شود، این نیروی کار را خریداری می کند. بنابراین دو گروه اجتماعی در مقابل هم و با هم مدام در ارتباطند و مراوده می کنند. در اینجا یک رابطه اجتماعی و یک مناسبات اجتماعی در بین این دو گروه اجتماعی شکل می گیرد. تا به این جای قضیه مشکلی نیست که یک نیروی اجتماعی نیروی کار خود را می فروشد و دیگری هم آن را می خرد. ظاهر امر، یک معامله برابر اجتماعی و مطابق با خواست و اراده است که دارد صورت می گیرد. اما این جا یک اتفاق دیگری می افتد که می خواهم روی آن کمی

به همین نگرش و اعتقاد بوده که در دوره های گذشته هم در این راستا اقدامات جدی داشته ایم و در قدم های بعدی این مبارزه هم همین متد مبارزه را دنبال خواهیم کرد. ما به طور مشخص از جمله کسانی بودیم که برای آزادی کارگران زندانی و زندانیان سیاسی به ویژه در سطح جهانی تلاش های زیادی کرده ایم و به طور مشخص برای آزادی دوست مان آقای اسانلو و محمود صالحی و کارگران زندانی در چهار قاره دنیا در مدت یک هفته صدها نفر را بسیج کرده ایم و صرف نظر از اختلافات سیاسی مان از آن ها پشتیبانی کرده ایم و در سطح بین المللی اقدام به بسیج عمومی کرده ایم تا انواع و اقسام گرایش های سوسیالیستی و مارکسیستی از آن ها حمایت کنند.

بنابراین این نکته را باید روشن بکنیم که ما نیز در این راستا در کنار نیروهای سیاسی اپوزیسیون جامعه هستیم و سر این موضوع مشترک هستیم و اختلافی نداریم. اما این که چرا اتحاد عمل مشترک صورت نمی گیرد، در اینجا هم باید راه هایی پیدا کنیم و مورد بررسی قرار بدهیم و به طور متحد یک صندوق مالی مشترک ایجاد کنیم و به رسانه های سیاسی کمک کنیم و بتوانیم به تمام اعضاي جامعه که به عنوان زندانی سیاسی در جامعه هستند، به ویژه به کارگران زندانی و خانواده هایشان کمک برسانیم. بنابراین سر این موضوعات، یعنی گسترش حقوق دمکراتیک و حقوق صنفی و مطالبات جزئی طبقه کارگر و تمامی زحمتشان جامعه باید اتفاق نظر داشته باشیم و ما این اتحاد عمل را ضروری می بینیم.

اکنون می پردازیم به «مفهوم دمکراسی» به مثابه یک شکل از حکومت مستقر در جامعه. باید ببینیم چه اختلاف نظری در این زمینه وجود دارد.

سؤال این است که مفهوم دمکراسی از دید مارکسیست های انقلابی چیست؟

در جامعه مدرن سرمایه داری واژه دمکراسی از طرف بسیاری مورد استفاده قرار می گیرد. ما با هر کسی و هر

کارگران به اعتصابات دست می‌زنند، دست از کار می‌کشند و به خیابان می‌ریزند و شلوغ می‌کنند به این معنی نیست که کارگران دیوانه هستند و خشونت می‌طلبد، بلکه به این علت است که بر اساس علل عینی اجتماعی اقتصادی این مبارزة طبقاتی شکل می‌گیرد. اگر فروشنده‌گان نیروی کار به قدرت می‌رسیدند، آن وقت حداقل این تناقض حل می‌شد و از آن به بعد دیگر مسائل جامعه به شکل دیگری مورد برخورد و حل و فصل قرار می‌گرفت.

و اما مشکل اساسی که به بحث ما مربوط است، این است که شکل استثمار کارگران، به این جا ختم نیز نمی‌شود، و اتفاق دیگری می‌افتد که در تمامی این سال‌های طولانی سرمایه داری این مسئله را مخدوش کرده و مخفی نگه داشته است. آن عنصر دیگری که اضافه می‌شود این است که این اقلیت (طبقه سرمایه دار) که قدرت سیاسی را به دست دارد و این ارزش اضافی را غصب می‌کند، خود رأساً در برابر تولید کنندگان و اکثریت زحمتکشان جامعه ظاهر نمی‌گردد، چرا که همین اکثریت تولید کنندگان جامعه پس از مدتی طغیان می‌کند و این اقلیت را به زیر می‌کشند، بلکه ابزار دیگری به وجود می‌آورد به نام «دولت» و آن هم دولتی که نماینده همان اقلیت سرمایه دار است، اما دولت ایدئولوژیک است یعنی می‌گوید که: «ما نماینده تمام جامعه هستیم!» و هیچ وقت نمی‌گوید که ما نماینده این اقلیت استثمار کننده هستیم و می‌گوید که: «این دولت ملی همه شماست» و همه جامعه را برای همیستگی و حمایت از این دولت که درواقع دولت سرمایه داری است دعوت می‌کند. اساساً دولت می‌خواهد آن مسئله غصب کردن ارزش اضافی، یعنی دزدیدن حاصل نیروی کار را، همواره مخفی نگه دارد و نمی‌خواهد که این اکثریت بدانند که دارند استثمار می‌شوند.

راه پیشبرد کار این دولت هم دوگانه است. متول شدن به زور یا ایدئولوژی. بنابراین در مراحل اولیه در کشورهای عقب نگه داشته شده ای مثل ایران یکی از ابزارهای این دولت سرمایه داری زور است و شمشیر را

تأکید کنم و برجسته اش کنم که این اتفاق چه می‌باشد که پایه اصلی ایجاد دو نگرش مختلف و متضاد از مفهوم دمکراسی می‌شود. این اتفاق چنین است که زمانی که آن دسته اول اجتماعی (یعنی کارگران) که نیروی کارش را می‌فروشد و قرار است که روزانه ۸ ساعت کار کند، پس از انجام سه ساعت کار، با انجام سه ساعت کار معادل هزینه معيشت خود را به دست می‌آورد و ۵ ساعت کار اضافی به جیب آن گروه دیگری می‌رود، بدون این که کاری انجام داده باشد.

به عبارت دیگر دسته اول توسط دسته دوم استثمار می‌شود. بدیهی که این وضعیت به یک تضاد آشنا ناپذیر مبدل می‌گردد. به سخن دیگر، عده ای به طور مدام فقیر و فقیرتر می‌شوند و عده ای هم هر لحظه در ازای این کار انجام گرفته گروه اول غنی تر می‌شوند. بنابراین در این میان یک جنگ بی امانی شکل می‌گیرد و ما به این دعوا می‌گوییم نبرد طبقاتی. زمانی که این نبرد طبقاتی شروع می‌شود، کارگران خواهان این می‌شوند که حقوق بیشتری بگیرند، چانه زنی کنند تا طی مبارزاتی بتوانند به حقوق و مزایایشان بیافزایند و بنابه همین ضرورت، مبارزاتی شکل می‌گیرد و سرمایه داری هم بنابه مقتضیات زمان خودش را تاحدوی تعییل می‌کند و شرایطی فراهم می‌کند که آن ها بتوانند در حد ناچیزی به خواسته هایشان برسند و مطالباتشان را تأمین کنند و بدین صورت مبارزات صنفی و سندیکالیستی شکل می‌گیرد. در کشورهای اروپایی به همین معنی بوده و درواقع مبارزة طبقاتی در مراحل ابتدایی اش برای تأمین همین خرده نان بوده است، اما پیشرفت اگاهی در بستر این مبارزة طبقاتی به نقطه ای می‌رسد که اکثریت جامعه را به مقامی می‌رساند که درک می‌کند که تنها و تنها برای حل این تناقض آشتی ناپذیر، یک راه وجود دارد و آن هم این است که خود این طبقه فروشنه نیروی کار به قدرت برسد و حاکمیت خود را اعمال کند.

در اینجا این تضاد اساسی نه به تئوری مارکسیستی مربوط هست و نه به الگوهای نظری و غیره بلکه به واقعیت عینی جامعه مربوط است. درواقع این که این قدر

جامعه بیاوریم»! و یک سلسله اقداماتی هم انجام داد و مردم را فریب داد تا تصور کنند که این درواقع دولت بورژوازی خودشان است. بورژوازی تازه به دوران رسیده، تصور می کرد که در این صورت مردم دیگر اعتصابات یا اعتراضاتی علیه این دولت که از آن طبقه سرمایه دار بوده نخواهند کرد. زیرا گویا دیگر دولت همه مردم است. بدیهی است که در ابتدا بورژوازی یک سلسله مزايا و امکانات هم در اختیار مردم جامعه گذاشت و شرایط را برای یک سلسله چانه زنی ها نیز شرایطی فراهم آورد. تا مردم هرچه بیشتر با رسیدن به این مزايا، بحث اصلی آنان که دولت نماینده «همه مردم» است را باور کنند، و بپذیرند که دمکراسی درواقع دمکراسی آن ها است و حکومت مردم بر مردم است و نه دمکراسی اقلیت استثمار کننده و سرکوب کننده بر اکثریت تولید کننده و زحمتکش جامعه.

و اما در مقابل این دمکراسی اقلیت، یک دمکراسی دیگری هم هست که متعلق به اکثریت جامعه است و آن هم دمکراسی کارگری است، که کاملاً متفاوت و متصاد با این دمکراسی صوری اقلیت جامعه است که صرفاً در حوزه سیاست عمل می کند و نه در حوزه اقتصاد و تولید اجتماعی. درواقع اگر از نزدیک به دمکراسی بورژوازی نگاه بیاندازیم، می بینیم که امتیازاتی هم که می دهد، همه شان صوری است و محدودیت دارد. برای مثال در همین آلمان که مناظره را برگزار می کنیم و یا آمریکا و انگلیس و فرانسه، هر چهار سال یک بار توده ها را به پای انتخابات می کشانند و تا یکی را از صندوق بیرون می آورند؛ آن هم بدون هیچ کنترلی توسط اکثریت جامعه، چهار سال به جای مردم تصمیم بگیرد. اتفاقاً در اکثر موارد این انتخاب شوندگان و رئیس جمهور ها مرتکب فساد مالی و سیاسی می شوند و به هیچ وجه در این ۴ سال قابل عزل نیستند. بنابراین واضح است که این دمکراسی صوری است و واقعی نیست.

می گویند که در جامعه سرمایه داری کارگر و سرمایه دار هر دو یکسانند و هر دو با میل و رغبت خودشان می آیند و باهم قرار داد می بندند؛ به طوری که یکی

از رو می بندند و شکنجه و اعدام و هر آن چه که در توان شان دارند بکار می بندند تا این که سلطه اقلیت را بر اکثریت نگه دارند تا سرمایه داران مجهزتر و سازمان یافته تر شوند و این تولید کنندگان و زحمتکشان فقرا هم هرچه فقیر تر و بی چیزتر و پراکنده تر و غیر مشکل تر گردند. اما این روش برای دولت های سرمایه داری بسیار پر هزینه است. کم هزینه ترین راه برای اینکه دولت بتواند این سلطه طبقاتی را دوام بخشد، درواقع به کار بردن یک ابزار ایدئولوژیک است که ابزار بسیار مهمی هم هست، به طوری که حتی در کشورهای صنعتی و مدرن هم عمدتاً این روش به کار برده می شود. یعنی دست زدن به ساختن ایدئولوژی که در رأس آن همین مفهوم دمکراسی است. یعنی وارونه نشان دادن واقعیت ها. اگر رجوع به کنید به بحث های آقای اسانلو می بینید که دمکراسی را برای «همه» تعریف و تبلیغ می کند. او از «دولت ملی» و حکومت مردم بر مردم و «همبستگی ملی» سخن به میان می آورد. دمکراسی یعنی «حکومت مردم بر مردم»! مردم بر مردم به چه معناست؟! کدام مردم بر کدام مردم؟ ما در جامعه مدرن سرمایه داری، یک طبقه ای داریم که طبقه کارگر و اکثر زحمتکشان را استثمار می کند. دولتی که به طور مدام ایشان را با سرکوب و زور و با سیاست های فریب کاری، استثمار در جامعه را موجه جلوه می دهد، چه طور ممکن است عدالت و مساوات در جامعه به وجود آوردد؟ چه طور ممکن است این دو گروه اجتماعی یکسان باشند؟ و هم راه و هم هدف باشند؟ این جا می بینیم که ایشان تنافق اجتماعی را مسکوت نگه می دارند. ایدئولوژی بورژوازی هم دقیقاً همین هدف را دنبال می کند. بحث هایی هم که آقای اسانلو می کند تازگی ندارند و برای اولین بار نیست که مطرح می شوند، بلکه در انقلاب کبیر فرانسه هم اولین بار این واژه «دمکراسی» مطرح شد. اگر رفقا انقلاب کبیر فرانسه را مطالعه کنند، می بینند که در آن زمان وقتی بورژوازی مبارزات ضد فوبدالی را انجام می داد برای این که این تسخیر قدرت را به پیروزی برساند اعلام کرد که «ما نماینده و دولت همه مردم هستم»! و «ما می خواهیم دمکراسی را برای همه

مورد راه رسیدن به دمکراسی واقعی این بود که موانع رسیدن به دمکراسی اقتصادی یعنی دولت باید کنار رود. بنابراین ما از همان ابتدا در جنبش کارگری برای دمکراسی دو نگرش متضادی داشتیم یک نگرشی که دمکراسی را بعنوان مفهومی عام و برای عموم تبلیغ می کرد و به منظور تحقیق جامعه مطرح می کرد، و دیگری هم که دمکراسی کارگری یا سوسیالیستی بوده که کم شنیده شده است؛ زیرا ابزاری برای تبلیغ و شناساندنش در دست رحمتکشان نبوده است. در همین آلمان اگر شما نگاه بکنید می بینید که بورژوازی از تمام رسانه ها مانند رادیو و تلویزیون و مطبوعاتشان دمکراسی شان را تبلیغ می کنند. اما، وقتی به طبقه کارگر می رسد پس از ۲۰۰ سال هنوز قادر نبوده استثمار خودش را به سایرین نشان دهد. بورژوازی می گوید همه می توانند مطبوعات و رسانه های جمعی داشته باشند. اما وقتی تمام ابزار مالی در دست اقلیت جامعه باشد چگونه اکثریت بی چیز می تواند با امکانات سرشار سرمایه داران رقابت کند؟ اگر هم دولت سرمایه داری، دولت همه هست، «ملی» است و همه باهم یکسانند، پس چرا توده های وسیعی میلیونی از مردم در سطح جهانی امروز در حال اعتراض و اعتصاب هستند؟ و این شعار ۹۹ درصدی ها علیه یک درصدی ها به چه مفهوم است که در سراسر جهان به راه افتاده است؟

بنابراین توده های وسیع خواهان دمکراسی اکثریت یعنی سوسیالیزم هستند. نظریه پردازان بورژوا استدلال می کنند که دمکراسی سوسیالیستی یعنی آن چه در شوروی سابق و چین و کوبا و کره شمالی تجربه شده است. این نظر هم کاملاً بی اساس است زیرا این جوامع هیچ ربطی به دمکراسی نداشته اند. استدلال می کنند که کمونیزم و سوسیالیزم یعنی آن چه در شوروی و چین و کوبا بوده و این جوامع هم فقیرند و هم غیر دمکراتیک. اما نمی گویند که این جوامع منحط شده و ربطی به سوسیالیزم ندارند. نمی گویند که بیشترین مبارزه و مقابله در مقابل همین نظام های منحط به اصطلاح سوسیالیستی را خود مارکسیست های انقلابی انجام داده اند و بیشترین

نیروی کارش را می فروشد و دومی هم آن نیروی کار را می خرد. اما دولت سرمایه داری هرگز نمی گویند که آن نیروی کارش را می فروشد از روی اجبار هست که می فروشد و گرنه گرسنه می ماند!

بنابراین این که در هر منطقه جغرافیایی می آیند و می گویند که آن سرمایه دار میلیارد را آن کارگر بی چیز، حقوق و حق رأی یکسان در مقابل صندوق دارد. چرا باید سرمایه دار و نماینده اقلیت جامعه با نماینده اکثریت جامعه که فاقد چنین قدرت مالی و پشتوانه دولتی است، حقوق یکسان داشته باشند. بدیهی است که حقوق اکثریت تحت استثمار باید بیشتر باشد. در ضمن پارلمان هم خود هیچ کاره است و صرفاً یک مضمون است. تصمیمات اصلی توسط بوروکرات هایی در دولت گرفته می شود که مستقیماً در خدمت بانک ها و سرمایه داران بزرگ هستند. بنابراین دمکراسی اقلیت جامعه محدودیت های زیادی دارد و دمکراسی است کاملاً صوری.

در مقابل این دمکراسی اقلیت، دمکراسی کارگری یا سوسیالیستی از دل خود جنبش کارگری ظاهر می گردد (و نه توسط مارکس و مارکسیست ها). باز هم اگر به انقلاب کلیر فرانسه قرن ۱۸ رجوع کنیم می بینیم که در همان دورانی که بورژوازی تازه به قدرت رسیده بود علیه فنودالیسم مبارزه می کرد زمانی که می خواست که نسخیر قدرت کند، در بین توده های مردم همین دو نگرش در مورد دمکراسی مشاهده شد. یک نظر می گفت که ما به پارلمان نیازی نداریم و باید از پائین جامعه را تغییر دهیم و نه از بالا. برای نمونه ژاکوبین های چپ چنین می گفتند. البته آن انقلاب شکست خورد و بسیاری از ژاکوبین ها اعدام شدند. اما کماکان دمکراسی از پایین همواره در درون جنبش کارگری از ابتدا بوده است. چارتیست های نیز در سال های ۱۸۴۰ به بعد (بیش از این که حتی مارکس کمونیست شود و یا نظریات خود را بنویسد) صحبت از این می کردند که مطالبات دمکراتیک یعنی حاکمیت مردم ستم کش. اینهم به معنی لغو دولت طبقاتی یعنی دولت بورژوازی بوده است. به عبارت دیگر نظر جناح چپ چارتیست های مانند ارنست جونز در

دموکراسی در مقابل هم قرار دارند. یکی در تداوم دیگری هم نیست و دو چیز متفاوتند و متصادند. دموکراسی کارگری که همان دموکراسی سوسیالیستی است و در اوایل قرن بیست هم اتحادیه های کارگری و چارتیست ها و مارکسیست ها از آن پاد می کردند. اما دموکراسی بورژوازی درواقع لیبرالیزم است که به کذب نام خوش را «دموکراسی» گذاشته است. دموکراسی، متعلق به ما و یا طبقه کارگر است، متعلق به میلیون ها نفر اکثریت جامعه است و لذا یک تفاوت اساسی بین این دو نگرش به مفهوم دموکراسی وجود دارد و هرکسی که امروز بیاید و این دو تا را یکی فرض کند و مخدوش کند و یکی نشان بدهد درواقع خودش هم از خدمین همین اقلیت استثمار کننده و سرکوب کننده است.

امروزه لیبرال های ایرانی به کشف جدیدی نائل شده اند. اینها رفته اند به آمریکا و سوئد و فرانسه و آلمان. از اختناق در ایران بیرون آمده اند. رژیم سرمایه داری-آخوندی در ایران یک رژیم «فاشیستی» معرفی می کنند. برخی از این ها در داخل ایران شکنجه شده اند و حتی مبارزه کرده اند و مقاومت کرده اند. اکنون که از آن جامعه بیرون آمده اند تو گویی به مدینه فاضله خود رسیده اند و فکر می کنند که جوامع غربی جوامع ایده آلی هستند. اما، دیگر محدودیت های این جوامع غربی را نایده می گیرند که طبقه کارگر چه می کشد و ریاست های اقتصادی توسط دولت های سرمایه داری چه به روز کارگران غربی آورده است. نمی بینند که در کنادای «مهد آزادی»، ایرانی ها را دارند اخراج می کنند! این لیبرال های تازه به دوران رسیده (توده ای ها و اکثریتی های سابق و سلطنت طلبان سابق و سوسیال دموکرات شده و غیره)، مدینه فاضله شان جوامع غربی شده است و دموکراسی ای را هم که این ها عرضه می کنند یک چنین دموکراسی است. این مدینه فاضله را به عنوان یک الگو می خواهند به ایران بیاورند و پیاده کنند تا یک دموکراسی سوئدی و آلمانی در ایران برقرار کنند و گویا که اگر چنین بشود آن وقت مسئله بدیختی های مردم ایران حل می شود.

کشته ها را در مقابل این نظام های منحط داده اند. و ما نمی توانیم بگوییم که بینیند که در آن جا استالینیسم به اسم کمونیسم چه کرد، پس اکنون به ما (بورژوازی) رضایت دهید! این سخنان کذب و بی معنی است. جنبش کارگری نمی خواهد صرفاً بین «بد» و «بدتر» انتخاب داشته باشد. کارگران باید در صدد یافتن جامعه «خوب» باشند. جنبش کارگری باید هدفش را همانند چارتیست ها و اتحادیه های کارگری قرن بیست برای سرنگونی استیلای سرمایه داری و استقرار سوسیالیزم توسط خود کارگران، بگذارد.

بنابراین ما دو نوع دموکراسی داریم. یکی دموکراسی «ما» است که دموکراسی تمام کارگران و زحمتکشان و افسار و طبقاتی که مجبور به فروش نیروی کار می باشند و بطور مدام استثمار و سرکوب می شوند. یه سخن دیگر دموکراسی اردوی کار می باشد. دیگری همان دموکراسی اقلیت و اردوی سرمایه است. بین این دو دموکرسی (دموکراسی بورژوازی و دموکراسی سوسیالیستی)، به ندرت دیده شده که فردی از جبهه دموکراسی بورژوازی به جبهه دموکراسی سوسیالیستی پیوسته باشد. اما بسیاری از جبهه کار به جبهه سرمایه می پیوندند. برخی از رهبران کارگران فریب تبلیغات بورژوازی را می خورند و به عقاید و ایدئولوژی طبقه مתחاصم مقاعد می شوند، زیرا در جامعه ایدئولوژی غالب ایدئولوژی هیئت حاکم است. و درواقع آن ها عملاً مقاعد می شوند که دموکراسی بورژوازی راه حل جامعه است و یا در بهترین حالت می گویند اگر دموکراسی بورژوازی را پیغیریم به ترجیح و در ادامه آن به دموکراسی کارگری می رسیم. این بحثی است که آقای اسانلو مطرح می کند! این استدلال کاملاً مردود است. به هیچ وجه این طور نیست و این دو در واقع دموکراسی دو طبقه مתחاصم استثمار شونده و سرکوب شونده و استثمار کننده و سرکوب کننده است. در این جا هیچ نوع آشتی طبقاتی بین این دو گروه اجتماعی موجود نمی باشد. این دو نوع دموکراسی نه تنها در تداوم یک دیگر نیستند که هیچ ربطی به هم ندارند. هر کدام محصول مبارزة یک طبقه متفاوتی است. این دو نوع

منظورش مشخصاً این است که دولت سرمایه داری باید دست نخورده باقی بماند. از این رو برای مخفی نگه داشتن این موضوع اساسی است که آقای اسانلو از دولت سرمایه داری هیچگاه سخن نمی‌گوید و همواره صحبت از رژیم فاشیستی به میان می‌آورد. ایشان به عنوان یک کارگری که از استثمار طبقه کارگر حرف می‌زند و گویی از استثمار هم منزجر هستند، چگونه می‌تواند به منافع درازمدت طبقه کارگر و فدار باشد زمانی که دولت سرمایه داری را مورد سوال قرار نمی‌دهد. ایشان تمرکز خود را صرفاً به جوانب ظاهری سیستم می‌گذارد. با سرکوب و خفغان مخالفت می‌کند. مبارزات خود را محدود مطالبات دمکراتیک می‌کند (که ما هم با این موافقیم اما ما خواهان فرا رفتن از این هستیم)، و به ریشه مساله نزدیک نمی‌شود (یعنی به از میان برداشتن استثمار طبقه کارگر توسط دولت سرمایه داری).

دوم این که لیبرال های تازه به دوران رسیده توجه نمی‌کنند که هر پدیده ای یک تاریخچه ای دارد. جوامع سرمایه داری اروپا یک تاریخچه مبارزات طولانی علیه فئودالیزم را طی کرده‌اند. دمکراسی بورژوازی حاصل مبارزه طبقاتی بوده و این حقوق دمکراتیکی که امروزه مشاهده می‌شود، حاصل مبارزه طبقاتی بورژوازی با فئودالیزم بوده است. به طور کلی در اروپا یک تاریخ مبارزه برای دمکراسی بورژوازی وجود داشته است. حال این لیبرال ها باید به ما بگویند که در ایران چه تاریخ دمکراسی وجود داشته است؟ به غیر از یک دوره کوتاه در انقلاب مشروطیت ما هیچ علامتی از دمکراسی در ایران ندیده ایم. برای هزاران سال در ایران وجه تولید آسیایی بوده (برخلاف بعضی ها در ایران از فئودالیسم حرف می‌زنند). از دوره صفویه به بعد بوده که سیستم سرمایه داری از بالای سر جامعه توسط امپریالیسم به جامعه تحمیل شده است و سرمایه داری مدرن هم در دوره رضا شاه ایجاد شد که به ویژه برای جلوگیری از گسترش انقلاب روسیه به جامعه تحمیل شد. بریتانیا، فاچار را برکنار کرد و حکومت رضاخان را جانشین کردند. امپریالیزم بریتانیا یک

در اینجا دو اشکال اساسی به وجود می‌آید. یکی این که این ها به یک اختشاش نظری دامن می‌زنند و مفهوم «حکومت» را با مفهوم «دولت» مخلوط می‌کنند. درصورتی که گرچه این دو بهم مربوطند، اما در عین حال دو مقوله متفاوتی می‌باشند. دولت در هر جامعه ای ابزار تاریخی و پایه ای می‌باشد و دولت سرمایه داری ایران از همان دوران رضا شاه به این طرف تغییری نکرده است و همچنان سرمایه داری است؛ اما در این فاصله رژیم ها و حکومت ها تغییر کرده اند و شاه رفت و خمینی آمد و دولت سرمایه داری دست نخورده باقی ماند. در لبی هم آمریکا وارد شد و عمر قذافی را انداخت و یکی دیگر را سرجایش نشاند و دولت سرمایه داری باقی ماند. در مصر هم دیدیم که رژیم مبارک از کار افتاد و طرفداران اخوان مسلمین به روی کار آمدند و دوباره آن ها هم رفتند و طرفداران مبارک بر سر قرت حاکمه نشستند و باز هم دولت سرمایه داری دست نخورده باقی ماند. در عراق همین طور شد حکومت صدام را انداختند و یک عده دیگری آمدند و باز هم دولت سرمایه داری باقی ماند. بنابراین حکومت ها یا رژیم ها تغییر می‌کنند، اما دولت سرمایه داری باقی می‌ماند. این ها مقوله دولت و حکومت را باهم مخدوش می‌کنند، زیرا نمی‌خواهند دولت سرمایه داری را مورد سوال قرار دهند. به جنبه‌های «اختناق» و «اسلام سیاسی» و «فاشیسم» و غیره بیشتر توجه می‌کنند تا نظام سرمایه داری. بدیهی است که ما در ایران یک رژیم آخوندی (متکی به سلسه مراتب شیعه) داریم که بسیار هم ارتجاعی است. اما کماکان این رژیم ارتجاعی آخوندی متکی بر یک دولت سرمایه داری است. لیبرال های تازه به دوران رسیده برای حفظ نظام سرمایه داری یعنی تداوم استثمار طبقه کارگر این موضوع را کتمان می‌کنند. نظریات منصور اسانلو دقیقاً بازتاب کننده این روش از برخورد لیبرال هاست.

بنابراین زمانی که منصور اسانلو مسئله رژیم ایران را بزرگ می‌کند و «فاشیستی» می‌خواند، به کارگران می‌گوید که باید اول بروید فاشیسم را سرنگون کنید.

جنگ حکومت‌های اسرائیل و حماس یا جنگ اسرائیل و مردم غزه

(بحثی در حاشیه انتشار بیانیه «به کشتار مردم فلسطین بی درنگ پایان دهید!»)

علیرضا بیانی

[بازگشت به فهرست](#)

پیش مقدمه:

در تاریخ چهارم شهریور سال جاری محمود عباس صحبت از معامله‌ای تحت عنوان آتشبس دائم بین فلسطین و اسرائیل کرد. در سخنان او صحبت از بیش از دو هزار کشته، بیش از پنج هزار زخمی، بیش از ده هزار خانه ویران شده در این دور از حملات اسرائیل به غزه شد. بلاfacله با این اعلام آتش بس مردم فلسطین در غزه و رام الله به خیابان‌ها ریخته و به جشن و خوشحالی پرداختند. در این معامله بین عباس و حماس از رهبران حکومت خودگردن فاسقین و دولت اسرائیل، خبری از فروندگاه، بندر و گذرگاه رفع، و آزادی زندانیان، رفع محاصره سیاسی، غرامت جنگی و غیره نشده است! بیش از ۲۲۰۰ نفر از مردم فلسطینی کشته شدند؛ اما امضای کسان دیگری به جای مردم فلسطین بر پای معامله صلح آمد و آتش بس صورت گرفت. آن‌ها چه کسانی هستند که می‌توانند جنگ را آغاز کنند یا پایان دهند؟

مقدمه:

در کشاکش کشتار مردم غزه توسط دولت اسرائیل، بیانیه‌ای با امضای عده‌ای بر پای آن، در حکومیت جنگ، تحت عنوان «به کشتار مردم فلسطین بی درنگ پایان دهید!»^(۱) منتشر شد که حاشیه‌هایی نیز در برداشت. تعدادی از امضاهای ذیل آن که به نیابت از دیگران درج شده بود، پس گرفته شد و اعتراضاتی به متن آن نوشته نیز صورت گرفت. محسن حکیمی از فعالین کارگری و عضو کانون نویسنده‌گان مسئولیت پیش نویس این بیانیه را

حکومت مرکزی ایجاد کرد تا بتواند جلوی گسترش انقلاب روسیه به ایران و منطقه را بگیرد و سرمایه داری مدرن از آن جا شروع شد. پس از جنگ دوم جهانی، براساس سیاست «بنیاد فورد» در چندین کشور جهان شرایط سرمایه داری را از بالای جامعه ایجاد کردند. در آمریگای لاتین و خاورمیانه و خاور دور هم همین اتفاقات مشابه افتاد. در ایران اصلاحات ارضی شاهنشاهی متکی بود به این پدیده امپریالیسم و ایجاد دولت‌های سرمایه داری از بالا. طبقه کارگر هم در ۱۳۵۷ انقلاب را سازمان داده و متکی بود بر شوراهای دمکراتیک مردمی در ایران. آقای اسانلو اکنون شما که از طبقه کارگر آمده اید، چرا نمی‌توانید متکی بر این طبقه اجتماعی بشوید و از این دمکراسی کارگری حرف بزنید؟ چرا برای رهایی از این بدختی‌ها به این راه حل بورژوازی و دمکراسی بورژوازی متوصل می‌شوید؟ شما باید درک کنید که دمکراسی را هم که در جوامع اروپایی و آمریکا می‌بینید ربطی به دمکراسی کارگری و اکثریت جامعه ندارد. بنابراین این تناقض هم در مورد لیبرال‌های تازه به دورن رسیده وجود دارد.

در کلام آخر باید بگوییم که من خوشحالم که آقای اسانلو به این مناظره آمدند. بر خلاف بسیاری از نیروهایی «چپ»، ما اعتقاد داریم که مناظره و تبادل نظر در میان فعالان جنبش کارگری حتی اگر نظریات در مقابل هم باشند ضروری است. مناظره و تبادل نظر در معرض جنبش کارگری قرار می‌گیرد و کارگران پیش رو خود قضاوت می‌کنند که در چه جهه‌ای باید قرار گیرند. ما به حذف گرایی و عدم تبادل نظر در جنبش کارگری توافق نداریم و این برخوردهای فرقه گرایانه را برای تکامل نظریات در درون جنبش کارگری مضر می‌دانیم. از شرکت آقای اسانلو در این مناظره استقبال می‌کنم و آمادگی خود را برای ادامه مناظرات در هر رسانه‌ای اعلام می‌کنم.

به فرمان این کشورها بودند و تا جایی که به «بورژوازی ملی» بر می‌گشت، تضادی بین منفعت در حوزه جغرافیایی این بورژوازی با امپریالیسم به وجود می‌آمد که این جناح از بورژوازی را در سطح رهبری مبارزات ضد استعماری و «رهایی بخش» می‌کشاند.

در این دوره تاریخی دخالت گری کمونیست‌ها در مبارزات استقلال طلبانه تا سطح دفاع از بورژوازی ملی در کشورهای پیرامونی، در مقابل با امپریالیسم نیز وجود داشت. در مانیقست کمونیست نیز اشاره ای به وضعیت کشورهای مستعمره نشده بود. شاید به این دلیل که از نظر مارکس و انگلس، تعیین تکلیف پرولتاریای کشورهای سرمایه داری پیشرفتی با دولت‌های سرمایه داری خود، به خودی خود روشن کننده وضعیت کشورهای تحت استعمار نیز بود. اما با جان سختی بورژوازی در تثبیت حاکمیت و بقای خود، لازم می‌شد توجه ویژه ای به جنبش‌های استقلال طلبانه با هدف کوتاه کردن دست امپریالیسم صورت گیرد.

در این شرایط، و دقیقاً مبتنی بر این تحلیل مشخص که در این دسته از کشورها، به سبب آن که بورژوازی سنت مبارزاتی علیه نظامات پیشاسر مایه داری نداشته و در نتیجه نه خود به عنوان طبقه مستقلی توانسته بود قد علم کند و نه به تبع آن طبقه کارگر توانسته بود شکل بگیرد، یعنی در شرایطی که به دلیل غیاب بورژوازی برآمده از مبارزه طبقاتی با نظامات مقابل خود، نوکران دست گماشته‌ای توسط امپریالیسم، از بین فادرها و دزدها و برخی از اربابان و خوانین انتخاب شده، و امتیازات ویژه ای در اختیارشان قرار می‌گرفت، پایه دولت بورژوازی به صورت ناقص الخلقه و مغلوب بنا نهاده شد. بورژوازی ملی نیز به تبع آن و بر همین بستر شکل گرفت و به زودی منفعت خود را در اختلاف با منافع امپریالیستی دیده، و در نتیجه وارد سطحی از مبارزه با آن می‌شد.

کمونیست‌ها در این وضعیت، یعنی در وضعیت غیاب جنبش پر قدرت طبقه کارگر، از مبارزات ملی در مقابل

به عهده گرفته و از محتوای آن نیز دفاع کرد. عده‌ای در تقابل با محتوای آن، نقد هایی نوشته و منتشر کردند.

در دسته بندی موضوعی نقدهای صورت گرفته دو محور اصلی وجود داشت. اول، محوری که هر دو سوی حاکمیت‌های درگیر در جنگ را محکوم می‌کرد؛ و اساس بحث و محور دوم نیز این بود که طرف دوم این جنگ مردم غزه هستند و نه حکومت در آن جا، و بعد ضمن انتقادات و اعتراضاتی به حماس، نتیجه می‌گرفتند که باید از مردم غزه در مقابل اسرائیل، با حکومیت تنها حکومت اسرائیل دفاع کرد. در این نوشته قصد داریم به این موضوع برگشته و دخالت‌هایی نسبت به آن داشته باشیم.

جنگ‌های دوره استعمار:

در دوران حاکمیت استعمار نو، کشورهای پیشرفتی صنعتی که سابقاً به دلیل برتری‌های تکنولوژیک و نظامی قادر شده بودند با لشکر کشی به کشورهای فاقد قدرت دفاع نظامی، آن‌ها تحت اتفاق و مستعمره خویش درآورند، موجب شد تا غارت ثروت و منابع طبیعی این کشورها پایه اولیه و سرمایه پسین جهت شکل گیری سرمایه انحصاری و کشورهای امپریالیستی شود. در این دوره طبقه کارگر شکل گرفته‌ای در کشورهای پیشرفتی صنعتی وجود داشت، اما به دلیل رشد و شکوفایی سرمایه داری تازه متولد شده، انقلاب سوسیالیستی برای این طبقه دارای فعلیت نبود. اما همزمان در کشورهای مستعمره اتفاقات ضد استعماری و استقلال طلبانه دارای فعلیت بود، با این فرق که در اغلب این کشورها هنوز پرولتاریایی شکل گرفته و منسجمی پا به میدان مبارزه نگذاشته بود.

گرچه دولت‌های امپریالیستی در کشورهای صنعتی پیشرفتی، برای تبادلات و معاملات خود، از سر اجبار مقدمات رشد بورژوازی حاصله‌ای در این کشورها را، از طریق حقه کردن شیوه تولید سرمایه داری فراهم کرده بودند، اما تا جایی که به حکومت‌های دست نشانده کشورهای استعمار گر بر می‌گشت، آن‌ها نوکران گوش

دو انحراف اساسی و مکمل یکدیگر در این رابطه و از این مقطع تاریخی تا کنون شکل گرفت. انحراف اول که عدم آمادگی طبقه کارگر برای انقلاب سوسيالیستی را دست مایه رجوع به نظریات گذشته کرده و اولویت مبارزه را در بریدن دست امپریالیسم در گام اول می دانست. نتیجه منطقی این انحراف جستجوی متحدیانی در افشار غیر کارگری، تا «بورژوازی ملی» بود. این انحراف منجر به این می شد که صفت بندی مستقل طبقاتی در نبرد با بورژوازی به مرحله ای پس از کسب استقلال از امپریالیسم، از طریق سرنگون کردن «حکومت سرمایه داری وابسته»، و با شکل دادن به یک «جبهه متحد خلقی» که در آن، از کارگر گرفته تا بورژوازی ملی قرار می گرفت، موكول شود. در مرکز این انحراف تقسیم بندی انقلاب به انقلاب دمکراتیک در یک مرحله جداگانه و سپس انقلاب سوسيالیستی در مرحله بعدی بود.

این انحراف منشویکی قادر به درک ادغام سیستم سرمایه داری در همه کشورهای پیرامونی یا «کمپرادور»- وابسته- در سیستم سرمایه داری جهانی نبود و نمی توانست متوجه باشد که سرمایه داری یک رابطه مقابل و جهانی است و هر جزء آن به جزء دیگرش وابسته است. این دیدگاه قادر به درک این موضوع نبود که چرا یک بحران در یک گوشه فرعی جهان سرمایه داری با سرعت به همه این جهان تسری می یابد. در نتیجه به موجب این انحراف، انقلاب می باشد از مراحل دو گانه ای عبور می کرد که در مرحله اول، نبرد طبقاتی علیه نظام کاپیتالیستی دارای اولویت نبوده، بلکه تحت الشاعع نبرد «تمام خلقی» علیه امپریالیسم با استراتژی انقلاب بورژوا دمکراتیک برای حل تکالیف انجام نشده بورژوازی، به منظور آماده سازی مقدمات انقلاب سوسيالیستی بود. نتیجه طبیعی این انحراف در انقلاب ۵۷ این بود که پیروان این دیدگاه کمترین تدارکی در جهت ارتقای انقلاب به انقلاب سوسيالیستی ندیده و به همین دلیل کمترین تلاشی در به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نداشته باشند. این انحراف حتی

امپریالیسم دفاع می کردند، مبارزات ملی که در کشورهای استعمارگر ترمیم برای جنبش کارگری و سوسيالیستی محسوب می شد، در کشورهای تحت استعمار می توانست توان و رشد جنبش کارگری را افزایش داده و همچنین عاملی جهت کسب اعتماد به نفس برای طبقه کارگر و جنبش سوسيالیستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفت شود.

این دوره مبارزاتی که تا مرحله معینی می توانست مفهوم طبقاتی داشته باشد، تا زمانی می توانست تداوم یابد که در کشورهای تحت استعمار، طبقه کارگر و به تبع آن چشم انداز انقلاب سوسيالیستی وجود نداشته باشد. اولویت عمده تحول اجتماعی در این دسته از کشورها، به جای رهایی از استثمار، خلاصی از استعمار بود. اما این وضعیتی ابدی نبود و در هر حال به دلیل پیدایش طبقه کارگر و ثبت قدرت بورژوازی در این دسته از کشورها، جنبش کارگری قد علم کرده و مبارزات ضد امپریالیستی را از مسیر مبارزه و نفی کاپیتالیسم ادامه داد. در حقیقت با ثبت کامل دولت بورژوازی در کشورهای تحت سلطه امپریالیستی، و ادغام این کشورها در سیستم جهانی سرمایه داری از یکسو، و قرار گرفتن جنبش کارگری در این کشورها در مدار جنبش جهانی طبقه کارگر از سوی دیگر، انقلاب ملی دیگر به حلقه ای از زنجیره انقلاب جهانی مبدل شده بود و نمی توانست در «مرحله ای» جداگانه و تنها با هدف استقلال ملی متوقف شود. به این معنی که طبقه کارگر در این دسته از کشورها، برای نیل به هر مطالبه دمکراتیک، از جمله استقلال ارضی، چاره ای نداشت به جز آن که انقلاب ملی خود را در گام نخست در انقلاب سوسيالیستی ادغام کند. این فقط یک تاکتیک در حوزه کشورهای عقب مانده و پیرامونی نبود، بلکه از ملزمات و ضروریات عینی ادغام در جنبش جهانی طبقه کارگر بود، غیر از این جنبش طبقه کارگر ایزوله و تنها در حلقه محاصره بورژوازی ملی و امپریالیستی گرفتار می شد و به این ترتیب حتی قادر به متحقق کردن اهداف استقلال طلبانه و سایر مطالبات دمکراتیک حل نشده نیز نمی گردید.

محکومیت هر دو حکومت درگیر در جنگ:

در بیانیه مورد بحث به درستی هر دو حکومت درگیر در جنگ محکوم شده اند. اما ضعف اساسی تدوین کننده آن عدم ارائه اولتراناتیو کمونیستی روشن و ملموس در نظریه هر دو سوی حکومت های درگیر جنگ بود. تنها اشاره ای کلی به شوراهایی که نه وجود دارد و نه نیرویی در تدارک آن است، همه وزن نظریه هر دو سوی حکومت های جنگ طلب را تعیین می کند. در واقع شوراهای نزد ایشان به فرمولی همیشگی و پاسخی برای همه موضوعات، اعم از نوع تشکل یابی تا نوع حکومت، و در اینجا اولتراناتیوی در مقابل دو سوی جنگ تبدیل شده است. در نتیجه تشخیص ارتقای بودن هر دو سوی درگیر در این جنگ فقط نیمی از تحلیل مورد نیاز برای اتخاذ تاکتیک انتقامی بود و بدون تکمیل آن، این تحلیل به همان صورت نصفه نیمه و خنثی باقی می ماند. این نقطه ضعف شرایط مناسبی برای ابراز وجود نظراتی با ماهیت راست و برخاسته از انحراف سنتی که در بالا از آن پاد شد، به وجود می آورد.

در اینجا انتقام به غایت راست و مماثلات جویانه ای را که یک سرش در بخش هایی از چپ و سر دیگرش به جریانات اولتراراست وصل است که به بهانه واکنش به حکومت حماس، تلویحاً و یا آشکارا از حکومت اسرائیل دفاع می کنند، از موضوع بحث خارج می کنیم و تنها به آن نقطه نظراتی که در بین صفوف چپ در مورد این جنگ بروز کرد می پردازیم.

آیا حماس یک حکومت است:

این پرسش دست مایه نظریه پردازانی شد که اغلب نمی توانستند به صراحة و رک و پوست کنده از حماس در مقابل اسرائیل دفاع کنند، و یا دست کم با این پرسش نقطه واکنش بر روی حماس را به سوی دیگری می چرخانند. نظریات غیر رسمی و به شکل کامنت نیز، در فیسبوک ارائه شد که اجزای آن تا حدود زیادی شبیه به بحث های مذکور بود. مثلاً «شخصاً در فیسبوک با بحثی مواجه شدم که طی آن گفته می شد در فلسطین و غزه اساساً کارگری

بر اساس درک بلشویسیم قدیم هم که در مقطعی دارای استراتژی انقلاب دمکراتیک، اما به رهبری طبقه کارگر بود، قرار نداشت و مستقیماً به «منشویسیم» وصل می شد که انقلاب دمکراتیک را به رهبری خود بورژوازی می دانست. از ویرانی های حاصل از وجود این انحراف اساسی این بود که بورژوازی که به زعم آن ها وجود نداشت، به عنوان ارجاع پر قدرت بیرون آمده از دل انقلاب آمد و جلوی چشمانشان ابراز وجود کرده و قدرت را به دست گرفت و بلاfaciale مشغول قلع و قمع متحدهای سابق خود شد. گرایش های دارای این انحراف تازه زمانی متوجه عمق فاجعه شدند که دیگر می باشدت جان پناهی برای بقای خود جستجو می کردند. همه عظمت انقلاب ۱۳۵۷ و تمام دستاوردهای انقلابی که در نوع خودش هم وزن و هم سنگ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بود، به دلیل این انحراف، یعنی درک ناروشن از مفهوم سرمایه داری و استراتژی انقلابی، دود شد و به هوا رفت.

انحراف دوم که ظاهراً پس از کسب تجربه شکست به وجود آمد، باعث بی اهمیت پنداشتن نقش امپریالیسم شده و تحت پوشش جدال با سرمایه داری، نقش امپریالیسم در تحولات کشورهای سرمایه داری را به کلی نادیده گرفته و هر مبارزه ضد امپریالیستی را به همان مبارزه «تمام خلقی» در گذشته نسبت می داد. این انحراف تا به جایی پیش روی کرد که در مقاطعی به طور تلویحی یا تصریحاً از تقابل کشور امپریالیستی با حکومت سرمایه داری که به زعم ایشان ارتقای تر بوده و یا عامل از بین رفتن «شیرازه مدنیت» می شد دفاع می کرد، و بعضاً حتی خواهان دخالت آن می شد. نظفه های این دو انحراف، به طور خفته و فعل، در گرایش های مختلف طیف چپ هم چنان به چشم می خورد. مهمترین مقاطع بروز این انحراف نیز در مقاطع خطر بروز جنگ و یا وقوع جنگ است. بحثی که در مورد جنگ اسرائیل عليه غزه به دنبال انتشار بیانیه مذکور رخ داد، عمدتاً تابع یک یا هر دو سوی این انحراف است که اکنون به آن می پردازیم.

بیاوریم. ایشان ادامه می دهد:

« واضح است که من نمی خواهم وارد تقاویت سرمایه داران و سرمایه داری شوم اما این قدر می فهم - و اگر خطای روم یکی من را حالی کند. که حماس در قواره ای یک دولت بورژوازی از "متعارف" تا "غیر متعارف" آن نیست. حماس ارجاعی است؟ قبول. حماس مهم ترین نیروی نظامی و بوروکرات حاکم بر غزه است؟ قبول. اما حماس دولت نیست.»

برای ورود به این موضوع بد نیست از این پرسش شروع کنیم که اگر حماس دولت نیست، پس وجه ارجاعی اش را از چه چیزی می گیرد. چرا قراگوزلو قبول می کند حماس ارجاعی است، اما قبول نمی کند که یک دولت است. آیا ایشان درک روشنی از مفهوم «ارجاعی» ندارد! وی توضیح نمی دهد چگونه یک نیروی سیاسی می تواند در مقام ارجاع قرار گیرد، بدون آن که در مقام دولت قرار گرفته باشد. نیروی ارجاعی ارزیابی می شود که بتوان فراخوان سرنگونی آن را داد، نیروی سرنگون می شود که در حاکمیت و برتری هژمونیک قرار گرفته باشد.

قراگوزلو، حماس را نقداً یک «نیروی ارجاعی» می داند، ولی وجه دوم، یعنی فراخوان به نابودی و سرنگونی آن را فراموش می کند. او توضیح نمی دهد که اگر حماس ارجاعی است، آیا حمایت یا چشم پوشی ما از آن، به معنای «همسوی و همکاری با ارجاع» محسوب می شود یا خیر؟ حال اگر ما حماس را حکومت حاکم در فلسطین در نظر نگیریم، به این معنی نیست که بتوانیم از ملت فلسطین حرف بزنیم بدون آن که دولتی برای آن در نظر داشته باشیم. بنابراین در هر صورت فلسطین یک دولت دارد که حماس نقداً بخشی از آن و به صورت حکومت فلسطین متجلی می شود.

اگر این دومی ارجاعی است، پس دولتی هم که با آن همکاری سینماتیک دارد نیز ارجاعی است و باید سرنگون شود. یک «نیروی» ارجاعی، خواهان ایجاد یک حکومت یا مشارکت در آن است (مانند سلفی ها

وجود ندارد که بتوان رد حکومت سرمایه داری در آن جا را پیدا کند. استدلال می شد که حتی یک نیروگاه برق وجود ندارد که چیزی به نام دولت سرمایه داری بتواند بر آن پایه شکل بگیرد، چه رسد به ارتش و تجهیزاتی مثل توب و تانک. درک ایشان از مفهوم دولت پس از کشف الکتریسیته و ماشین بخار بود، در صورتی که دولت از قبل از ادیسون و نیروگاه برق و در زمان جنگ با تیر و کمان هم وجود داشته است.

اما شسته رفته ترین استدلالات که اغلب به صورت محافظه کارانه ای تحت لوای پرسش مطرح شد، از سوی محمد قراگوزلو بود.^(۴) وی که حتی از گذشته چپ سنتی هم برخوردار نبوده و از مجموعه نیروهای گریز از مرکز و وارد شده به طیف چپ در این سال های اخیر است، اما بی هیچ کم و کاستی حامل همان انحرافی است که در اتخاذ سیاست در مورد جنگ، گیریم تحت پوشش انواع موضوعات جانبی، در یک سوی نیروی جنگ و علیه سوی دیگر ایستاده است. همه مخالفین محکوم کردن هر دو سوی حکومت های درگیر این جنگ، چه بخواهند یا نخواهند دارای وضعیت مشابه خواهند شد. به این موضوع بیشتر می پردازیم.

محمد قراگوزلو می پرسد:

«بر نگارنده به درستی دانسته نیست که بورژوازی حماس در این سرزمین باریک و همیشه گرفتار بمباران روند انباشت سرمایه را چه گونه سازمان می دهد. همان طور که نمی دانم فی المثل ارزش اضافه و سود در این منطقه چه سان تجمیع می شود. آیا بورژوازی حماس نیز مانند بورژوازی وطنی دوستان و کار آفرینانی در حد رفیق دوست و شهram جزایری و آریا و بابک زنجانی همراه دارد؟»

صرف نظر از ترمینولوژی به جای مانده از دوره اصلاح طلبی، مانند «کار آفرین» که کمترین بار طبقاتی ندارد، به پرسش های ایشان که آن ها نیز به دور از درک طبقاتی است می پردازیم. اما قبل از آن بهتر می دانیم که جمله تکمیلی و پرسش کامل ایشان را اینجا

«ارتজাই»، یعنی حماس نیز صاحب این امضا است، چرا نباید جنگی که با امضا آن ها آغاز و پایان می گیرد ارتজাই ارزیابی شود؟ آیا طرف فلسطینی که در اسلو قرداد صلح امضا کرد دارای توب و تانک و نیروگاه برق و سایر مشخصات یک دولت کامل بود؟ یا سر عرفات کل منافع مردم فلسطین را با اجازه چه کسی با یک شاخه زیتون در سازمان ملل قربانی منافع دولت اسرائیل و امپریالیست ها کرد! نادیده گرفتن دست نشانده بودن این نیروهای ارتজাই در فلسطین کمک مؤثری برای نادیده گرفتن حاکمیت آن ها بر این سرزمین است.

پایگاه طبقاتی حماس چیست:

مسکوت گذاردن پایگاه طبقاتی حماس مقدمه مناسبی برای کنار گذاشتن آن از موقعیت حاکمیت بر مردم فلسطین است. این خود مقدمه لازم برای معرفی جنگ اسرائیل علیه مردم غزه، و نه جنگ دو حکومت سرمایه داری می شود. و در نتیجه نهایی دخالت در مورد جنگ اسرائیل به حمایت تلویحی یا تصريحی از حماس منجر می شود.

محمد قراگوزلو و سایر کسانی که تحلیل مارکسیستی از فونکسیون دولت سرمایه داری ندارند، قادر به تحلیل از نقش رهبری در فلسطین و کنترل اوضاع توسط این نیرو نیز نیستند. حماس کنترل اوضاع در فلسطین را در اختیار دارد، این خود منجر به برخورداری حماس از امتیازاتی می شود که به آن موقعیت برتر طبقاتی جهت اعمال اراده طبقاتی به کل مردم فلسطین می دهد. گرچه چهره رو به بیرون حماس، دولتی ضعیف و ناتوان جلوه می کند، اما چهره رو به درون آن دقیقاً همان نقش سرکوبگر حکومت سرمایه داری را به تمامی و بی کم و کاست متجلی می کند. چنین دولتی اگر خود ساخته نباشد، توسط امپریالیسم و حکومت های ارتজাই ساخته خواهد شد، دست کم برای آن که طرف مذاکره حاضر و آماده آینده حکومت اسرائیل باشد. کمترین انجام وظیفه حماس این است که با راکت پرانی بی حاصل، نقاط بمباران ارتش اسرائیل را گرا می دهد. اگر حماس نه یک هوایپما

در سوریه، یا فاشیست ها در اوکراین). برای لحظاتی فرض می کنیم که حماس یک دولت نیست، ولی به عنوان «نیرو» قطعاً در صدد چنین کاری هست. پس چرا باید صبر کنیم تا آن ها ابتدا به دولت تبدیل شوند و بعد به مبارزه با آن ها بپردازیم؟! چرا نباید از همین الان در مقابل آن ها ایستاد؟

در ضعیف ترین حالت می توان از کسب امتیازات طبقاتی توسط حماس صحبت به میان آورد که توضیح دهنده جایگاه و موقعیت سیاسی این جریان است. اگر از این زاویه هم نتوان ماهیت به قول قراگوزلو «ارتজাই» حماس را تشخیص داد، پس این توصیف ارتজাই برای حماس دقیقاً بر چه اساسی است و چرا باید حماس را ارتজাই دانست؟!

تحلیل هایی که ارتজাই بودن حماس را یادآور می شود، اما نقش آن در کشمکش طبقاتی را نادیده می گیرد، دقیقاً آن روی سکه تحلیل هایی است که خواه ناخواه منجر به حمایت از حماس در مقابل اسرائیل می شود، مانند تحلیل از حکومت اسرائیل به عنوان «حکومت فاشیستی» که اتوماتیک منجر به فراهم کردن مقدمات حمایت از حکومت حماسی می شود که فقط ارتজাই است و نه فاشیستی! به این موضوع پایین تر بر می گردیم، اما در مورد پرسش ها و نقطه نظرات قراگوزلو این توضیحات ضروری می شود که گرچه در مورد دولت و مفهوم آن بحث های کاملی در اختیار نداریم و این مباحث پس از اشاراتی توسط مارکس و انگلش و بعدها لنین و تروتسکی و بوخارین و تئی چند دیگر تکامل نکرده و در همان سطح باقی ماند؛ در نتیجه، گرچه فلسطین دارای دولتی نیست که قادر به دفاع از مرزها و دارای ارتش کلاسیک، دارای سفارت در کشورهای دیگر، پاسپورت برای شهروندان فلسطینی و نظایر این باشد، اما همان طور که در ابتدای این بحث آمده است، کسانی پای یک معامله تحت عنوان معاهده صلح را امضا می کنند و جنگ پایان می گیرد، و یا آن امضا را نادیده می گیرند و جنگ آغاز می شود، آن ها چه کسانی هستند؟ اگر علاوه بر وجه ارتজাই دولت اسرائیل، یک وجه نیروی

محمد قراگوزلو وانمود می کند که از نقطه نظر مارکسیستی وارد دخالت گری نظری شده است، اما به راستی مخاطبین وی از کجا باید بفهمند که ایشان از چنین نظرگاهی برخاسته است. قراگوزلو برای حل این موضوع وارد حوزه بحث هایی می شود که بخشی از مقادیر مباحث اقتصادی مارکسیستی را تعیین می کند. اما در عین حال نشان می دهد که با عمق آن ها تا چه میزان بیگانه است. او می گوید:

«بر نگارنده به درستی دانسته نیست که بورژوازی حماس در این سرزمین باریک و همیشه گرفتار بمباران روند انباشت سرمایه را چه گونه سازمان می دهد. همان طور که نمی دانم فی المثل ارزش اضافه و سود در این منطقه چه سان تجمعیع می شود»

دو موضوع اساسی که در این رابطه مطرح است، اول، روند انباشت سرمایه در سرزمین باریک یا پنهانوری که همیشه گرفتار بمباران است؛ و دوم، چگونگی «تجمعیع» ارزش اضافی در این منطقه. درک ناقص قراگوزلو از سرمایه داری و عملکرد آن دقیقاً همان درک انحرافی است که بالاتر از آن باد شد. منطبق با این درک، سرمایه داری نوعی از رابطه اجتماعی نیست که نیاز مند ادغام در سیستم جهانی هم باشد. سرمایه داری می تواند در یک جزیره ایزوله و منزولی از سایر کشورهای سرمایه داری در جهان هم وجود داشته باشد، مشروط به این که فرایند انباشت سرمایه در آن جا مشاهده شود!

اگر موقتاً به محمد قراگوزلو بگوییم، بسیار خوب، انباشت سرمایه در این باریکه زیر بمباران مشاهده نمی شود، اما آیا انباشت کالا در این باریکه مشاهده می شود؟! به هر حال ماهیت طبقاتی یک نظام اجتماعی در هر نقطه جهان را، یا باید بر اساس انباشت سرمایه که معرف نظام سرمایه داری است تشخیص داد، و یا بر اساس انباشت کالا که معرف نظام فئodalی است. اگر در فلسطین انباشت سرمایه صورت نمی گیرد، مردمان آن جا در کدام مناسبات اجتماعی، اولاً زندگی روزانه و مبادله نیروی کار در مقابل مزد دارند و ثانیاً مفهوم جنگ

و نه یک حتی تانک را ساقط نکرده است، اما اصرار دارد وارد یک جنگ کلاسیک شود، به این دلیل واضح است که از نقطه دفاع از حقوق مردم عزیمت نمی کند، بر عکس بهانه کشتار وسیع دولت اسرائیل را فراهم کرده تا مردم بی سلاح یک به یک کشته شوند. حماس در شرایط ضعف مردم فلسطین است که می تواند بقای حاکمانه داشته باشد. سبک شناخته شده جنگ «امام حسین» برای بالا بردن میزان «شهدا» و کسب امتیاز بر اساس این «مظلومیت»، سبک کار حماس مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران است، با این فرق که تمایل چندانی به «شهادت» نیروهای خودش نداشته بلکه مردمان مصیبت زده غزه را روی مین های «شهادت» می فرستند.

به راستی اگر حماس از یک سو نقش حکومت بورژوازی منطقه فلسطین را ایفا نمی کند، و ضمناً موقعیت قرار گرفتن او در رأس رهبری تحولات فلسطین هم چنین هویتی به او نمی دهد، و از سوی دیگر عصیان های انقلابی و اعتراضات را بدل مردم فلسطینی را هم نمایندگی نکرده، و بر عکس، با آن تقابل می کند، پس حماس وسط این معادله چه می کند که هر اتفاقی اساسی باید با تأیید یا رد او انجام گرفته یا انجام نگیرد. و اگر حماس حقیقتاً نماینده سیاسی مردمان فلسطین است، چرا آن هارا در مقابل اسرائیل مسلح نمی کند؟

نقش حماس دقیقاً نقش خلع سلاح مردم فلسطین و تبدیل کردن آن ها به گوشت دم توپ اسرائیل است، چنین چیزی ممکن نخواهد بود مگر حماس فراتر از رهبری یک گروه نظامی، در نقش حکومت فلسطین ظاهر شود. هر حکومتی لزوماً به منظور حفظ و حراست از مناسبات و نوع مالکیت مطلوبش در یک کشور در حاکمیت قرار می گیرد. اگر مناسبات جاری در فلسطین مناسبات سوسیالیستی نیست، لابد حماس حکومت حافظ منفعت سرمایه داری در فلسطین است، و نه مطلقاً تأمین کننده منافع کارگران و مزدیگیران فقیر در فلسطین.

انباشت سرمایه و رابطه اش با حکومت:

مینیاتوری در خود فلسطین هم عبور کنند. بخش دیگری از ارزش اضافه کارگران فلسطینی به صورت مالیات یا تحت هر عنوان دیگر از سوی همین حکومت حماس کسب می شود (آقای قراگوزلو باید روشن کند که در این «سرزمین باریک و همیشه گرفتار بمباران»، بازار املاک و ویلاهای لوکس چه می کند و چه کسانی از آن بهره می برند؟ اعمال مالیات بر هرگونه نقل و انتقال از طریق تونل های مخفی، تا در دست گرفتن بازار سیاه سوخت سوبسیدی فاچاق شده از مصر و فروش آن تا هشت برابر قیمت در غزه و نظایر این ها در دست چه کسانی است؟ به علاوه اگر ایشان به دنبال مشابه «شهرام جزایری» می گردد، می تواند فقط در یک قلم به «ایمن طه»، سخنگوی ارشد و کارچاق کن حماس توجه کند که نهایتاً هم همین اواخر به اتهام جاسوسی و «فساد» مالی دستگیر و ظاهراً سر به نیست شد، بدون آن که جزئیات این فساد مالی همراه با جزئیات رو به عموم افشا شود که دلیلش ناگفته روشن است). انباشت سرمایه توسط بورژوازی فلسطین هم در درون و هم خارج از فلسطین صورت می گیرد. حکومت حماس دقیقاً نماینده همین طبقه است و نه نماینده مردم. به عبارت ساده تر اگر طبقه کارگر و مزدیگران فقیر در فلسطین بخواهد با اعتراض یا هر ادام دیگری به سود و منفعت سرمایه آسیب برسانند، قطب مقابل آن ها بلوک حکومت های سرمایه داری اسرائیل و حماس قرار دارد.

آیا حکومت اسرائیل فاشیستی است:

رادیکالیسم خرده بورژوازی برای القای نظرات انحرافی خود نیازمند مخدوش کردن تحلیل مارکسیستی از ماهیت دولت است، به همین منظور حکومت اسرائیل را فاشیستی تحلیل می کند. عواقب این تحلیل نادرست منجر به همان انحراف اساسی می شود که بالاتر از آن یاد شد. وقتی از حکومت فاشیستی صحبت به میان می آید، ماهیت امپریالیسم و دمکراسی بورژوازی کنار زده می شود، و اولین انحراف مهمی که به وجود می آید خروج مبارزه علیه سرمایه داری از مدار مبارزه طبقاتی به منظور مقابله با فاشیسم است. در مقابل فاشیسم، لابد

در آن جا چیست و بر اساس کدام منفعت طبقاتی صورت می گیرد. اگر این جنگ بین دو حکومت سرمایه داری نیست، پس جنگ بین حکومت سرمایه داری اسرائیل و مثلاً مزدیگیران، یا رعایا و دهقانان، و یا بالأخره کدام نیروی اجتماعی آن سوی جنگ است که در عین حال دارای مناسبات سرمایه دارانه هم نیست! این بسیار روشن و واضح است که جنگ اسرائیل با هدف الحاق طلبی بورژوازی است، اما آیا اراضی الحاق شده تحت حاکمیت یک حکومت فئودالی است و یا به صورت کمون های اشتراکی مورد بهره برداری اهالی آن سرزمین قرار گرفته است. اگر چنین باشد، در واقع حکومتی که گاه و بی گاه «فاشیستی» نیز توصیف می شود، در واقع مشغول جنگ با اشرافیت مالی فنودالیسم است! و این پیچیده ترین بخش پارادوکس ناشی از تحلیل غیر مارکسیستی از ساختار اقتصادی اجتماعی کشور فلسطین است. اگر قراگوزلو می پنیرد «جنگ ادامه سیاست است»، خوب است بگوید این سیاست در آن سرزمین دقیقاً کدام سیاست است، سیاست کاپیتالیستی یا سیاست مربوط به وجود تولیدی ما قبل از نظام سرمایه داری!؟

جالب این جا است که تحلیل محمد قراگوزلو از دولت شوروی پس از انقلاب اکتبر، «سرمایه داری دولتی» است، اما ایشان با مبنای کشف انباشت سرمایه برای نشان دادن دولت سرمایه داری، فراموش کرده اند نمونه ای از انباشت سرمایه در آن دولت را نشان دهند!

بورژوازی فلسطین طبق آمار و ارقام فراوان در خارج از فلسطین، و عمدتاً در کشورهای اطراف فلسطین سکونت کرده است. با این حال رابطه جاری و روزانه در فلسطین بین فروشنده‌گان نیروی کار و خریداران آن یک رابطه سرمایه دارانه است و نه بر اساس شیوه تولید فئودالیسم یا شیوه تولیدی ناشناخته دیگر. بخش مهمی از نیروی کار فلسطینی به صاحبان سرمایه در اسرائیل فروخته می شود و برای این نقل و انتقال ناچارند علاوه بر عبور از هزارتوهای تعیین شده توسط حکومت اسرائیل، از تنگاهای تعیین شده حکومت سرمایه داری

نسل کشی یا هولوکاست:

افراد و گرایش هایی که این دولت را از ماهیت سرمایه دارنه اش جدا و به عنوان فاشیسم معرفی می کنند ناچار می شوند مدام از هولوکاست و نسل گشی نام ببرند. اگر چه دولت سرمایه داری نیز مانند دولت فاشیستی در نسل گشی استعداد فراوان دارد. این استعداد را قبلاً در هیروشیما و قتل عام ارامنه و کشتار رواندا و ... نشان داده است. با این حال اولاً نژاد یهودیان از قبل ساکن مناطق عربی با نژاد فلسطینی ها یکی است و نمی توان پذیرفت که در آن جا یک نژاد پرستی و هولوکاست در حال وقوع است و ثانیاً در سال ۱۹۸۲ وقتی همین دولت اسرائیل ۱۹ هزار نفر از مردم لبنان را کشت و بیش از ۳۰ هزار نفر را زخمی و هزاران نفر را آواره کرد، رونالد ریگان از جناح هار امپریالیستی به مناخن بگین گفت که کار شما در لبنان هولوکاست است. بنابراین نمی توان پذیرفت که استقاده از این واژه به خودی خود درجه ای از رادیکالیسم را به مصرف کننده آن منتقل می کند. بر عکس، استقاده از مفاهیم چنان چه از متن و بستر خود دور شود، نه تنها منعکس کننده ماهیت واقعی موضوعات نخواهد بود، بلکه به وسیله ای برای مخدوش کردن اصل موضوع، و جلوه ای از رادیکالیسم خرد بورژوازی مبدل خواهد شد. برای تحلیل فوری و نسجیده همواره آسان ترین و دم دست ترین فرمول ها همین مفاهیم نامر بوط مانند «دولت فاشیستی» است که به کار آمده و مصرف کننده آن را نیز در سرگردانی باقی می گذارد. کافی است یک بمب اتمی توسط دولت آمریکا بر سر مردم کشور کوچکی در حد فلسطین فرود آید تا کل سکنه آن جا را نابود کند، اما چنین عملی نه از سوی دولت فاشیستی بلکه از سوی پیشرفتۀ ترین دولت سرمایه داری نیز صورت خواهد گرفت.

جبهه سوم:

در زمان رویارویی دو قطب سرمایه داری به جز حمایت از یکی در مقابل با دیگری راه دیگری نیز وجود دارد که کمونیست ها برای جلوگیری از خروج مبارزه طبقاتی از

حماس غیر فاشیست قابل دفاع می گردد و به تبع آن کل کشمکش طبقاتی تحت الشاعع دفع فاشیسم می شود که در این میان برنده نهایی امپریالیسم و سرمایه داری حاکم در اسرائیل خواهد بود که توانسته اند با وجود چنین تحلیل هایی مبارزه طبقاتی برای سرنگونی حکومت های هر دو سوی جنگ را به سطح کشمکش ارضی و جنگ ملی تنزل دهند.

واقعیت دمکراسی بورژوازی، بیشتر و دقیق تر از هر جا و هر زمان در واکنش های دولت سرمایه داری اسرائیل منعکس می شود. این همه دمکراسی بورژوازی است که خود را به طور فشرده و یک جا در دولت سرمایه داری اسرائیل منعکس می کند. این آن چیزی است که در تحلیل دولت اسرائیل به عنوان دولت فاشیستی کامل‌کنار زده می شود و به این ترتیب سگ هار امپریالیسم در منطقه خاورمیانه به موجودی بی ربط به سرمایه داری جهانی تبدیل می شود. طبعاً برای مقابله با این فاشیسم نیاز به ساختن جبهه ای خواهد بود که از حماس گرفته تا سایر جریانات بورژوازی نیز در آن جای خواهد شد، و در نبود صفت مستقل طبقه کارگر و رهبری انقلابی آن، کل پُتناسیل طبقاتی کارگران فلسطینی و اسرائیلی به جیب جبهه نیروهای بورژوازی رهبری کننده جنگ علیه فاشیسم ریخته خواهد شد.

پایه های مادی فاشیسم از افشار میانی سر خورده و بیرون افتاده از گردونه روتین زندگی اجتماعی و بخشان لپین پرولتاریا شکل می گیرد و در هنگامی که دمکراسی بورژوازی شکست خورده و رادیکالیسم انقلابی رو به رشد است، شansas رشد و نمو پیدا می کند. اما دولت اسرائیل مبتنی بر این پایه اجتماعی نیست. این دولت سرمایه داری است که تسلط سرمایه اش در بخش وسیعی از جهان سرمایه داری برقرار است. دولتی است که حتی قادر به تأثیر گذاری در دولت های امپریالیستی و جلب حمایت های فراوان از آن ها است. دولت بورژوازی تثبیت شده در اسرائیل و دارای قدرت اعمال نفوذ بر همه حکومت های منطقه است.

تها و تها راه سرنگونی دولت سرمایه داری در اسرائیل، مبارزه طبقاتی و تدارک سرنگونی این دولت به وسیله طبقه کارگر اسرائیل است. هیچ راه دیگری به جز این مفروض نیست. پر واضح است که حماس و سایر جریانات ارجاعی در قدرت در فلسطین متحد طبقه کارگر اسرائیل خواهند بود، سهل است که در جنگ نهایی، آنها شانه به شانه در کنار دولت اسرائیل در سرکوب کارگران هر دو کشور اسرائیل و فلسطین قرار خواهند گرفت. اما متحدهن طبقه کارگر اسرائیل، کارگران و زحمت کشان فلسطینی خواهند بود که می توانند در جبهه سوم تدارک سرنگونی هر دو دولت سرمایه داری اسرائیل و فلسطین را ببینند.

جمع‌بندی:

جنگ اسرائیل و فلسطین جنگ بین دو حکومت سرمایه داری است، مردم غزه قربانیان این جنگ هستند. در جایی مشاهده نشده که مردم غزه در جنگ با اسرائیل از توب و تانک استفاده کرده و تأسیسات اسرائیلی را نابود کرده باشند. آنها دائمًا پا در حال گریز از زیر بمیاران و آوار هستند و یا با سنگ های ساختمان هایی که بر سرشار آوار شده به سوی مت加وزان اسرائیلی سنگ پرتاب می کنند. به این نمی توان گفت صفات آرایی جنگی. این واکنش های اعتراضی است که در سایر کشورها، و حتی به وفور در کشورهای پیشرفته سرمایه داری هم توسط آکتیویست ها و معتبرین در مقابل پلیس سرمایه داری رخ داده و رخ می دهد، بدون آنکه نام جنگ را با خود یدک بکشد.

حماس خود را در سطح رهبری کشور فلسطین قرار داده و این موقعیت مورد تأیید اسرائیل و کشورهای امپریالیستی نیز هست. به همین دلیل طرف مذاکره اسرائیل حماس است و کافی است از حماس پوئن هایی دریافت کند تا شدت آتش جنگ را کاهش دهد؛ و یا حماس از دولت اسرائیل امتیازاتی بگیرد تا شلیک موشک های خود را کاهش دهد. این موقعیت حماس مغایر با منفعت بورژوازی داخل و خارج فلسطین نیست، بر عکس، دقیقاً همسو و تضمین کننده این منفعت است. بنابراین اگر

مدار ضد سرمایه داری ناچارند این راه را به طبقه کارگر هر دو کشور درگیر در جنگ معرفی و تبلیغ کنند.

اگر شرایط رشد نیروهای مولده و جوامع همان شرایط آغاز دوره استعمارات امپریالیستی بود، یعنی شرایطی که در کشورهای مستعمره طبقه کارگر هنوز شکل و قوامی نیافته باشد، کمونیست ها در هنگام حمله امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه از این دسته از کشورها علیه امپریالیسم دفاع خواهند کرد. اما دیگر سالها از شکل گیری طبقه کارگر در کوره دهات های دور افتاده هر نقطه جغرافیایی گذشته است و این نظریه به طور کامل بی پایه و نامربوط شده است. در عصر کنونی که عصر زوال کامل سرمایه داری است هر انقلابی لزوماً یک انقلاب سوسیالیستی خواهد بود و نه مطلقاً چیزی به جز آن، به این دلیل روشن که از یکسو طبقه کارگر در همه کشورهای جهان در آن حد از رشد و پتانسیلی انقلابی برای چنین انقلابی رسیده است، و از سوی دیگر سرمایه داری در همه اقصی نقاط جهان ریشه دوانده و به شیوه تولید مسلط در همه کشورهای جهان تبدیل شده، و همچنین همه ظرفیت های خلاقه اش نیز به طور کامل به پایان رسیده و در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته است. بنابراین تضاد طبقاتی تعیین کننده در هر نقطه از این جهان سرمایه داری تضاد کار و سرمایه است و هر جنگی بین دولت های سرمایه داری جنگی برای عقب زدن همین مبارزه طبقاتی است. در نتیجه اتخاذ تاکتیک جبهه سوم تنها تاکتیکی است که میتواند ضمن در اتحاد نگه داشتن طبقه کارگر هر دو سوی جنگ و ایجاد مانع در مقابل «برادر گشی»، جنگ سرمایه داری را به جنگ طبقاتی تبدیل کند.

جبهه سوم بر خلاف جبهه اول و دوم که تشکیل شده اند از دو بلوک سرمایه داری در جنگ با یکدیگر، جبهه ای است که از طبقه کارگر و متحدهن بین المللی اش در هر دو کشور درگیر در جنگ شکل می گیرد. جبهه سوم به جای قرار گرفتن در موقعیت حمایت از یکی از دو سوی جنگ؛ خود سومین جبهه را علیه هر دو دولت ارجاعی می گشاید.

تنها راه خلاص شدن کارگران و زحمتکشان فلسطین از تجاوزات بی پایان دولت سرمایه داری اسرائیل سرنگونی دولت اسرائیل توسط اتحادی از طبقه کارگر هر دو کشور اسرائیل و فلسطین است. هیچ راه دومی متصور نیست، بنابراین حمایت از حماس، حتی اگر بتواند این تجاوزات را دفع و یا حتی کاملاً قطع کند، تنها شرایط آزادی از تجاوزات ارضی حاصل شده است، اما آزادی و استقلال ارضی به معنی رهایی از یوغ استثمار و اسارت سرمایه داری نیست. در نتیجه جنگ بین دو حکومت سرمایه داری بر سر مسائل ارضی را باید به جنگ طبقاتی علیه هر دو حکومت سرمایه داری تبدیل کرد. این است یک روش کمونیستی در دخالت گری علیه نظامات سرمایه داری در هر دو کشور اسرائیل و فلسطین، الباقی یکسره رادیکالیسم کاذب و مددکارانه است که نه تنها منجر به رهایی کارگران هر دو کشور از یوق استثمار نخواهد شد، بلکه موجب افزایش سردرگمی و ندانم کاری خواهد گشت.

جبهه سوم تاکتیک کمونیستی برای حفظ استقلال طبقاتی، مبارزه و سیاست مستقل پرولتاپریا است. کسانی که یا با این تاکتیک ناشنا هستند و یا آن را نادیده می گیرند، دیر یا زود در شرایط مشابه، مثل‌احمله نظامی آمریکا به ایران، یا به حمایت از رژیم جمهوری اسلامی و یا در حمایت از دولت امپریالیسم آمریکا کشیده خواهند شد. برای اثبات این ادعا کافی است رد نظریه پردازانی که مخالف جنگ کنونی اسرائیل با حکومت حماس هستند، در زمان خطر وقوع جنگ آمریکا با ایران را گرفت و به خوبی مشاهده کرد که همین سردرگمی در آنجا هم صورت گرفته، با این فرق که در آنجا دیگر کسی نمی تواند رژیم جمهوری اسلامی را یک حکومت ندادن، دست کم به این دلیل که انواع شهram جزایری ها و بابک زنجانی ها هم دیگر مثال نبوده، بلکه متعلق به رانت خواری همین سیستم سرمایه داری است. در اینجا فرمول هایی نظیر «آش کشک خاله است» و باید یا در این سوی جنگ و یا در آن سوی جنگ قرار گرفت، و همچنین تحت این عنوان که در مقابل امپریالیسم باید از «ایران»

مشاهده نشود که حکومت حماس مشغول «انباشت سرمایه» است، این چیزی از مقام و کارکرد حکومتی آن کم نمی کند. اساساً کار حکومت انباشت سرمایه نیست (مگر در مواردی که خود حکومت صاحب ابزار تولید هم هست)، بلکه کار حکومت تضمین فرایند استثمار و کسب ارزش اضافی و تضمین انباشت سرمایه است. درک این موضوع پیچیده نیست. کافی است در کشور و قلمرویی مالکیت خصوصی مشاهده شود، هر کدخدا و یا رهبر و پیشوایی در رأس آن کشور و قلمرو نقش حکومت آنجا را ایفا می کند، گیریم در حد حکومت اسرائیل و آمریکا مجهز و قوی، و یا در حد حکومت حماس و اقلیم کردستان، کوچک و میناتوری. لینین در «دولت و انقلاب» با اشاره به پاراگرافی از انگلیس در «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» می نویسد:

«انگلیس مفهوم "قدرت"ی را که دولت نامیده می شود، باز می کند؛ قدرتی که از جامعه برخاست، ولی خود را در بالای آن جای می دهد و هر چه بیش تر خود را از آن بیگانه می کند. این قدرت اساساً از چه چیزی تشکیل می شود؟ این قدرت از گروه های خاصی از افراد مسلح شکل می گیرد که زندان ها و غیره را تحت فرمان خود دارند»

تحلیل و تدقیق صحیح از مفهوم دولت و حکومت، از این نقطه نظر برای کمونیست ها دارای اهمیت است که بتوانند مبتئی بر آن تعیین استراتژی و تاکتیک کنند. مثلاً اگر فرض بر این باشد که حماس طرف جنگ با اسرائیل نبوده و حکومت هم محسوب نمی شود، باید روشی شود که کارگران و زحمتکشان فلسطین برای به دست گرفتن سرنوشت خود در دست خویش باید از چه مانع اساسی عبور کنند. پر واضح است اولین مانع همین حماس و سایر نیروهای شکل دهنده دولت ارتجاعی فلسطین و بلاfacسله دولت اسرائیل است. بنابراین واضح است که متحد کارگران فلسطینی نه حماس و سایر دسته های مسلح حاکم بر سرنوشت آنها، بلکه کارگران و مزد بیگران فقیر در کشور اسرائیل است.

طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

گفتگوی مازیار رازی با نشریه میلیتانت (بخش ۳)

بازگشت به فهرست

میلیتانت: رفیق مازیار رازی شما در مورد چشم انداز یا استراتژی اساسی جنبش کارگری توضیحاتی دادید منی بر این که مسئله قدرت گیری طبقه کارگر این استراتژی را تشکیل می دهد، سوال بعدی این است که با توجه به این چشم انداز، تاکتیک های کارگری چیستند؟

مازیار رازی: با توجه به بیش از ۳۵ سال اختناق بدیهی است که جنبش کارگری از افراق و چند دستگی و تشتت عمیق رنج می برد. هیچ اقدامی بدون اتحاد کارگران علیه دولت سرمایه داری، عملی نیست. تمامی راه حل هایی که منجر به اتحاد عمل سراسری کارگران نگردد، محاکوم به شکست هستند. هیچ «کمیته کارگری»، هیچ «مجتمع عمومی» و هیچ «تشکل مستقل کارگری» و هیچ حزب پیشناز کارگری به وجود نمی آید، مگر در ابتداء وسیع ترین اتحاد میان کارگران برقرار گردد. این اتحاد تنها می تواند یک اتحاد عمل بر محور یک برنامه افدام کارگری باشد. توافقات باید بر سر عمل مشترک صورت گیرد. باید همواره نکات اشتراک را جستجو کرد و آن ها را تقویت کرد. نکات افراق را در اتحاد عمل نباید عمدہ کرد. اما؛ این اتحاد عمل کارگری باید دموکراتیک باشد و همه نظریات متفاوت را زیر چتر خود مشکل کند.

برخی استدلال می کنند با اتحاد عمل با گرایش های مماثلت جو، رفمیست و سندیکالیست نمی توان «رادیکالیسم» کارگری را حفاظت کرد. پس باید از ابتداء جبهه ها را از هم جدا کرد تا کارگران به نظریات سندیکالیستی و رفمیستی آغشته نشوند! این استدلال ها همه برخوردهای ناپakte و کودکانه ای هستند. درست برعکس، تنها راه حفاظت کارگران از رخنه عقاید غیر رادیکال، وحدت عمل با همان گرایش های سندیکالیستی است که از پایه توده ای برخوردار هستند. زیرا تنها راه

دفاع کرد، بدون آنکه دقیقاً روشن کنند مقصود از ایران کوه ها، جنگل ها، دریاها و دشت ها است و یا دقیقاً حمایت از حکومت سرمایه داری ایران است.

کسانی که نخواهند یا نتوانند در یک جنگ ارتجاعی با اتخاذ تاکتیک کمونیستی جبهه سوم جهت کشاندن این جنگ به مدار مبارزه طبقاتی بر علیه هر دو سوی ارتجاعی درگیر درجنگ دخالت گری کنند، چه بخواهند یا نخواهند یقیناً به دنباله روی از یکی از دو سوی همان نیروهای درگیر در جنگ کشانده خواهند شد. گرایش های سانتریستی که اصرار دارند جنگ کنونی در فلسطین را جنگ دولت اسرائیل با مردم توصیف کنند، دقیقاً به این دلیل است که نمی خواهند از این تاکتیک کمونیستی پیروی کنند. در نتیجه آنها برای تزئین تحلیل های خود گاه فقط اشاراتی به ارتجاعی بودن حماس می کنند، اما حماس ارتجاعی را موضوع مبارزه کارگران و استثمار شوندگان فلسطینی نمی دانند و به این ترتیب نیروی ارتجاعی از در بیرون کرده را دوباره از پنجه به درون وارد میکنند.

این رادیکالیسم خرد بورژوازی که بر پشت مفاهیم سردرگم کننده ای مانند دولت فاشیستی اسرائیل؛ نسل گشی و هولوکاست و نطاير این سنگر می گیرد، قبل از هرچیز در تقابل با منافع طبقاتی و مبدل کردن جنگ ارتجاعی به جنگ طبقاتی قرار خواهند گرفت.

علیرضا بیانی

نهم شهریور ۱۳۹۳

ardeshir.poorsani@gmail.com

پاتوش:

(1)<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=61341>(2) <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=49817#more-49817>

ترین آن ها) نهایتاً می پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می شود. تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه داری به زیر سوال رفته و قیام های توده ای در دستور روز قرار می گیرد.

در نتیجه، در جامعه ما گرایش های رفرمیستی و سندیکالیستی که به ماهیت دولت سرمایه داری کاری نداشته و تنها خواهان رفاه های اولیه برای طبقه کارگر در چارچوب نظام کنونی اند، شکل می گیرد و تقویت می گردد. در وضعیت اختناق آمیز، پایه های کارگری (در دوره های اولیه) بیشتر متمایل به این گرایش ها می شوند و این یک امر طبیعی است. باید توجه کرد که کارگرانی که در وضعیت وخیم اقتصادی به سر می برند، به شکل یکپارچه و توده ای به رادیکالیزم کارگری روی نمی آورند. گرایش های محافظه کار و مماشات جو در ابتدا در درون کارگران تقویت می گردد. از این رو رهبران رفرمیستی و مماشات جو از این احساسات طبیعی سوء استفاده کرده و پلی میان خواست های کارگران و سیاست های دولت ایجاد می کنند. به اعتقاد من گرایش حاکم در نهادهای کارگری موجود دارای سیاست ناروشن، بعضی مماشات جو، رفرمیستی و فرقه گرایانه است.

دوم، در کشورهای اختناق زده ای مانند ایران کار مخفی با مبارزه طبقاتی عجین شده است و این دو را نمی توان از هم جدا کرد. اساس کار مخفی تا دوره اعتلای انقلابی بخشی از زندگی سیاسی همه فعالان کارگری باید تلقی شود. کسانی که به هر علت تنها راه مبارزه را شکل علی می پنداشند، دچار لغزش و نهایتاً مماشاجویی با دولت سرمایه داری می شوند.

اما، حضور گرایش ها و نهادهای کارگری مماشات جو و رفرمیست و یا رهبری غیررادیکال به مفهوم عدم حمایت از حرکت کارگران که به حق از خواست های دمکراتیک حمایت کردن، نباید تلقی گردد. زیرا گسترش

افشاگری و جاسازی توده کارگران از رهبران مماش است جو، در عمل مشترک ضد دولت سرمایه داری است. تنها در پی کار مشترک و تبادل نظر در انتظار کارگران است که آن ها به ماهیت مماشات جویانه رهبران خود پی می برند. طبیعی است که هرچه افتراق و تشتن بیشتر دامن زده شود و کارگران بیشتر از هم جدا شوند، عقاید رفرمیستی بیشتر به درون کارگران رخنه خواهد کرد.

میلیتانت: در همین رابطه، نظر خود را درباره گسترش حقوق دمکراتیک مانند فعالیت های علنی و طومارنویسی برای اعمال فشار بر نهادهای رسمی دولتی، توضیح دهید.

مازیار رازی: در ابتدا در پیوند با این موضوع دو نکته قابل ذکر است.

اول، باید آگاه بود که دولت سرمایه داری نه تنها با ارعاب و اعمال زور نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می دارد که همراه با رفرمیست های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن تحولات اجتماعی می کند. تبلیغات رفرمیستی در درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می گذارد. چنان چه طبقه کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی گرفت، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی آورد! همچنین حاکمیت سرمایه داری از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی نا به سامان که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند، نیز اعمال نفوذ و قدرت می کند.

در جوامع غربی، نیز نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متولّ به اعمال زور می گردد، زیرا این روش کم هزینه ترین شکل سیاست بورژوازی است. در واقع بورژوازی با تحمل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارعاب می کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه

پرولتاریا است»، بخشی از زندگی پرولتاریا است و مبارزه برای دموکراسی، نبرد برای دموکراسی یعنی دموکراتیزه کردن کل سیستم اجتماعی، یعنی دموکراتیزه کردن تمام شئون و حیات بشریت. و در نهایت دموکراتیزه کردن دولت یعنی انقلاب. از منظر کارل مارکس، انقلاب سویالیستی هیچ مفهوم دیگری به جز این نمی تواند داشته باشد. مارکس از سال ۱۸۵۳ به بعد در بسیاری از نوشته های خود اصولاً عبارت «دموکراسی» و «بورژوازی» را با هم استفاده نمی کرد و برای توصیف بورژوازی از عبارت «لیبرالیزم» استفاده می کند. او می گفت لیبرال ها، دیگر دموکرات نیستند و دموکراسی را رعایت نمی کنند. به کلام دیگر، مارکس دموکراسی را از آن پرولتاریا می دانست. این مسئله خیلی مهم و محوری است و در واقع نخستین قدم در راه انقلاب پرولتاری و مبارزه برای آن است. افرادی که به استفاده از مارکس می گویند که دموکراسی متعلق به بورژوازی است، به وضوح مواضع ضد مارکسیستی می گیرند.

نه خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد

حقوق دمکراتیک در جامعه یکی از ارکان مبارزات کارگری است. اما، به شرط این که مبارزه در راه کسب حقوق دمکراتیک با هدف نهایی یعنی مبارزه برای دمکراتیزه کردن نظام اجتماعی گره خورده باشد. دمکراتیزه کردن نظام اجتماعی نیز به مفهوم دمکراتیزه کردن تمامی مسائل اجتماعی است، از جمله مسائل سیاسی و همچنین مسائل اقتصادی می باشد. طبقه کارگر نمی تواند مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک را صرفاً به حوزه سیاسی محدود کند و باید به حوزه اقتصادی فکر کند و این موضوع مهم را به بعد موکول نکند. کاری که رفرمیست های درون جنبش کارگری، مانند منصور اسانلو ها، انجام می دهند این است مبارزات دمکراتیک را محدود به حوزه سیاسی قلمداد می کنند. این روش ناخواسته تنها می تواند به تقویت همان نظام سرمایه داری منجر گردد.

میلیتانت: اما رفیق مازیار در مقابل گرایش های رفرمیستی جنبش کارگری، بسیاری از گرایش های رادیکال و یا کمونیست بر این اعتقادند که مبارزه در راه حقوق دمکراتیک و یا اصولاً دموکراسی ربطی به جنبش کارگری ندارد و از آن بورژوازی است. نظر شما در مورد این موضوع چیست و در صورت امکان اشاره ای به نظر خود کارل مارکس در همین مورد بکنید.

مازیار رازی: مارکس در بسیاری از نوشته های خود، به خصوص پس از ۱۸۴۸ وقتی مشاهده می کند بورژوازی آلمان و فرانسه قابلیت انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک را ندارند، و به ویژه در ۱۸۵۳ در خطابیه خود به اتحادیه کمونیست ها صحبت از انقلاب مدوام به میان می آورد. زیرا بر این باور می رسد که بورژوازی دیگر قابلیت حل تکالیف بورژوا دموکراتیک را از دست داده و از ترس پرولتاریا، به سوی چریاتات مستبد و پیشاسرماهیه داری، می رود. برای این که اگر آغاز به حل تکالیف دموکراتیک شود، در مقابل خودش پرولتاریا را خواهد دید و پرولتاریا در نبرد برای دموکراسی می آید در مقابل بورژوازی قد علم می کند. از آن پس، مارکس مشخصاً اشاره می کند «دموکراسی متعلق به

در گذشته، بنا به فشار طبقه کارگر به حکومت و کارفرمایان به دست آمد. سرمایه داران آماده بودند تا شکلی از بخش عمومی را برای ایجاد نیروی کار برخوردار از بهداشت و آموزش پایه ای بپذیرند.

آن ها همچنین به حمل و نقل و نیرویی که دولت عرضه می کرد نیاز داشتند تا به سوددهی خود کمک کنند. هدف خصوصی سازی این است که مشاغل اجتماعاً سودمند را مستقیماً به نظام سود بکشانند. این موضوع به ثروتمندان یک پاداش مضاعف اعطا می کند: فرستنی برای کسب سود، همراه با برخورداری از کاهش مالیات های دولتی. این ریشه طرح های «تأمین مالی خصوصی» (PFI) حکومت است*. ارائه خدمات به مردم، در پایین فهرست اولویت ها قرار دارد (۸).

آن ها با پول ما قمار می کنند

در روزهای نخستین سرمایه داری، وجود بنگاه های خانوادگی امری معمول بود. هنگامی که بنگاه های «کارا» تر دیگران را بلعیدند، انحصارات بزرگتر گرداندن دنیا را آغاز کردند. وقتی که ارزش اضافی بیشتر و بیش تر شد، پولی که از قبیل کار کارگران ایجاد گشته بود، از طریق شرکت های مالی مورد داد و ستد فرار گرفت. بانک ها بزرگ، به غول هایی تبدیل شدند.

شرکت های ساخت و ساز، شرکت های بیمه و صندوق های بازنیستگی، با پول مردم و برای سود خود سوداگری می کنند. سرمایه دار مدرن احتمالاً هرگز در شرکتی که در آن سرمایه گذاری می کند، نبوده است. بورس، سهام بنگاه های بزرگ و دولت را فهرست می کند. اوقات فراغت سرمایه داران، از طریق قماربازی با پول ما پر می شود، آن هم با انتخاب سهام ها و سرمایه گذاری هایی که فکر می کنند بهترین شرط بندی خواهند بود.

بزرگترین قمار، بر سر بازار های پول است. با خرید و فروش ارز های جهان، تریلیون ها دلار روزانه در سطح جهانی معامله می شوند! و بعد به ما می گویند که برای

اقتصاد مارکسیستی (بخش دوم و پایانی)

پیتر واتسن

بازگشت به فهرست

ترجمه: آرام نوبخت

صنایع خدماتی

بسیاری از مردم امروز دیگر در صنایع مانوفاکتور کار نمی کنند. «خدماتی» نظیر مالیه و مغازه داری رشد کرده اند. بسیاری از کارمندان در صنایع خدماتی برای کارفرمایان خود ارزش اضافی تولید می کنند. کارگران در مک دونالد، از طریق توانایی خود در پخت و پز همبرگر با نرخ های بسیار پایین دستمزد، سود ایجاد می کنند. برای ایجاد ارزش اضافی لازم نیست که مردم همیشه چیزی را «بسازند». مثلاً یک پرستار خصوصی در یک منزل درست مانند یک کارگر بخش مانوفاکتور برای کارفرمای خود سود تولید می کند.

بخش زیادی از صنایع خدماتی، درگیر فروش اجناس و خدمات هستند. مغازه ها اجناس خود را با جذاب ترین روش ها برای ترغیب کردن مردم به خرید آن ارائه می کنند. بسیاری از شرکت های مالی فقط زمان خود را صرف بازاریابی می کنند.

این خدمات اکثرآ به زبان خود سرمایه داری «غیرمولد» هستند، چرا که مستقیماً ارزش اضافی تولید نمی کنند. کارفرمایان در این بخش، با گرفتن سهمی از ارزش اضافه تولید شده در شرکت هایی که آن ها برایشان خدمات انجام می دهند، پول به دست می آورند. البته این موضوع آن ها را به هیچ وجه نسبت به نیروی کارشنان لطیف تر نمی کند!

«منطق» سود می گوید که یک بخش عمومی هم «غیرمولد» است. تأمین هزینه ها از طریق مالیات ها و درآمد دولتی به آن معناست که آن ها برای کارفرمایان ارزش اضافی تولید نمی کنند. ملی سازی و دولت رفاه

ب) مشکلات در بازار

کارگران هرگز برابر با کل روزگار خود دستمزد نمی‌گیرند. به همین دلیل نمی‌توانند تمامی اجنسی را که تولید می‌کنند، مجدداً بخرند. سرمایه‌داری اثلاش می‌کند تا این مشکل را با فروش اجنس اضافی بین اعضای طبقه سرمایه‌دار، حل کند. همیشه احتمال «مازاد تولید»، یعنی تولید بیش از آن چه جامعه می‌تواند بخرد، وجود دارد. در بازار، هیچ گونه کنترل دمکراتیکی بر تولید وجود ندارد. هرج و مرچ و بحران، می‌تواند نتیجه آن باشد (۹).

رونق اقتصادی، که به دنبال آن رکود سر می‌رسد، همان قدر برای سرمایه‌داری طبیعی است که نفس کشیدن برای یک انسان. کارگران تولید را در دوره رونق سازمان می‌دهند تا بعد شاهد نابودی آن باشند.

در نقطه اوج رونق، سرمایه‌داری به موانعی می‌رسد که نمی‌تواند از آن‌ها عبور کند. سرمایه‌گذاری، هزینه‌های ماشین آلات را بالا برده و این احتمالاً به سقوط نرخ‌های سود منجر می‌شود. فقدان قدرت خرید، به فروش ضربه می‌زند. بانکداران و حکومت‌ها از آینده می‌هراسند و نرخ‌های بهره را بالا می‌برند. افزایش هزینه استقرار، هزینه را برای سرمایه‌دار صنعتی بالا می‌برد و سودها را به تدریج نابود می‌سازد. وقتی متخصصین مالی نگاهشان را از صنعت به سفته بازی در بازارهای پول و املاک برمی‌گردانند، تورم می‌تواند نگاهان صعود کند. در اینجا یک «مازاد انباشت» وجود دارد و خانه‌کاغذی که ساخته‌اند، فرو می‌ریزد.

در اوج یک رکود، کارخانه‌ها یا موقتاً مشغول کار هستند یا تعطیل می‌شوند، بیکاری بالاست و معازه‌ها فروش دائمی دارند. بانک‌ها طبیعاً نرخ‌های بهره را پایین می‌آورند تا مردم را تشویق به استقرار کنند.

سرمایه‌داران تنها زمانی سرمایه‌گذاری خواهند کرد که بتوانند از آن پول دربیاورند. به محض آن که شرکت‌ها زیان ده می‌شوند یا سودشان کاهش می‌یابد، سرمایه

خدمات یا منافع عمومی پول نیست.

بازار، کار نمی‌کند

اگر سرمایه‌داری همچنان سود به دست می‌آورد، پس چرا اقتصاد همیشه لنگ است؟ چرا بیکاری انبوه و توده‌ای وجود دارد؟ این «اقتصاد بازار» چه مشکلی دارد؟ یک دوره ای اقتصاددان‌ها سرمایه‌داری تصور می‌کردند که بحران اقتصادی نتیجه مثلاً لکه‌های خورشیدی یا حرکت سیاره و نوس است. امروز آن‌ها گاهی کامپیوترا را مقصر سقوط بازارهای بورس معرفی می‌کنند. اما حقیقت در حرص و ولع خود سرمایه‌داری نهفته است.

تولید سرمایه‌داری، حد و مرز دارد. وقتی این حدود اشبع بشود، در مراکز کار بسته می‌شوند و مردم به حق بیمه بیکاری پناه می‌برند. این بحران‌ها به این جهت ایجاد می‌شوند که برای حفظ سودها، بیش از حد سرمایه وجود دارد (این حالت، «انباشت مازاد» نامیده می‌شود).

چه طور این «سرمایه‌بیش از اندازه» می‌تواند وجود داشته باشد؟ تحت یک برنامه سوسیالیستی، این «بیش از اندازه» هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. سرمایه‌گذاری تنها برای رفع نیازهای مردم صورت می‌گیرد. اما سرمایه‌داری به سود و نرخ بازگشت وابسته است. اگر این دو به اندازه کافی بالا نباشند، تولید متوقف می‌شود.

«انباشت مازاد» به چندین شکل خود را نشان می‌دهد؛ در اینجا به دو مورد اشاره می‌کنیم:

الف) گرایش به کاهش نرخ سود

سرمایه‌داران، مبالغ عظیمی را در ماشین آلات سرمایه‌گذاری می‌کنند تا ارزش اضافی را از هر کارگر ببرون بکشند. در همان حال که هر کارگر سودهای هنگفتی ایجاد می‌کند، این روند هم می‌تواند وجود داشته باشد که هزینه‌های ماشین آلات از نرخ بازگشت برای کارفرما پیشی بگیرد.

تواند بزرگ ترین عوامل مرگ در جهان یعنی سوء تغذیه، مalaria و جنگ را ریشه کن سازد. بازار، جواب نمی دهد. حتی خودش هم بیش از اندازه عمر کرده است. تنها یک برنامه دمکراتیک تولید است که می تواند استعدادهای نوع بشر را طور به هماهنگ با منابع و ذخایر زمین، به هم مرتبط سازد. به محض آن که یک اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی دمکراتیک مستقر شود، ندای پایان مصایب جهان به گوش خواهد رسید.

(۱) نگاه کنید به جزوء مارکس، «پیدایش سرمایه»

(۲) نگاه کنید به جزوء مارکس، «کار مزدی و سرمایه»، جلد ۱.

(۳) نگاه کنید به جزوء مارکس، «مزد، قیمت و سود»، فصل ۶.

(۴) نگاه کنید به «کار مزدی و سرمایه»، فصل ۳.

(۵) نگاه کنید به «مزد، قیمت و سود»، فصول ۷ تا ۱۱ و مقدمه انگلش بر «کار مزدی و سرمایه».

(۶) شما می توانید تعریف «زمان کار لازم» را در «سرمایه»، جلد ۱، فصل ۹، بخش اول، مشاهده کنید.

(۷) نگاه کنید به «سرمایه»، جلد ۱، فصل ۱۲.

(۸) رجوع کنید به «سرمایه»، جلد سوم، فصول ۱۷ و ۱۹، و برای اطلاع بیش تر از کار «مولد» و «غیرمولد» نگاه کنید به «تئوری های ارزش اضافی» مارکس، بخش اول، فصل ۴.

(۹) برای درک بیش تر تئوری بحران، رجوع کنید به «بحران اقتصادی و تئوری بحران» اثر پل متیک، و «تئوری پایه ای سرمایه داری» اثر ماکوتو ایتو. برخی فصول مرتبط در «سرمایه» عبارتند از جلد سوم، فوصل ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۲۵، ۲۷، ۳۰. برای اطلاع از نحوه کارکرد بازار، جلد دوم، فصول ۲۰ و ۲۱ را منطالعه کنید، ولی آگاه باشید که این فصول بسیار پیچیده هستند.

داران پول خود را به جای دیگری منتقل خواهند کرد- اغلب از صنعت خارج و به بازارهای مالی منتقل خواهند کرد. تعطیلی شرکت و فرستادن مردم به دنبال مزایای بیکاری دولتی، نتایج آن هستند.

علاوه بر رکودها و رونق های «سیکل تجاری» کوتاه مدت، روندهای بلندمدتی نیز در سرمایه داری وجود دارند. ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳، سال های ترقی همراه با رشد و نرخ های سود بالا بود. سال ۱۹۷۴-۷۵، شاهد تغییراتی از نظر افزایش شدید قیمت نفت و بروز مشکلاتی در مورد دلار امریکا بود.

دلایل پشت آن با این حال عمیق تر از این بودند. روش های تولید وسیع خطوط مونتاژ، افزایش سود و اشتغال کامل در برخی از کشورهای سرمایه داری اصلی را به همراه داشت. اما این روش ها قادر به حفظ افزایش نامحدود سود نبودند. تا پایان دهه ۱۹۶۰، نرخ های سود و بهبود بهره وری در حال محو شدن بودند. کنترل اقتصادی ایالات متحده بر جهان، کم کم از سوی ژاپن و آلمان به چالش کشیده می شد.

از سال ۱۹۷۴ به این سو، ما در یک دوره کسادی زندگی کرده ایم، دوره ای طولانی از مشکلات و بحران برای سرمایه داری. نرخ های رشد و سود در قیاس با دوره ۱۹۵۰-۷۳ پایین هستند. تکنولوژی جدید در محیط های کار معرفی شده اند، اما این هم مشکلات را حل نکرده است.

سرمایه گذاری وسیع در ماشین آلات، هزینه ها را افزایش می دهد و بنابراین به سوددهی می تازد. تکنولوژی جدید تحت نظام سرمایه داری، به معنای چیزی مازاد بر نیاز است. حجم عظیمی از بیکاران در کشورهای سرمایه داری پیشرفت، به معنای پول کمتر برای خرید اجنبای است که کارخانه های «مجهز» تولید می کنند (۱۰).

سرمایه داری اقليتی را به بهای اکثريتی ثروتمند می سازد. با وجود ابتکارات و نوآوری های حیرت آور، نمی

مروری بر «اخلاق آن‌ها و اخلاق ما»، اثر تروتسکی

سیانا بانگورا

بازگشت به فهرست

ترجمه: آرام نوبخت

تروتسکی بر محتوای طبقاتی استدلال‌های مخالفین خود متصرکز می‌شود و تأکید را بر روی آن می‌گذارد. کسانی که سیاست انقلابی را ترک گفته بودند، علیه «غیر اخلاقی بودن» ایده «هدف وسیله را توجیه می‌کند» استدلال می‌کردند و به نقد شخصیت خود تروتسکی کشیده شدند. رفرمیست‌ها ادعا کرده‌اند که همین به اصطلاح بی‌اخلاقی، ناگریز منجر به یک جوّ وحشت، قتل و نیرنگ شد. مخالفت اصلی تروتسکی این است که حفظ و تداوم نایرابری طبقاتی، دقیقاً به پذیرش این هنگارهای اجتماعی بستگی دارد. او استدلال می‌کند که سرمایه داری هرگز نمی‌توانست بدون این «اخلاقیات» انتزاعی دوام بیاورد و در اینجا برتری دیالکتیک را بر به صاطلاخ «عقل سليم» اثبات می‌کند.

استدلال اصلی تروتسکی این است که هیچ گونه سیاست یا ایده‌ای نیست که ابدی و ازلی باشد، یا خارج از بستر اجتماعی که خود از دل آن پدید آمده، وجود داشته باشد. مفاهیم «عقل سليم» از اخلاقی و غیراخلاقی تماماً به وسیله دولت و ساختار یک جامعه خاص، و به ویژه منافع طبقه حاکم تعریف می‌شود. به همین دلیل است که در برخی جوامع، کشتن مردم بی‌گناه یا سرکوب زنان،

(۱۰) برای توضیح دقیق تر از آن چه که در اقتصاد جهانی از سال ۱۹۴۵ رخ داد و نقطه عطف اقتصادی در سال ۱۹۷۳، مطلب «اقتصاد جهانی: فرایندها و چشم اندازها» را در مجموعه «دنیایی در بحران» (۱۹۹۳) منتشر شده از سوی کمیته انترناسیونال کارگران (سازمان سوسیالیستی بین المللی که حزب سوسیالیست نیز وابسته به آن است) و همچنین «آشفنگی جهانی» (۱۹۹۹) را مطالعه کنید.

*تأمین مالی خصوصی (PFI)، یکی از راه‌های «مشارکت عمومی-خصوصی» از طریق تأمین مالی خدمات و پروژه‌های زیرساختی عمومی و دولتی به وسیله سرمایه خصوصی (بخش خصوصی) است که ابتدا از طرف حکومت‌های استرالیا و بریتانیا به کار گرفته شد.

<http://www.marxism.org.uk/pack/economics.html>

«چسیدن به هنجارهای انتزاعی، صرفاً یک خطای فلسفی غیرمغرضانه نیست، بلکه یک عنصر ضروری در مکانیزم فربیط طبقاتی است».

در طی دهه ۱۹۳۰، اخلاقیات انقلابی تروتسکی و سیاست‌های بوروکراتیک استالینیزم، از سوی منتقدین انقلاب اکتبر، دو مورد یکسان و مشابه و انتمود می‌شدند. تروتسکی با این حال توضیح داد که استالینیزم «یک ارجاع به غایب بوروکراتیک علیه دیکتاتوری پرولتاپرا در کشور منزوى و عقب مانده است... استالینیزم نفرت انگیزترین اشکال مزايا را دوباره برقرار کرد، به ناپراپری ها سرشتی تحریک کننده داد، فعالیت مستقل توده‌ها را با استبداد پلیسی خفه نمود، اداره امور را به انحصار الیگارشی کرملین درآورد، و قدرت پرستی را به نحوی زنده کرد که حتی سلطنت مطلقه هم جرأت خواب دیدنش را نداشت». تروتسکی صرفاً ادعای نمی‌کند که استالینیزم و بلشویزم تمام و کمال مقابل یک دیگر هستند، بلکه همچنین خود استالینیزم ریشه در شرایط مادی روسیه دارد. این شرایط به دلیل عقب ماندگی اقتصادی تاریخی روسیه و اندیشه آن ایجاد گشته است. تروتسکی به نقد شدیدالحنن «فانقاریای اخلاقی بوروکراسی شوروی» دست زد.

یکی از نقاط رایج حمله برای منتقدین مارکسیزم، این ایده است که مارکسیست‌ها معنقدند «هدف وسیله را توجیه می‌کند». مخالفین مارکسیزم استدلال می‌کنند که این مورد «اثبات» می‌کند که نیروی محركة مارکسیست‌ها تنها جستجو برای قدرت است و به همین دلیل به همه نوع فسادات و سبعیت در این مسیر دست خواهد زد. در واقع، این طبقات حاکم هستند که با الزامات منفی این آموزه، که برای پیروزی سرمایه داری مطلقاً حیاتی است، زندگی می‌کنند.

تروتسکی استدلال می‌کند که هر کنشی باید در بستر کلی انسانی، مادی و تاریخی وقوع خود، مورد قضاؤت قرار بگیرد. دیالکتیک و صداقت انقلابی تروتسکی در پاراگراف مربوط به این موضوع و مفهوم عقل سلیم، به

کودکان، و به حاشیه رانده شدگان جامعه، مورد پذیرش نیست، اما ممکن است در جایی دیگر قابل پذیرش باشد. هیچ قانون «جهانشمول» یا ایده متناهی از بد و خوب وجود ندارد. هر آن چه هست یا توضیح داده نشده و یا صرفاً پذیرفته شده است.

نگاه به اخلاقیات به عنوان چیزی ثابت در طول زمان، یعنی به عنوان مفهومی لایتغیر و ازلی، این حقیقت را از نظر دور می‌دارد که جوامع مختلف، به اشکال مختلف اخلاقیات را تعریف کرده اند. به عنوان مثال، مذاهب اغلب قوانین خود را به نوعی تصویر می‌کنند که گویا از آغاز همیشه وجود داشته است؛ اما مذهب در عین حال مجبور هم بوده است تا خود را با شرایط متغیر اجتماعی منطبق کند. طی دروانی برخی فرقه‌های خاص مسیحیت، مهر تأیید بر برده داری زده و توجیهاتی هم در دفاع از آن در خود انجیل یافته بودند. تروتسکی داری مطلقاً شنیع و غیراخلاقی دیده می‌شود. تروتسکی نشان می‌دهد که چرا برای نهادهای طبقه حاکم به طور اخص سودمند است که اخلاقیات را به عنوان مفهومی جهانشمول و لایتغیر معرفی کنند. با این روش آن‌ها قادرند تا قدرت را از طریق کنترل ماهرانه مذاهب و یا عقاید اخلاقی خشک و سخت، حفظ کنند.

تروتسکی استدلال می‌کند که برای ارزیابی تعاریف اخلاقیات، یک روش ماتریالیستی تاریخی نیاز است. تلاش برای معرفی مفاهیم اخلاقی به عنوان مفاهیمی فرا-تاریخی، ریشه در نیاز به مبهم نمودن مناسبات اجتماعی یا طبقاتی خود جامعه دارد. اخلاقیات یک خصلت طبقاتی دارد و برای کسانی که در قدرت هستند، یک نقش ایدئولوژیک حیاتی ایفا می‌کند. طبقه حاکم نه تنها نیاز دارد تا رفتار خود (سرکوب، جنگ و استثمار طبقات کارگر) را به عنوان بازتاب هنجارهایی که نمی‌توان و نباید به زیر سوال برد توجیه کند؛ بلکه باید همین هنجارهای شکل گرفته را هم برای مقاعد کردن توده‌های تحت ستم به عدم شورش به کار گیرد. تروتسکی ایالات متحده امریکا را نمونه‌ای مهم از چنین رفتار ریاکارانه‌ای می‌داند:

تئوری مارکسیستی تورم:

ملاحظاتی بر مقولات تورم و پول

بازگشت به فهرست

مترجم: آرام نوبخت

الف. عوامل متعدد مؤثر بر قیمت ها

۱. عامل اساسی در پشت همه قیمت ها، ارزش است؛ یعنی متوسط تعداد ساعات کار اجتماعاً لازم برای تولید یک کالا (بنابراین ارزش کالایی که به ۲۰ ساعت زمان نیاز دارد، دو برابر ارزش کالایی خواهد بود که ۱۰ ساعت زمان می برد)، و قیمت نیز متعاقباً تحت تأثیر قرار خواهد گرفت).

۲. افزایش یا کاهش ارزش یک کالا، بر قیمت آن تأثیر خواهد گذاشت، هرچند قیمت و ارزش الزاماً پیکان نیستند.

۳. تغییرات عرضه و تقاضا در بازار، بر قیمت های منفرد تأثیر خواهد گذاشت، از جمله در حالت خاص وجود انحصار.

۴. سوابیدهای دولتی می تواند قیمت یک کالا را پایین تر از سطحی که در صورت نبود سوابید به فروش می رسید، نگاه دارد.

۵. عوامل نامبرده (به همراه شماری چند از سایر عوامل) بر قیمت های منفرد تأثیر می گذارند، اما عاملی که بر سطح عمومی قیمت مؤثر است، حول پول (اسکناس و مسکوکات) مرکز می شود.

۶. برای جلوگیری از سردرگمی، در اینجا اصطلاح تورم به این جنبه، یعنی سطح عمومی قیمت ها محدود می شود. تورم عبارت است از کاهش ارزش پول را بیج.

۷. عاملی دیگری نیز هست که بر سطح عمومی قیمت تأثیر دارد، و آن صعود و افزایش اولی است که در مرحله معینی از سیکل شکوفایی، رونق، بحران و رکود رخ می دهد. هنگامی که تولیدکنندگان با چشم انداز افزایش

تمامی عیان است. از آن جا که اخلاقیات انقلابی مرتبط به جامعه و مبارزه برای تغییر آن است، تروتسکی نیز علیه برداشت «هرچه پیش آید خوش آید» از «هدف وسیله را توجیه می کند» و مسئله اخلاقیات استدلال می کند. او در مقام دفاع از اخلاقیات انقلابی قرار می گیرد.

وظیفه انقلابیون، درک شاخص ها و نشانه هایی است برای اتخاذ چنین تصمیم هایی. انقلابیون باید به سختی «اخلاقیات رسمی» را رد و درک پویا از تئوری هدف و وسیله را با شرایطی انضمامی که با آن رو به رو می گردند، ترکیب کنند. به بیان دیگر، هسته مرکزی مارکسیزم- طبقه کارگر و خودرهایی آن- نقطه عزیمت برای اخلاقیات مارکسیستی است. تروتسکی انقلابیون را تشویق می کند که تعاریف خود را از اخلاقیات با اتكا به دیالکتیک، مستقل از تفکرات و آموزه های طبقات حاکم، بسازند.

۱۳. قیمت های تمامی کالاهای سطح عمومی قیمت نیز به همین صورت می تواند متأثر از وزن طلا باشد که طبق قانون برای هر ساورین (۱ پوند یا ۲۰ شیلینگ) تعیین می شود.

۱۴. یکی از دلایل چرایی تبدل طلا به کالای پولی، آن است که ارزش طلا طی دوره های طولانی زمان تغییرات ناچیزی دارد.

ج. به چه مقدار پول نیاز است؟

۱۵. از آن جا که هر اسکناس و سکه بارها و بارها برای پرداخت به شکل های گوناگون مورد استفاده قرار می گیرد، پس مجموع کل اسکناس و مسکوکات مورد نیاز، تنها بخشی از کل معاملات خرید و فروشی است که به واسطه اسکناس و سکه صورت می گیرد.

۱۶. مقدار کل اسکناس و مسکوکات مورد نیاز برای نگاهداری نزد افراد، مغازه ها و غیره، تحت تأثیر عوامل مختلف قرار دارد. رشد جمعیت و تولید، به افزایش آن خواهد انجامید. رشد استفاده از چک به کاهش آن در ایام پرجنب و جوش (مثلًا جشن کریسمس)، افراد برخودار از حساب سپرده بانکی، اسکناس و مسکوکات بیش تری را از حساب خارج می کنند و این مبالغ سپس مجدداً راه بازگشت را پیدا می کنند.

۱۷. اسکناس و مسکوکات در دوره های تشید فعالیت های تجاری سریع تر از دیگر زمان ها گردش دارند.

۱۸. تمامی این عوامل از سال ۱۹۳۸ تاکنون عمل کرده اند، به ویژه افزایش جمعیت، افزایش کل تولید (قریباً دو برابر به لحاظ حجم تولیدات)، و رشد استفاده از چک.

۱۹. طبق تئوری مارکسیستی ارزش کار، نقطه آغاز برای بررسی مسئله تورم، متوسط مقدار سکه طلاستی است که به عنوان پول نیاز خواهد بود، البته اگر تنها سکه طلا در گردش باشد و کل طلا بیانگر کل ارزش باشد.

د. کاهش ارزش پول (تورم)

فروش و سود، مشغول رقابت بر سر مواد خام، ماشین آلات، کارخانجات و غیره هستند، قیمت ها بالا می روند. هنگامی که فروش با رکود رو به رو است و بسیارانی در تلاش هستند تا برای اجتناب از ورشکستگی پول نقد به دست بیاورند، قیمت ها سقوط می کنند (دستمزدها، به عنوان قیمت نیروی کار، نیز به همین سان در این دو جهت تغییر می کنند). گستره این حرکت های صعودی و نزولی، محدود است. در طی قرن نوزدهم در بریتانیا، این حرکت ها هرگز فراتر از ۲۵ درصد نبود، و سطح عمومی قیمت در سال ۱۹۱۴ بالاتر از سال ۱۸۱۴ نبود.

ب. کالای پولی (طلا)

۸. پس از تجربیات طولانی، سرانجام یک کالای پولی برای ایفای نقش «معادل عام» انتخاب شد. در بریتانیا و بسیاری از دیگر کشورها، این معادل عام طلا بود.

۹. کالای پولی تنها از این جهت می توانست به عنوان معادل عام برای مبادله تمامی دیگر کالاهای عمل کند، که مانند همه این کالاهای شمار معینی از ساعت کار اجتماعاً لازم را در خود مجسم می کرد. اگر ۱ اونس طلا به ساعت کاری برابر با ساعت کار لازم برای یک دوچرخه نیاز داشت، این دو ارزش های برابر را نشان می دادند.

۱۰. در بریتانیا، سکه استاندارد «ساورین» طبق قانون در سطح معادل با $\frac{1}{4}$ اونس طلا ثبت شده بود و این پایه قیمت تمامی دیگر کالاهای را تعیین می نمود. به این ترتیب چهار «ساورین» یا ۴ پوند یا ۸۰ شیلینگ، قیمت دوچرخه ای خواهد بود که در مثال بالا اشاره شد.

۱۱. لازم به ذکر است که اگر طبق قانون، هر ۱ پوند به جای $\frac{1}{4}$ اونس، در نرخ $\frac{1}{2}$ اونس ثابت می شود، در آن صورت ۱ اونس معادل با ۲ و نه ۴ پوند می گردد، و قیمت دوچرخه (معادل با ۱ اونس طلا) نیز ۲ پوند (و نه ۴ پوند) می شد.

۱۲. از طرف دیگر اگر ۱ پوند در نرخ $\frac{1}{8}$ اونس طلا ثبت می شد، قیمت دوچرخه ۸ پوند (و نه ۴ پوند) می گردید.

۲۸. سطح قیمت خرده فروشی در سال ۱۹۷۲ تقریباً ۵ برابر سطح سال ۱۹۳۸ بود، یعنی افزایشی ۴۰۰ درصدی؛ بخش عده این افزایش، به دلیل کاهش ارزش پول (تورم) بوده است.

۲۹. با درنظر گرفتن قیمت های جاری طلا در بازار، آن ۴۴۸ میلیون پوند اسکناس و سکه در سال ۱۹۳۸، معادل بود با تقریباً ۱۰۰ میلیون اونس طلا؛ و ۴۰۹۰ میلیون پوند اسکناس و سکه در سال ۱۹۷۲، بیانگر وزن نسبتاً بیشتری از طلا بود.

۳۰. چرا کاهش ارزش پول (تورم) منجر به افزایش قیمت ها می شود؟

۳۰. دلیل اصلی این که چرا تورم منجر به افزایش قیمت ها می شود، آن است که یک پول کاغذی قابل تبدیل هرگز نمی تواند معرف مجموع ارزشی بالاتر از ارزش طلا بود که جایگزینش می شود، و همین مورد در مورد یک کالای مجزا هم صدق می کند.

۳۱. در مثال دوچرخه، اگر ارزش آن برابر با ارزش ۱ اونس طلا باشد، و چنان چه هر پوند معادل با تقریباً $1/4$ اونس تثبیت شده باشد، قیمت آن ۴ پوند خواهد بود. اگر اسکناس های غیرقابل تبدیل جایگزین طلا بشود و اگر مجموع اسکناس ها دو برابر مقدار طلا جایگزین شده باشد، در آن صورت قیمت دوچرخه به جای ۴ پوند در حدود ۸ پوند خواهد بود. اگر انتشار اسکناس سه برابر مقدار طلا باشد، قیمت به جای ۴ پوند در حدود ۱۲ پوند خواهد بود.

۳۲. این، در عمل، شکل افزایش قیمت ها در حالت واکنش به خریدارانی که مبالغ بیش تری از پول را پیشنهاد می دهند، به خود می گیرد؛ درست به همان صورت که در فصل تابستان و با سر رسیدن شماری زیادی از مسافرین، قیمت های سکونتگاه و سایر چیزها در تقریحگاه ها افزایش می یابد.

۳۳. در بسیاری از تورم های گذشته (مثل آلمان در دهه ۱۹۲۰)، حکومت به جای افزایش درآمد از طریق مالیات ستانی، هزینه ها و مخارج خود را صرفاً با انتشار

۲۰. توضیح مارکسیستی کاهش ارزش پول (تورم) این است که اگر پول کاغذی جایگزین طلا از مقدار طلا بیشتر شود، چنین موردی رخ می دهد و منجر به افزایش عمومی قیمت ها می گردد (به مطلب «تئوری تورم مارکس» در همین شماره نگاه کنید).

۲۱. آن چه اهمیت دارد، نه صرفاً جایگزینی طلا به وسیله پول کاغذی، بلکه انتشار مازاد آن است.

۲۲. در بریتانیای قرن نوزدهم، اسکناس ها، طلا و سایر مسکوکات بانک انگلستان، شانه به شانه هم گردش داشتند.

۲۳. بنا به قانونی که اسکناس ها در هر زمان بنا به خواست قابل تبدیل به طلا می نمود، آن هم با نرخ ثابت حدوداً $1/4$ اونس طلا به ازای هر پوند اسکناس، از مقدار مازاد مجموع اسکناس و مسکوکات جلوگیری می شد.

۲۴. بانک انگلستان همچنین ملزم بود که در صورت انتشار هرگونه اسکناس بالاتر از یک حد ثابت، معادل با آن طلا خریداری و در گاو صندوق های خود نگاهداری کند.

۲۵. البته یک حکومت می تواند پول کاغذی غیرقابل تبدیل را نیز در گردش داشته باشد، اما انتشار آن را هم برای جلوگیری از مازاد آن محدود نماید. این وضعیتی بود که در دهه ۱۹۲۰ وجود داشت. با مداخله دولت، سقفی بر انتشار اسکناس تحمیل شد.

۲۶. از زمان جنگ به این سو، هیچ محدودیت عملی بر انتشار اسکناس وجود نداشته و به همین دلیل مقدار اسکناس ها به مرتب بالاتر از مقدار طلا مورد نیاز است.

۲۷. طبق ارقام رسمی، مقدار اسکناس و مسکوکات در دست عموم مردم در دسامبر ۱۹۳۸، ۴۴۸ میلیون پوند و در دسامبر ۱۹۷۲، ۴۰۹۰ میلیون پوند بوده است.

انتشار اسکناس، بلا فاصله منجر به توقف افزایش قیمت نشد.

چرا حکومت‌ها به دنبال تورم می‌روند؟

۴۰. دلایل متعددی وجود دارد که چرا حکومت‌ها در دوره‌های مختلف سیاسی کاهش ارزش پول را دنبال کرده‌اند.

۴۱. برخی حکومت‌ها (به ویژه در دوره جنگ) این سیاست را اتخاذ می‌کنند، چرا که ساده‌ترین راه برای افزایش درآمد بدون استفاده از مالیات ستانی است.

۴۲. گاهی (مانند مورد آلمان در دهه ۱۹۲۰) این سیاست از سوی سرمایه داران صنعتی و به علاوه خود حکومت و مقامات محلی به عنوان ابزاری برای بازپرداخت وام‌ها با پولی که دستخوش کاهش ارزش شده و در نتیجه تنها به عنوان بخشی از هزینه اصلی وام‌ها، تشویق می‌شود.

۴۳. در سال‌های اخیر، دلیل اصلی سیاست کاهش ارزش پول به وسیله حکومت‌ها، پذیرش رایج و وسیع این عقدۀ نادرست بوده است که تورم وسیله‌ای برای حفظ «اشغال کامل» می‌باشد.

۴۴. باید مذکور شد که تورم، تضعیف ارزش پول را نیز اجتناب ناپذیر می‌کند. وقتی قیمت‌ها تا مرحله‌ای بالا رفته اند که صادرات را به مخاطره می‌اندازند، نرخ مبادله خارجی آن پول کاهش داده می‌شود تا صادرات از نقطه نظر ارز خارجی ارزان گردد.

ادامه دارد

<http://www.worldsocialism.org/spgb/education/study-guides/marxian-theory-inflation>

اسکناس، آن هم در مقادیری هر لحظه فزاینده، برطرف می‌کرد.

۳۴. در همین ارتباط، ف. و. پریش، اقتصاددان، خاطر نشان می‌کند که در این کشور، روشی که اعمال می‌گردد غیرمستقیم است، هرچند که نتیجه آن تفاوتی نمی‌کند: «این روزها، در کشوری نظیر بریتانیای کبیر، حکومت از بانک‌ها استقرار گرفته می‌کند تا بانک‌ها را قادر به حفظ ذخایر نقدی خود نماید» (اقتصاد بنهم، پیمن، ۱۹۶۷، ص. ۴۶۵) (نگاه کنید به مطلب «چگونه دولت منجر به تورم می‌شود» در همین شماره).

۳۵. این روش غیرمستقیم در دوره تورم ۱۹۱۴-۱۹۲۰ در بیتانیای کبیر به کار گرفته شد و به علاوه خزانه داری ادعا کرد که تأثیر آن بر روی قیمت‌ها بسته به این که افزایش انتشار اسکناس به طور مستقیم است یا غیر مستقیم، تفاوت خواهد داشت. ولی در پاسخ باید گفت که این مازاد انتشار اسکناس است که منجر به تورم می‌شود، صرف نظر از نوع روشی که اتخاذ می‌گردد.

۳۶. تورم سال ۱۹۲۰ زمانی به اتمام رسید که دولت، با نادیده گرفتن دیدگاه خزانه داری، تصمیم به تحديد انتشار اسکناس گرفت؛ به دنبال همین امر ما شاهد افول ممتد قیمت‌ها برای دوره‌ای بیش از ۱۰ سال بودیم.

ز. عامل زمان در تغییرات قیمتی

۳۷. اغلب این اعتراض در قبال توضیح مارکسیستی تورم مطرح می‌شود که افزایش قیمت بلا فاصله به دنبال افزایش انتشار اسکناس از راه نمی‌رسید، و به علاوه اغلب مقدم بر آن نیز هست.

۳۸. دلیل این امر آن است که وقتی تولیدکنندگان و تجار و غیره، به سیاست تورمی دولت عادت کرده باشند، دیگر انتظار دارند که تجربه گذشته مجدداً تکرار شود و این که قیمت‌ها افزایش یابند.

۳۹. ولی عکس این مورد نیز صحیح است. سیاست معکوس حکومت در سال ۱۹۲۰ در قبال محدود ساختن

جامعه سرمایه داری کردند، باید از انقلاب و ویرانی های آن همچون طاعون فرار کرد. در عوض، باید فرایند دگرگونی اجتماعی را به فرایند انحلال مساملت آمیز سرمایه داری- تو گویی چنین چیزی امکان پذیر بود- تبدیل کرد و زندگی را وقف رفم های تدریجی که با گام های آهسته محقق خواهد شد نمود.

لنین، یکی از مخالفین بی رحم رفرمیزم در کل حیات سیاسی خود بود. او تقریباً در هرجا و هر زمان با این موضوع برخورد کرد تا طبقه کارگر را آگاه سازد. لنه اهمیتی زیادی به ریشه های اجتماعی رفرمیسم می داد که جنبش کارگری اروپا را از درون تضعیف می کرد. به این معنا بود که او نقش شوم آریستوکراسی و بوروکراسی کارگری را روشن ساخت. رزا لوکزامبورگ نیز از دیگران رهبرانی بود که پرچم مبارزه انقلابی علیه سازشکاران طبقاتی و رهبران مرتد انترناسیونال دوم را برافراشت. یکی از بهترین کتاب های او، «رفم اجتماعی یا انقلاب»، وقف افسای رفرمیزم گردید. در این کتاب، رزا از چهره آن خط سیاسی که اظهار می داشت شرایط زندگی توده های کارگر با تغییر دولت بورژوازی، و نه نابودی آن، می تواند بهتر شود، پرده برداشت. رزا خاطر نشان کرد که رفم های اجتماعی که قرار است تحت دولت سرمایه داری عملی شود، محدودیت های طبیعی دارد، به طوری که هرگز نمی تواند فراتر از موانعی برود که منافع سرمایه پیش روی آن برافراشته است.

نباید از هدف نهایی منصرف شد

مارکسیزم انقلابی آشکار می سازد که اگر پیوند میان مبارزه اقتصادی و سیاسی رومزمره در نظام سرمایه داری و هدف نهایی، یعنی انقلاب اجتماعی، شکسته شود، در غلظتین به سوی رفرمیزم اجتناب ناپذیر خواهد بود. امروز نیز درست مانند گذشته می توان نمونه های بسیاری از چنین مواردی را مشاهده کرد. سیاستمدارانی که نمی توانند با شهامت در مقابل دشواری های مبارزه انقلابی بایستند، اما هرگز هم از حرفة سیاسی خود استعفا نمی دهند، تلاش می کنند که رفم های تحت دولت بورژوازی را به عنوان انقلاب معرفی کنند و بگویند که

درباره رفرمیزم

الیف چاغلی

بازگشت به فهرست

ترجمه: آرام نوبخت

بخش اول

آن ذهنیت سیاسی که رفرمیزم خوانده می شود، جنبش کارگری را در سرتاسر جهان و در بر هه های مختلف، تضعیف کرده؛ و به همین دلیل موضوع بحث های عمیقی در میان صفووف مارکسیست ها بوده است. نه فقط بنیان گذاران مارکسیزم، که پس از آن لنین و سایر رهبران انقلابی، به تحلیل مفهوم سیاسی، ریشه های اجتماعی و اثرات ویرانگر رفرمیزم پرداختند. مارکس و انگلس طی نامه ای درونی به تاریخ ۱۷-۱۸ سپتامبر ۱۸۷۹ و خطاب به کادر رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان، رهبران حزب را به دلیل رویکرد رفرمیستی آن ها به باد انتقاد گرفتند. این دسته از سوسیالیست های رفرمیست، سخت مشغول تلطیف جنبه های به ظاهر «تند» برنامه انقلابی طبقه کارگر بودند تا در واقع خود را مورد عنایت و لطف بورژوازی قرار دهند. آن ها در واقع این بحث را مطرح کردند که با انجام چنین کاری، مبارزه پرولتاریا دیگر در پیش دیدگان توده های وسیع مردم، «ترسناک» به نظر خواهد رسید و به این ترتیب حزب قادر خواهد شد که اعضای جدید بسیاری را به درون صفووف خود جذب کند.

به زبان خود مارکس و انگلس، این سیاستمداران شیفتۀ سوسیالیست شدن، نماینده‌گان خرد بورژوازی ای بودند که ترس و وحشت‌شان از «بیش از حد تند رفتن» طبقه کارگر به دلیل موقعیت و جایگاه انقلابی این طبقه، تمام وجودشان را اشغال کرده بود. رویکرد سیاسی رهبران رفرمیستی که حزب طبقه کارگر را منحرف ساختند، صبورانه در مسیر بنیان گذاران مارکسیزم افشا شد. رهبران رفرمیست از ترس مرگ به دلیل انقلاب، تبلیغ اهداف بلندمدت و غایی را کنار گذاشتند، درحالی که تنها به دنبال دستاوردهای کوچک می دویند. به گفته رفرمیست ها، که تمام نیرو و توان خود را وقف تقویت

که هر کسی می‌تواند بسته به ویژگی و خصوصیات خود دنبال کند؛ از این مهمتر، نمی‌توان از کسی که به دنیای بورژوازی تعلق دارد یا به ایدئولوژی بورژوازی تسیلم شده است، انتظار داشت که مانند یک انقلابی صادق و معتقد رفتار کند.

با این حال، این مسئله یک جنبه دیگر هم دارد. جایگزین کردن انقلابی گری پرولتاری با ماجراجویی (اوانتوریزم) از نقطه نظر ارتقای مبارزه طبقاتی یک خطای فاحش و فوق العاده مهم خواهد بود. نیاز به آرزو و شوق انقلابی در جهان‌بینی مارکسیزم کوچک‌ترین ارتباطی با انقلابی گری ماجراجویانه خرد بورژوازی ندارد. این خود مارکسیزم است که ضرورت واقع گرایی علمی، صبر و فعالیت با برنامه را در مبارزه سیاسی انقلابی همراه با شهامت به ما می‌آموزد. از این جهت، هرچند ضروری است که شعله انقلاب را در شرایط دشتناک روشن نگاه داشت، حتی در زمانی که شاید انقلاب خیلی دور به نظر رسد؛ اما به همان سان اشتباه و مضر خواهد بود که بدون درنظر داشتن شرایط، دستور «حمله» صادر کنیم. از سوی دیگر، انقلاب، همان طور که لینین گفت، از آسمان نخواهد افتد. وقتی خمیرمایه [موقعیت جامعه] آغاز به تخمیر می‌کند، هیچ کسی نمی‌داند که چه زمانی و چگونه ما را به یک انقلاب واقعی خواهد رساند. بنابراین یک کمونیست همیشه موظف و متعهد است که پرایتیک انقلابی را بر اساس شرایط انضمامی و مشخص دنبال کند.

بسیار روشن است که یک رفرمیست، انقال ایده‌های انقلابی به طبقه کارگر و سازماندهی طاقت فرسای انقلابی تحت شرایط ارجاع سیاسی را یک سیاست عبث و پوچ می‌شمارد. یک سوسیالیست «واقع بین» هرگونه امتیازی خواهد داد تا در دنیای سیاست بورژوازی به رسمیت شناخته شود یا یک کرسی در پارلمان به دست بیاورد. او از ارائه یک طرح رفرم پیشنهادی از طریق پارلمان، که «یک دستاورده مهم» خواهد نامید و درست همین موضوع ضوابط و معیارهای او را برای موفقیت سیاسی آشکار می‌سازد، به خود خواهد بالید.

در این مورد البته باید از برخی کژفهمی‌ها جلوگیری

«نیازی به تغییر و تحولات خونین انقلابی نیست!».

گویا آن‌ها از این حقیقت اطلاع ندارند که این پاسداران نظم بورژوازی هستند که شیوه خونریزی هستند! و به علاوه، گویا واضح نیست که حتی تظاهرات کارگران که هر انقلابی خود را از درون آن هویتاً می‌کند، به خون کشیده می‌شود؛ دیگر چه رسد به تسخیر انقلابی قرت سیاسی! خصلت نوعی جنبش‌های و سازمان‌های چگرا با جوهره رفرمیستی در این است که نه مبارزه برای بهبودهای جزئی را تابعی از هدف سرنگونی سرمایه با روش‌های انقلابی می‌کنند و نه بین این دو وحدت ایجاد می‌سازند.

برای مارکسیزم، هدف غایی انقلاب اجتماعی است، در حالی که رفرم اجتماعی می‌تواند تنها ابزاری در خدمت این هدف باشد. برای رفرمیست‌ها ولی خود رفرم هدف نهایی است. خصوصیت بر جسته چنین سازمان‌های چپ گرایی این است که آن‌ها گویا سوکنده اند که مبارزه را در درون چارچوب‌های بورژوازی نگاه دارند. لنین رهبران این گرایش سیاسی را که طبقه کارگر را به مجرى قانون‌گرایی می‌کشانند، «مارکسیست‌های قانونی» خطاب می‌کرد. او تأکید می‌کرد که اینان سیاستمدارانی هستند که سعی می‌کنند مارکسیزم را مطابق با اراده و احوال بورژوازی تغییر دهند. برای چنین سیاستمدارانی، انقلاب یک رؤیای توحیلی است که به روزی که هرگز نخواهد رسید، موكول گردیده، درحالی که مبارزه قانونی تحت پوشش عبارات سوسیالیستی و خالی از محتوای انقلابی، همه چیز است.

به این ترتیب، رفرمیست‌ها، سیاستمداران «واقع گرا» هستند؛ تبلیغات انقلابی برای تسخیر قرت سیاسی برای آن‌ها فاقد معناست و آن‌ها مردمی را که سرشار از شور و شوق انقلابی هستند، «چپ افراطی» (یا «گوشیست»^۲) خطاب کنند. با این وجود، بدون روح و شور و شوق انقلابی، مارکسیزم، یعنی اعتقاد به سوسیالیزم و رهایی از سرمایه داری، تمام سرزنشگی خود را خواهد باخت، خشک خواهد گردید و به هیچ تبدیل می‌شود. اما در یک جامعه سرمایه داری، خطوط سیاسی مختلف وجود دارد

² gauchist

های آن ها است که سیاست های لیبرالی طبقه کارگر را جایگزین سوسیالیزم می کند.

یک نکته فوق العاده مهم دیگر نیز هست که توجه به خود را می طلبد. باید به یاد داشت که رفرمیزم زمانی به مراتب خطرناک تر می شود که با عبارات انقلابی پوشیده شده باشد. در اکثر موارد، پیروان این خط سیاسی- که ما می توانیم «رفرمیزم مودی» خطاپیش کنیم- از انکار مستقیم ضرورت انقلاب اجتناب می کنند. اما مؤلفه کلیدی که درک آن ها از مبارزه سیاسی را نشان می دهد، کناره گیری آن ها از سازماندهی در راستای انقلاب و آماده سازی طبقه کارگر برای انقلاب است. همان طور که لینین خاطرنشان ساخت، حتی زمانی که چنین «انقلابیونی» رسمآ از تعهد خود به سازماندهی بین المللی طبقه کارگر صحبت می کنند، چنین تعهداتی هیچ چیزی بیش از تظاهر نیست.

رفرمیزم مودی تظاهر به پذیرش برخی جنبه های سیاست انقلابی می کند تا خود را در پس آن پنهان سازد. اما در اولین فرصت، یا آن ها را ترک می کند یا خالی از محتوا در اینجا می توانیم برخی از مثال های مهم را یادآوری کنیم. همان طور که می دانید، کسی که ایده انقلاب را به پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا بسط نمی دهد، یک مارکسیست انقلابی نیست. بنابراین، یک رفرمیست مودی آشکارا دیکتاتوری پرولتاریا را رد نمی کند، اما عملآ با آوردن بهانه هایی یکی پس از دیگری آن را انکار می کند. به همین ترتیب، وقتی نوبت به مسائل سازماندهی می رسد، او از مفهوم لینینیستی حزب دم می زند. اما وقتی نوبت به برخی جزئیات مهم مرتبط با ایجاد حزب پیشتر، یعنی اصول مطروحة لینین در «چه باید کرد؟» می رسد، او نهایتاً به این ادعای احمقانه پناه می برد که لینین هم آن ایده ها را کنار گذاشت. یا در ارتباط با مسئله گذار به حاکمیت پرولتاریا، او خواهد گرفت که او در مسیری قدم خواهد گذاشت که لینین روشن کرده است، درحالی که در واقعیت او تلاش خواهد کرد تا «حکومت کارگری» بر پایه پارلمان بورژوازی را به عنوان مسیر گذار انقلابی تصویر کند.

ادامه دارد

کرد. مارکسیزم انقلابی به طور کلی جنبه پارلمانی مبارزه روزمره در جامعه سرمایه داری را انکار نمی کند. با این حال، اشکال مختلف سیاسی برای استفاده و بهره برداری از تربیون پارلمان وجود دارد. به بیان دیگر، یک مرز روشن بین رویکرد انقلابی و رویکرد رفرمیستی در این مورد هم وجود دارد. به همین دلیل است که لینین ضروری دید تا یک واقعیت را بیان کند. او در اثر خود با عنوان «سوسیالیزم و جنگ» می گوید:

«فعالیت پارلمانی، برای برخی به دست آوردن کرسی وزیر را تضمین می کند؛ درحالی که برخی دیگر را به زندان، تبعید یا حبس با اعمال شاقه می کشانند. برخی به بورژوازی خدمت می کنند، درحالی که برخی دیگر به پرولتاریا برخی سوسیال امپریالیست هستند، برخی دیگر مارکسیست های انقلابی.»

رفرمیزم ارتباط و پیوند نزدیکی با رویزیونیزم (انحراف از هسته انقلابی مارکسیزم با ادعای «تجدیدنظر طلبی») و همین طور اپورتونیزم (تبعیت از سیاستی که به منافع سیاسی خود و نه منافع طبقه کارگر اولویت می دهد) دارد. برخی از ویژگی های رویزیونیزم را (مانند رویکردهای فرصت طلبانه به جای اتخاذ موضع اصولی، یا قربانی کردن منافع پایه ای طبقه کارگر به دلیل دستاوردهای جزئی) می توان در زمرة گناهان رفرمیزم برشمرد. به همین ترتیب، سوسیالیست های رفرمیست، سیاستمداران اپورتونیستی هستند که سیاست های فرصب طلبانه را بنا به منفعت خود دنبال می کنند. یک سوسیالیست اپورتونیست، دیر یا زود واقعیت ها را برای منطبق شدن با محاسبات سیاسی خود پیچ و تاب خواهد داد. او به دنبال برخی امتیازات، طبقه کارگر را به سیاست سازش و همکاری طبقاتی با بورژوازی گمراه خواهد کرد.

نیازی نیست تا برای ملموس تر شدن این گفته، به برخی سازمان ها یا اشخاص خاص، در سطح ملی یا بین المللی، اشاره کنیم. چرا که آن ها نقداً خود را در رویکردهای سیاسی شان نسبت به مسائل یا تحولات اساسی آشکار می کنند. به علاوه، کارکرد سیاسی واقعی و ماهیت اجتماعی رفرمیست ها، در برنامه ها و تاکتیک

به علاوه این امر برای سازماندهی کار نیز راهبردی خواهد بود.

۵. خدمات حقوقی می باید رایگان باشد.

۶. کلیه دیون، عوارض، کار قانونی^(۱)، ُغیره و نظایر آن، که تاکنون بارش بر دوش جمعیت روستاوی قرار می گرفته است، می باید بدون پرداخت غرامت، لغو گردد.

۷. املاک شاهزادگان و سایر املاک فتوالی، همراه با معادن و نظایر آن، می باید تحت مالکیت دولت دربیاید. املاک می باید در سطح وسیع و با به روزترین طرح های علمی، بنا به منافع کل جامعه، به به زیر کشت بروند.

۸. وام های رهنی به زمین های دهقانی، می باید تحت مالکیت دولت اعلام گردد؛ بهره بابت این وام های رهنی باید از سوی دهقانان به دولت پرداخت گردد.

۹. در جاهایی که نظام استیجاری توسعه یافته است، اجاره زمین یا اجاره اسمی^(۲) باید به عنوان مالیات به دولت پرداخت شود. اتخاذ اقدامات مندرج در بندهای ۶، ۷، ۸، و ۹، به این منظور است که بار عمومی و هر شکل دیگر آن را که تاکنون بر دهقانان و کشاورزان مستأجر^(۳) کوچک تحمیل می گردیده است، بدون محدود ساختن ابزارهای موجود برای جبران هزینه های دولتی و بدون به مخاطره انداختن تولید، کاهش دهد.

صاحب زمین، به معنای دقیق کلمه، که نه دهقان است و نه یک کشاورز مستأجر، سهمی در تولید ندارد. بنابراین مصرف از جانب وی، هیچ چیز نیست به جز سوء استفاده.

۱۰. یک بانک دولتی، که اوراق منتشره آن پول قانونی رایج کشور^(۴) محسوب می شود، می باید جایگزین تمامی بانک های خصوصی گردد. این اقدام، تنظیم نظام اعتباری را به نفع مردم به طور کلی ممکن می سازد و بنابراین سلطه اشرافیت بزرگ مالی را تضعیف خواهد نمود. به علاوه، با جانشینی تدریجی پول کاغذی به جای سکه طلا و نقره، وسیله عام مبادله (این پیش شرط

مطلوبات حزب کمونیست در آلمان

Forderungen der Kommunistischen Partei in Deutschland.

- „Vorlesung aller Forderungen vereinigt sind.“*
1. Ganz Deutschland wird zu einer einzigen, sozialistischen Republik erklärt.
 2. Jeder Deutsche, der 21 Jahre alt ist, ist Wähler und Wahlter, verpflichtet darf er seine Stimme nicht erlösen haben.
 3. Die Reichstagswahlen werden befreit, damit auch der Arbeitnehmer im Parlament eine gerechte Wille kann haben.
 4. Abgezogene Volksversammlung. Die Reichen sind in Zukunft gleich Arbeitnehmer, so heißt das jetzt nicht klein, arbeitet, verdient, freut sich mehr als vorher, als früher Unterhaltungsfestes besitzt.
 5. Die Gewerkschaftsleiter sind unverpflichtet.
 6. Alle Gewerkschaften, alle Verbände, Organisationen, u. s. w. die bisher auf dem Lande gelebt, werden aber irgend eine Entwicklung abgestopft.
 7. Die freiländlichen und anderen freien kleinen Landwirte, alle Bergarbeiter, Gruben, u. s. w., werden in Staatsangehörigen umgewandelt. Das sozialen Zusammenhang mit der Mutterland im Großen und mit den nationalen Gemeinschaften der Weltgesellschaft zum Vorteil der Gemeinschaft hergestellt.
 8. Die Oppositen auf den Staatsgebäuden werden für Staatsangehörigen erklärt. Die Untertreter für ihre Gesinnungen werden von den Bürgern an den Staat gewählt.
 9. Da kein Bürger, wo das Faschismus entsteht ist, wird die Staatsbeamte oder ihr Nachfolger die Staat an den Staat gewählt.
 - Alle werden unter 4, 7, 8 und 9 angegebene Maßnahmen werden gefordert, um öffentliche und andere Stellen der Bevölkerung und kleinen Führern geformt, ohne die zur Erfüllung der Gewerkschaften wichtigen Werte zu zerstören und ohne die Revolution selbst je gefährdet.
 - Der eigentliche Staatsangehöriger, der keinen Bauer nach Süden ist.

بازگشت به فهرست

کارل مارکس و فردریش انگلس

ترجمه: آرام نوبخت

کارگران تمامی کشورها، متحد شوید!

۱. کل آلمان می باید به عنوان یک جمهوری واحد و یکپارچه اعلام کرد.

۲. هر فرد آلمانی، پس از رسیدن به سن ۲۱ سالگی، می باید از حق رأی و انتخاب شدن برخوردار باشد؛ مشروط به آن که مرتكب جرم و بزه نگردیده باشد.

۳. نمایندگان مردم می باید دستمزد دریافت کنند و کارگران نیز می باید قادر به عضویت در پارلمان آلمان باشند.

۴. مسلح کردن همگانی مردم. در آتیه، ارتش ها می باید در آن واحد ارتش های کار نیز باشند، به طوری که سربازان برخلاف سابق، صرفاً مصرف نکنند، بلکه بیش از آن چه برای نگهداری خود ضروری است، تولید نمایند.

کمیته:

کارل مارکس، کارل شاپر، ه. باوئر، ف. انگلس، ج. مول، و. ول夫

الف) جزوء منتشر شده در کلن، عبارت «هدف انقلاب» را به جای «حکومت» آورده است. ویراستار

توضیحات مترجم:

متن فوق، بین ۲۱ تا ۲۴ مارس ۱۸۴۸ نگاشته شده است.

(۱) کار قانونی (Statute Labor) یا گوروه (Corvée) کار بدون دستمزدی است که دولت به اقشاری از مردم، مثلاً دهقانان، در فعالیت‌های عمومی تحمیل می‌کرده است. کار کشاورزان مستأجر در قالب «گوروه» بر روی زمین‌های تحت مالکیت خصوصی، در طول تاریخ بسیار رایج بوده است. در واقع گوروه ابتدایی ترین شکل مالیات ستانی بوده است که ریشه هایش به آغاز تمدن بازمی‌گردد. به ویژه در دوران فرون وسطی، که مالک فنودال از واسال (رعیت) خود کار طلب می‌کرد.

(۲) تحت قوانین فنودالی، پرداخت اجاره اسمی (Quit Rent)، موجب می‌شد که اجاره کننده یک مایملک، تعهدی به انجام سایر خدماتی که طبق شرایط اجاره داری فنودالی الزامی بودند، نداشته باشد. و یا با پرداخت آن، متصرف زمین از قید سایر افرادی که می‌توانستند از حقوق ویژه ای که بر زمین تأثیر می‌گذارد (مانند حق شکار که می‌توانست اثر منفی بر کشاورزی داشته باشد) استقاده نمایند، رها شوند.

(۳) کشاورز مستأجر یا اجاره دار (Tenant Farmer)، بر روی زمین متعلق به ملاک سکونت دارد و کار می‌کند. کشاورزی اجاره داری، یک نظام تولید کشاورزی است که در آن ملاکان زمین خود را در اختیار قرار می‌دهند و کشاورزان مستأجر کار خود را بسته به قرارداد، مستأجر می‌توانند سهم خود را در قالب بخشی ثابت از تولید، به صورت نقدی یا ترکیبی از این دو پرداخت کنند.

(۴) پول قانونی (Legal Tender)، واسطه پرداختی است که قانون برای برآوردن تعهدات مالی تعیین می‌کند. پول کاغذی و مسکوکات، از اشکال رایج «پول قانونی» در بسیاری از کشورها هستند.

ضررروی بازرگانی و تجارت بورژوازی) ارزان خواهد شد و طلا و نقره برای استقاده در تجارت خارجی آزاد خواهد گردید. نهایتاً این اقدام برای ملزم ساختن منافع بورژوازی محافظه کار به حکومت (الف) ضروری است.

۱۱. کلیه ابزار حمل و نقل، راه آهن، کانال‌ها، کشتی‌های بخار، جاده‌ها، ادارات پست و غیره، می‌باید تحت مصادره دولت قرار گیرند. آن‌ها باید به مالکیت دولت تبدیل شوند و به طور رایگان در دسترس طبقات تهمی- دست قرار گیرند.

۱۲. کلیه کارکنان دولتی می‌باید درآمد یکسانی داشته باشند؛ تنها استثناء، آن دسته از کارکنان دولت است که به دلیل برخورداری از خانواده و درنتیجه نیازمندی‌های بیشتر، می‌باید حقوق بیشتر دریافت دارند.

۱۳. جدایی کامل کلیسا و دولت؛ روحانیت در هر شعبه می‌باید تنها با کمک‌های داوطلبانه پیروان دینی خود تأمین شوند.

۱۴. حق ارث باید محدود گردد.

۱۵. معرفی مالیات‌های تصاعدی و لغو مالیات‌ها بر اقام مصرفی.

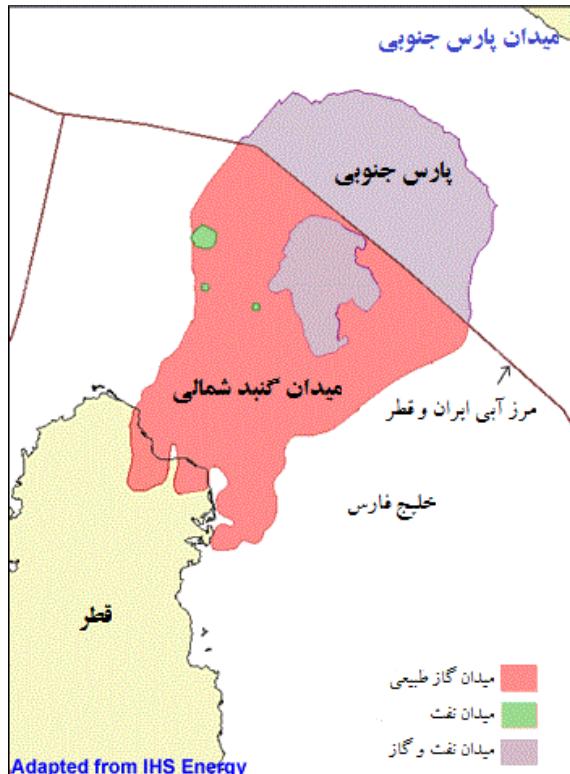
۱۶. گشایش کارگروه‌های ملی. دولت، معیشت کلیه کارگران را تضمین و آن دسته از کسانی را که ناتوان از کار هستند، تأمین می‌نماید.

۱۷. آموزش همگانی و رایگان برای مردم.

به نفع پرولتاریای آلمان، خرده بورژوازی و دهقانان کوچک است که با تمام توان از این مطالبات پشتیبانی نمایند. تنها با تحقق این مطالبات خواهد بود که میلیون‌ها نفر در آلمان، یعنی کسانی که تاکنون به دست مشتبه اقلیت استثمار شده و استثمارگران همچنان مایل به انقیاد بیشتر آنان هستند، از حقوق بهره مند می‌شوند و به قدرتی که به عنوان تولیدکنندگان تمامی ثروت‌ها مستحق اش هستند، نائل می‌گردند.»

بسازند.

جوّ این منطقه، درست به یک پادگان نظامی می‌ماند. کل منطقه فس کشی شده و ورود و خروج، کنترل می‌شود. کنترل ورود و خروج، دست حراست «شرکت ملی نفت و گاز ایران» (POGC) است. دور هر سایت نیز که معمولاً شامل دو فاز می‌شود، فس کشی جاداگانه صورت گرفته و گیت‌های ورود و خروج برای بازرسی ماشین‌ها و کیف‌ها کارگذاشته شده‌اند.



در حال حاضر کارها در عسلویه عمدهاً به تأسیسات پتروشیمی و تعمیرات محدود می‌شود. عسلویه منطقه‌ای است که از هیچ قانونی تبعیت نمی‌کند، از جمله قانون هشت ساعت کار در روز. کارگران ساعت ۴:۳۰ و حداقل ۵ صبح از خواب بیدار می‌شوند، معمولاً ساعت ۶ صبح کار آغاز می‌گردد و تا ۷:۳۰ شب با ۱.۵ ساعت اضافی کاری ادامه می‌یابد. اگر شرکت‌ها لازم بدانند، اضافه کاری تا ساعت ۸:۳۰ شب ادامه پیدا می‌کنند.

عسلویه: در «آخر دنیا» چه می‌گذرد؟

بازگشت به فهرست



ع. عبرتاری

به دنبال گزارش‌های قبلی از وضعیت کارگران جاشو (ملوان) در جنوب ایران و همین طور کارگران باربر بنادر و اسکله‌ها، در اینجا تلاش دارم تا بر مبنای تجربه کار سابق خود در منطقه عسلویه و همین طور گزارش‌ها و اخبار موجود سایر فعالیت‌کارگری و خبرگزاری‌های رسمی خود جمهوری اسلامی (مانند ایلنا) در این ارتباط، مختصراً در مورد شرایط خاص این منطقه از نقطه نظر جنبش کارگری صحبت کنم.

شرایط کار

منطقه عسلویه به همان اندازه که بهشت «سرمایه» است، برای کارگران جهنمی است که نمی‌توان تصور کرد. بین ۷۰ تا ۱۰۰ هزار کارگر در چند پروژه بزرگ در این منطقه مشغول کار هستند. میدان گازی پارس جنوبی که ۸ درصد منابع گازی دنیا را در خود جای داده است، بین ایران و قطر مشترک است، و چون این «شریک» حریص، ۱۰ سال زودتر از ایران بهره برداری را آغاز کرده و با شدت و سرعت هرچه تمام مشغول استفاده از ذخایر است، سرمایه داری حاکم بر ایران نیز برای گرفتن سهم خود از این ثروت عظیم به تکاپو اقتاده است، و این گونه است ۶۰ هزار کارگر روز و شب در عسلویه به کار گرفته می‌شوند تا ۲۴ فاز پالایشگاه گاز را



سطح دستمزدها نیز پایین است. زمانی که شرکت های کره ای، مالزیایی، فرانسوی و روسی، فاز های ابتدایی این منطقه را می ساختند، هر کارگر ایرانی برای یک ماه کار بین پانصد تا شصصد هزار تومان حقوق می گرفت؛ در حالی که از زمان به دست گیری کار ساخت توسط پیمانکاران ایرانی، این حقوق به سیصد هزار تومان هم کاهش پیدا کرده است.

کارگران ساختمانی (کارهای سیویل، محوطه سازی، فونداسیون بعضی ساختمان های اداری)، کارگرانی بخش ساخت مخازن (که در هر سایتی بیش از ده مورد از آن وجود دارد)، کارگران کمکی (کمک جوشکار، ریگرها - کمکی های راننده جرثقیل - کارگران تأمین نگهداری اسکافل بندها)، همگی بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار تومان دستمزد می گیرند. جوشکاران لوله که تعداد آن ها بسیار کم است، حدود یک میلیون تومان دستمزد می گیرند. کارگران نصب عموماً دستمزدان ۳۵۰ تا ۴۰۰ هزار تومان، و فورمن ها (به عبارتی سرکارگرها) که در هر واحد کاری یکی و حداقل دو نفر هستند، ۶۰۰ هزار تومان است. دستمزد فورمن واحدهای برق تا ۷۰۰ هزار تومان هم می رسد. اما عمدۀ نیروی کاری در عسلویه همین کارگرانی هستند که دستمزد ماهانه آن ها در حدود همان ۳۰۰ هزار تومان در ماه است.

مدیر کارگاه و دستیاران مدیریت کارگاه حقوق های کلانی می گیرند که معمولاً کارگران کمتر از آن اطلاع

کند، و در مواردی هم شب کاری وجود دارد. ده ساعت کار در روز به ازای ۲۴ روز کار در ماه؛ این مقررات در اکثر شرکت ها اعمال می شود. از این ده ساعت، سه ساعت اضافه کاری اجباری هست و فقط هفت ساعت، جزو ساعات کاری محاسبه می شود. روز های تعطیل هم اضافه کاری حساب می گردد. ولی بابت این اضافه کاری مزدی پرداخت نمی شود! صورت کارکرد در ماه به کسی داده نمی شود، به ندرت لیست با ساعات اضافه کاری کلیه کارگران قسمت، به رؤیت کارگران می رسد.

حمل و نقل کارگران بسیار دشوار است. در این منطقه خودروهای پراید و سمند و پژو ۴۰۵ و تویوتا لندرکروز و سوزوکی بسته به رده مسافرینش به عنوان سرویس ایاب و ذهاب استفاده می شوند؛ مثلاً پراید برای تکنسین های ارشد و سوزوکی برای رؤسای پیمانکار اصلی. اما سهم کارگران، اتوبوس های قراضه ای که حتی اجازه ورود به جاده ها را ندارند، ولی در عسلویه برای جابه جایی کارگران استفاده می شوند؛ اتوبوس هایی پرازدحام و بدون کولر. کارگران از صبح زود باید به سمت ایستگاه های اتوبوس بدوند؛ چنان چه اتوبوس آن ها رفته باشد و اتوبوس های دیگر هم بیش از ظرفیت مجاز مسافر سوار کرده باشند، کارگر مجبور می شود مبلغ دو هزار تومان به یک موتور سوار بدهد تا او را به محل کارش برساند؛ این در حالی است که بارها کامیون های حمل شن و سنگ، موتورسواران را زیر گرفته اند، کامیون هایی که غالب رانندگانشان گواهینامه پایه یکم ندارند، ولی در عسلویه رانندگی می کنند.

دارند، فعالیت هایی انجام می دهند که به لحاظ ساعت کاری و کل شرایط کاری، مانند بقیه کارگران است، اما دستمزد پرداختی آن ها تفاوتی با سرباز های سایر شهرها ندارد (یعنی ماهی پنجاه هزار تومان که بعد از کسر بیمه و غیره، ماهی حدود چهل و پنج هزار تومان، می شود).

به علاوه کارگر معرض و اخراجی را هیچ شرکتی کار نمی دهد. نام او در «لیست سیاه» قرار می گیرد. چون کارگری که تسویه حساب می کند، بایستی رضایت نامه از شرکت قبلی داشته باشد، و کارگری که این رضایت نامه را نداشته باشد، از طرف هیچ کدام از شرکت های پیمان کاری (من پاور) کار نمی گیرد.

در نتیجه روزانه حدود سیصد نفر از کارگران اخراجی، جلوی در هر سایت جمع می شوند تا شاید یک فرم من (سرکارگر) بباید و آن ها را برای کار انتخاب کند. این کارگران ساده، روزمزد هستند و مزد آن ها نه در پایان روز، بلکه در پایان کار پرداخت می شود.

در این میان برخی دیگر از کارگران منطقه آزاد تجاری- صنعتی عسلویه، به ویژه کارگران مهاجر بلوچ، با مدرک تحصیلی دیپلم و فوق دیپلم نیز به صورت روز مزد برای سخت ترین کارهای پروژه ای استخدام می شوند، ولی هرگز روزانه مزدی به آن ها پرداخت نمی شود بلکه پس از چندین ماه، یک ماه حقوق دریافت می کند (همین مدتی قبل بود که ۲۰۰ نفر از کارگران بلوچ طی طوماری خطاب به رئیس جمهوری از نبود بیمه، فرارداد، خوابگاه، سه و عده غذا و سایر شرایط و حشتاتک خود شکایت کرده بودند)

شرکت های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی صنایع پتروشیمی منطقه عسلویه و پارس جنوبی از پرداخت حقوق و سایر مزایای قانونی کارگران خود طفره می روند و آن را با چند ماه تأخیر می پردازند، و این به یکی از مشکلات حاد کارگران عسلویه تبدیل شده است. اداره کار و سایر «نهادهای کارگری» نیز به بهانه این که پارس جنوبی جزو مناطق آزاد تعریف شده است و این مناطق، تابع قانون کار مناطق آزاد هستند، کاری در این

دارند. آن چه از گوش و کنار به گوش می رسد، این است که رئیس کارگاه بین ۷ تا ۱۰ میلیون، معاونین امور اداری- فنی هر کدام ۵ میلیون تومان حقوق ماهانه دارند، سرکارگرها از هفتاد هزار تومان گرفته تا ۲ میلیون در ماه می گیرند. در بین مدیران واحدها به ندرت نیروی فنی به چشم می خورد. حتی مدیر کارگاه به ندرت کارشناس فنی است. در عوض این ها نیروهایی هستند که سابقه کاری زیادی در شرکت دارند و از این مهم تر، مورد اعتماد مدیر عامل شرکت ها هستند.

سرکارگرها که معمولاً به آن ها سوپراوایزر هم گفته می شود، لازم نیست کار بلد باشند، این ها تخصص شان کنترل کارگران و محیط کار است و هرچه توانایی بیشتری در این حوزه از خود نشان دهند، پله های ترقی را به سرعت بیشتری طی خواهند کرد. مدیران واحدها عملآ خودشان اقدام به اخراج کارگران نمی کنند، بلکه این وظیفه را به همین سرکارگرها می سپارند. به همین ترتیب، سرکارگرها بنا به میل خود اقدام به تنبیه کارگران، از طریق «کسر کار»، «اضافه کاری بدون حقوق»، اخراج و نظایر آن می کنند. در واقع این افراد در قبال چنین کارهایی حقوق های کلان می گیرند، اما با صورتی که هیچ گونه تخصص کاری هم ندارند. اما با این وجود کم نیستند کارگران فنی- نظیر لوله کش، برگکار، جوشکار ورق (پلیت) و غیره- که از فرط نبود کار به این منطقه آمده اند، اما مجبورند با دستمزدهای پایین تن به کار بدهند. رابطه (پارتی بازی) برای گرفتن پُست و حقوق حرف اول را می زند. فردی بی تخصص که معاون فنی کارگاه می شود، ماهانه بیش از ۵ میلیون تومان حقوق می گیرد. در شرکت های خصوصی که هم رسمآ در دست عوامل سپاه هستند، تمام کارگران ساده و ماهر باید دو نفر پاسدار را به عنوان معرف، معرفی کنند. این دو معرف، فرم «معرف پاسدار» را پُر و امضا می کنند.

سرهنگها معمولاً یا رئیس کارگاه هستند و یا در تشکیلات دفتر مدیریتی (مثلاً به عنوان معاون رئیس کارگاه و ...). سرباز های وظیفه، بسته به تخصصی که

می شود.

علاوه بر سوانح کار، بیماری های شغلی نیز بسیار شایع است. انتشار میعنانات گازی در فضای عسلویه و موقعیت چغرافیایی خاص منطقه، شرایط تنفسی را هم برای کارگران و هم برای ساکنان آن منطقه دشوار ساخته است. به دلیل پالایش ناقص نفت و ضعف در این تکنولوژی در پالایشگاهها، این میعنانات، سوزانده و از راه دودکش هایی به ارتقای ۴۵ متر در هوا متساعد می شود. در حالی که به گفته بازرسان فنی لوله کشی، استاندارد این دودکش ها باید ۱۰ متر باشد؛ با وجود این تعارض، در گزارش بازرسان کمتر اشاره ای به مسئله آلایندگی شده است. بسیاری از کارگران عسلویه در هوای آلوده که با وجود دودکش های عظیم پالایشگاه ها منطقه را تیره کرده است وضعیت جسمانی خوبی ندارند.

به دلیل آلودگی هوا، کار بدون ماسک ناممکن است؛ با این وجود کارفرما از دادن ماسک خودداری می کند. پس از بارها مراجعه، به کارگران ماسک های یکبار مصرف با کیفیت پایین داده می شود که واقعاً غیرقابل استفاده است. یک نوع ماسک یکبار مصرف معروف به «ماسک نمدی» نیز هست که برای نیروی دفتری آورده می شود. معمولاً وسایلی چون دستکش، ماسک و لباس کار از وسایلی است که بایستی رایگان در اختیار کارگر گذاشته شود. در اکثر شرکت های پیمانی لباس کار داده نمی شود. مگر در بعضی موارد بسیار استثنایی که هزینه لباس کار از شرکت ملی نفت و گاز گرفته می شود. دستکش های (کارگری) مصرفی در این شرکت ها آن چنان بی کیفیت است که کارگر در موقع کار نمی تواند آن را مورد استفاده قرار دهد.

شدت این آلودگی ها و تأثیرات آن بر کارگران عسلویه تا حدی بوده است که چندی قبل خبرگزاری کار ایران (ایانا) به نقل از یک کارشناس اینمی در این منطقه اعلام کرد که خون کارگران عسلویه به دلیل آلودگی قابل اهدا نیست و سازمان انتقال خون از اهدای خون کارگران منطقه ویژه پارس جنوبی امتناع می کند. چرا که دی

زمینه انجام نمی دهد و نظرات کافی و درستی در خصوص کارگاه های مختلف در این مناطق ندارند.

از آن جا که شرکت های پیمانکاری پس از پایان پروژه خود را ملزم به نگهداری کارگران نمی بینند، سرنوشت آنان نیز برایشان بی اهمیت است. بسیاری از شرکت های پیمانکاری با دولت طرف قرارداد هستند و به محض این که دولت بودجه این شرکت ها را به هر دلیل تأمین نکند، آنان نیز فشار صد چندانی به کارگران وارد می آورند و آنان را بدون چشم بر هم زدن تعديل می کنند. در یک سال اخیر یکی از پیمانکاران قریب به ۳۰۰ نفر کارگر را اخراج کرد و تنها دلیل آن، اتمام پروژه بود.

کارگران علی رغم دستمزد ناکافی، از مرخصی لازم نیز برخودار نیستند. مرخصی کارگران به ازای هر ۲۵ روز ۵ روز و یا هر ۲۴ روز ۶ روز استراحت است که برای کارگران رده های پایین به دلیل تردد با اتوبوس، چیزی نزدیک به ۴ روز خواهد شد. یعنی ساعت کاری کارگران در فصول گرم سال، بدون توجه به بازدهی و شرایط جوی تعیین می شود. علاوه بر این، حتی بسیاری از کارگران حق درخواست مرخصی ندارند و در صورتی که به مرخصی بروند، از سوی کارفرمایان اخراج می شوند. به این ترتیب شما به کرات با کارگرانی رو به رو می شوید که شاید هر سه یا چهار ماه یک بار بنواند سری به خانواده خود بزنند.

خوابگاه های کارگری نیز واقعاً شرایط وحشتناکی دارند و نمی توان نام آن ها را خوابگاه گذاشت. خوابگاه های تعییه شده برای استراحت کارگران، اتاق های کوچکی هستند با تخت های سه طبقه، بدون تلویزیون و فاقد امکانات بهداشتی که بین ۱۰ تا ۱۵ نفر را در خود جای می دهند.

سوانح کار به وفور رخ می دهد. گرچه برای کارگرانی که شاغل می شوند، کلاس های اینمی کار برگزار می شود، اما در عمل، امکاناتی در این زمینه وجود ندارد و کارفرمایان هیچ تعهدی نسبت به آنان ندارند و اگر هم کارگری در جریان کار چار سانحه شوند، مقصیر شناخته

پارس جنوبی به استان بوشهر آمده اند، کمپ هایی را برای کارگران خود با کمترین امکانات احداث کرده اند که اعتیاد در میان آن ها موج می زند. اکنون سالانه تعدادی از کارگران جان خود را بر اثر مصرف مواد مخدر دارای ناخالصی از دست می دهند و جسد آن ها در کنار تلمبه خانه ها و زیر پل ها پیدا می شود.

نارضایتی و اعتراض

وجود شرایط وحشتناک کار در این منطقه، بارها به بروز اعتراضاتی انجامیده است که تا حد امکان در خبرگزاری های کارگری رژیم هم پوشش داده نمی شود. منطقه عسلویه به طور مرتب شاهد وقوع اعتراض ها و اعتراضات کارگری، به ویژه حول مطالبه پرداخت حقوق معوقه که رابطه مستقیم با معیشت و زندگی کارگران دارد، بوده است.

مثلث در روزهای پایانی تیرماه و اوایل مردادماه سال جاری نیز منطقه آزاد عسلویه در جنوب ایران شاهد وقوع اعتراضاتی، از جمله در شرکت های گاما و شرکت پارس حساس بود.

در روز ۲۶ تیرماه، حدود ۶۰۰ نفر از کارگران شرکت گاما، زیر مجموعه شرکت «او یک» در پالایشگاه گاز فاز نه و ده عسلویه، در اعتراض به پرداخت نشدن سه ماه از دستمزد شان دست به اعتساب زدند.

با دخالت شرکت «او یک»، کارگران از شرکت گاما تعهد گرفتند تا روز یکشنبه، ۳۱ تیر ماه، یک ماه از دستمزد معوقه شان را پرداخت کند و بدین ترتیب کارگران شرکت گاما روز یکشنبه موفق به دریافت یک ماه از دستمزدهای معوقه خود شدند. این در حالی است که مدیریت شرکت گاما، کارگرانی را که نقش عمدی داشتند، تهدید به اخراج کرده بود و تنها یک روز پس از پرداخت یک ماه از دستمزدهای معوقه کارگران، تهدید خود را مبنی بر اخراج کارگرانی که در اعتساب نقش عمدی داشتند، عملی کرد و تاکنون حدود ۴۰ نفر از آنان از کار اخراج

اکسید گوگرد موجود در هوا که از دودکش ها و مشغل های پالایشگاه خارج می شود، با غبارهای صنعتی معلق در هوا که حاوی ذرات آب است، ترکیب می شود و اسید سولفوریک را تشکیل می دهد. این ترکیب با هر دم تنفس، وارد ریه و سپس جذب خون کارگران می شود. به این ترتیب درآمد کنونی کارگران، باید بعدها صرف هزینه های درمانی آن ها بشود.



چنین منطقه‌ای که میلیاردها دلار برای سرمایه داران ارزآوری دارد، از داشتن یک بیمارستان نیمه تخصصی هم محروم بوده است و چنان چه حادثه‌ای برای کارگران رخ دهد، نزدیکترین بیمارستان در لامرد با اینجا حدود ۳۰۰ کیلومتر فاصله دارد که ظرفیت پذیرش آن حتی به شش مجروح هم نمی‌رسد. در سایت‌ها و کمپ‌های دو معمولاً یک بهیار هست و از آمبولانس و دیگر تجهیزات خبری نیست. این در حالی است در این سایت ماهی دو سه نفر حین کار جان خود را از دست می‌دهند، اما هیچ گونه اقدامی برای ایجاد بهداری انجام نمی‌شود. بارها کارگران به خاطر وجود گازهای سمی بیهوش شده اند. اما در این موقع اعلام می‌کنند این کارگر مرض صرع داشته است.

شرایط دشوار کار و معیشت، بسیاری از کارگران را به سوی اعتیاد می‌کشند، به طوری که این موضوع، به یکی از مهم ترین معضلات و چالش‌های این منطقه تبدیل شده است. شرکت‌های مستقر در منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس که برای احداث فازهای گازی

انجامید. موضوع اعتضاب، تعطیلی روز عید (پنجمینه) بود. مدیریت شرکت IGC بعد از ظهر روز پنجمینه را تعطیل اعلام کرد و در عوض از کارگران خواست تا بعد از ظهر روز جمعه که همیشه تعطیل بود به سر کار بیایند. کارگران پیش از ظهر روز جمعه را کار کردند، اما بعد از ناهار از برگشت به سایت خودداری کردند و با شکستن شیشه اتوبوس‌ها اعتراض خود را اعلام کردند. حراست سایت به دستور مدیرعامل از برخورد با کارگران خودداری کرد و برای جلوگیری از تداوم اعتضاب با خواست کارگران موافقت کرد. لذا کارگران به کمپ برگشتند. هر چند مدیران سایت در قبال اعتراض کارگران کوتاه آمدند. از فردای آن روز شروع به اخراج کارگران کردند. علت اعتضاب خواست و مطالبات فراوان کارگری بود که از ماه‌ها قبل با نوشتن شعار به در و دیوار و اعتراض‌های دسته‌های پنج نفری، ده نفری و غیره نسبت به پایین بودن دستمزد، وضعیت غذا، اضافه کاری‌ها همه و همه باعث شده بود که کارگران در آن روز دست از کار بکشند.

در نتیجه، شرایط وحشتناک استثمار کارگران این منطقه، بارها به بروز ناآرامی و اعتضاب هایی، بعضًا حتی در سطح وسیع، منتها به شکلی خودانگیخته و بدون سازمان یابی انجامیده است. در نتیجه یا این اعتراضات سرکوب شده اند و یا نهایتاً با عقب نشینی های تاکتیکی و ارائه امتیازاتی موقتی، به نفع کارفرما خنثی شده اند. تراکم کارگران و اعتراض شدید آن‌ها نسبت به این شرایط از یک سو، و موقعیت مهم این منطقه از نقطه نظر حفظ حیات سرمایه داری جمهوری اسلامی از سوی دیگر، وجود یک جوّ امنیتی و پادگانی را برای جلوگیری از هر حرکت اعتراضی رقم زده است. این گونه است که کارفرمایان و حراست با توصل به حریبه جریمه، تهدید به اخراج، تفرقه افکنی میان کارگران، شناسایی کارگران معتبرض و درگیر در اعتراض یا اعتضاب و سپس اخراج و قرار دادن نام آن‌ها در لیست سیاه، و انواع روش‌های دیگر، تلاش کرده و می‌کنند تا اعتراضات بالقوه را خنثی و در نطفه خفه کنند. با توجه به همین

شده اند.

روز سوم مرداد ماه، ۱۲۰ نفر از کارگران شرکت پارس حساس، که از پیمانکاران شرکت تی آی جی دی، فعال در پالایشگاه گاز فازهای شش، هفت و هشت عسلویه است، در اعتراض به پرداخت نشدن سه ماه از دستمزدشان دست به اعتضاب زند.

به دنبال این اعتضاب، نماینده شرکت به جمع کارگران اعتضابی آمد و آنان را تهدید به اخراج کرد. کارگران نیز در مقابل اعلام کردند که از اخراج هراسی ندارند و آمده اند تا به صورت دسته جمعی تسویه حساب کنند، و به دنبال این برخورد متحداهه کارگران، یکی دیگر از مسئولین شرکت به جمع کارگران اعتضابی آمد و اعلام کرد تا قبل از ظهر دستمزدهای کارگران به حساب شان واریز خواهد شد و بدین ترتیب، کارگران با موفقیت به اعتضاب خود پایان دادند.

هرچند این گونه اعتراضات برای بعضی خواست‌ها و مطالبات همیشگی است، اما در سال‌های گذشته ما بارها شاهد وقوع اعتراضات گسترده کارگری در سایت‌های ۵، ۶، ۹، و ۱۰ نیز بوده ایم. به عنوان مثال در جریان یکی از اعتضابات کارگری که سال ۸۶ به وقوع پیوست، ۶ هزار کارگر متعلق به چند شرکت پیمانی (من پاور)، به طور دسته جمعی پیاده از سرتاسر سایت به در خروجی سایت حرکت کردند و در طول مسیر بسیاری از ابزار کار را از کار انداختند و سپس از در عرض سوار بر سرویس‌ها به کمپ رفتند. یعنی در عرض تقریباً دو ساعت هر ماشین و ابزاری سر راه کارگران معرض بود، در هم شکسته شد.

شرکت‌ها که اعتضاب کارگران را جدی دیدند به خواست کارگران تمکین کردند. و یک روز به کارگران با حقوق مخصوصی دادند. هرچند روش بود که اعطای یک روز مخصوصی به کارگران، برای سر و سامان دادن به وضعیت آشفته سایت در نتیجه اعتضاب بود. اعتضاب دیگر، بعد از ظهر روز دوم فروردین ماه ۸۷ در سایت‌های نه و ده بود که به اخراج بیش از ده نفر از کارگران

پیام شاهرخ زمانی از زندان گوهر دشت به کارگران بافق



[بازگشت به فهرست](#)

زنده باد کارگران پیروز بافق

من شاهرخ زمانی عضو هیات بازگشایی سندیکای نقاشان تهران و عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری ایجاد تشكل های کارگری که به جرم تلاش برای ایجاد سندیکا و تشكیل کارگری زندانی شدم، از زندان گوهر دشت کرج دستان پر توان کارگران معدن سنگ آهن آهن بافق را به گرمی می فشارم و پیروزی در این دوره را به این همزمان تبریک گفته و آرزو دارم در مراحل بعدی مبارزات خود به سطح بالاتری از همبستگی طبقاتی دست بیابند. به امید چنان روزی. دوستان، کارگران مبارز بافق، این را در تمامی مراحل مبارزاتی خود به خاطر بسپارید که :

تنها راه پیروزی رحمتکشان وحدت و تشکیلات است !

سخن من رو به تشكل ها و فعالین کارگری از جمله سندیکاهای شرکت واحد، هفت تپه، نقاشان تهران و البرز و خبازان و فلزکار مکانیک همچنین اتحادیه آزاد کارگران، کمیته های هماهنگی و پیگیری و کمیته های دفاع و ... است ، دوستان شما را خطاب قرار داده و توجه شما را به وضعیت کنونی طبقه کارگر و نیازهای

تجربیات، اهمیت ایجاد کمیته هایی مخفی برای سازمان دهی اعتراضات در هر مرحله، برجسته می شود. با تشکیل چنین کمیته هایی است که می توان یک اعتصاب آتی یا یک اعتراض نقداً شکل گرفته را قدم به قدم به سوی تحقق خواست ها و مطالبات مطرح شده، و حتی فراتر از آن نیز هدایت کرد. می گوییم فراتر، چرا که تحقق حتی ابتدایی ترین مطالبات، ناگزیر به دلایل شرایط موجود به سطح سیاسی کشیده می شود و درجه ای مبارزه سیاسی را به کارگران تحمل می کند، و در طول همین پروسه است که کارگران آگاهی مبارزاتی کسب می کنند. در غیاب یک تشكل مستقل کارگری و با هدف ایجاد آن، فعالین کارگری و آن دسته از کارگرانی که در گذشته در مرکز اعتراضات و اعتصاب ها و رهبری و نمایندگی آن قرار گرفته و تجربیاتی کسب نموده اند، می توانند در این کمیته ها، که به دلیل مخفی بودن در دسترس سرکوب قرار ندارد، حول مطالباتی که تشخیص می دهند، سازماندهی را آغاز نمایند؛ مطالباتی مانند:

کاهش ساعت کار

افزایش مرخصی و تعطیلات بدون کسر دستمزد

برخورد از تسهیلات بیمه ای

انعقاد قرارداد

برگزاری کلاس های آموزش ایمنی کار و افزایش ایمنی کار

برخورداری از بیمارستان و بهداری و خدمات درمانی

بهبود کیفیت غذا، امکانات تفریحی و تسهیلات بهداشتی

بازگشت به کار کارگران اخراجی

ارائه صورت ساعت کار و اضافه کاری

و غیره.

۷ شهریور ۱۳۹۳

اختلافات موجود نداریم که باید در نقاط مشترک آگاهانه توانایی هایمان را روی هم گذاشته با قدرت متمرکز به مقابله با سرمایه داری و دشمنان کارگران پردازیم و از باقت موضوع مبارزه و همکاری نباید هیچ نگران بود چرا که همیشه در سطح کشور در چند نقطه مبارزه به شدت در جریان است که هم اکنون کارگران بافق پرچم مبارزه را به دوش می کشند و موقفيتی هم به دست اورند که شما می توانید در کمک به این مبارزه و انتقال تجربیات آن به بخش های دیگر آن را به سمت سراسری شدن و جلب حمایت دیگر بخش های کارگری از مبارزات کارگران بافق پیش ببرید البته نباید عجله کرد بلکه باید از جایی با دقت و به صورت سازمان یافته و برنامه ریزی شده شروع کرد و این توانایی را مجموعه ای شما دوستان دارید.

با این حال بهتر است به موارد زیر نیز توجه شود :

با توجه به این که طی ده سال گذشته ثابت شده است که هیچ کدام به تنهایی توانایی فوق را نداریم، باید این واقعیت را همه بپذیریم، تا زمانی که این واقعیت را پذیریم نه تنها تن به همبستگی خواهیم داد، بلکه مانع همبستگی خواهیم بود و برای توجیه خود مجبور به انکار بقیه خواهیم شد و این انکارها در اشکال فرقه ای و بعضًا در قالب سندیکالیستی تا به این روز صد ها بار خود را نشان داده و ضربات مهلکی به طبقه کارگر زده است این هدر دادن توانایی های طبقه کارگر در مبارزه با دشمن است برای اثبات این ادعا که هیچ کدام از تشکل های فوق به تنهایی توان هیچ کار عملی را ندارند یک دلیل کافی است و آن این است که اکثریت مطالبات کارگرانی که طی ده سال گذشته دست به اعتراض زدند مطالبه مشترک با دیگر بخش های کارگری بوده است بنابراین می توانست باعث اعتراض هم زمان چند کارخانه برای مطالبه مشترک باشد و چنین سازماندهی و وظیفه به عهده تشکل های فوق است که طی ده سال هرگز چنین اتفاقی رخ نداده است و اکنون مطالبه کارگران بافق یک مطالبه مشترک نه تنها رشته ای و نه تنها منطقه ای و نه تنها ملی و بلکه یک مطالبه جهانی است و اگر حتی یکی از تشکل های فوق توان انجام وظیفه و رسالت داشته باشد

آن در جهت ایجاد تشکل و سازمان یابی جلب می کنم.

کارگران ایران بی وقه در اشکال مختلف و برای مطالبات مختلف به میدان می آیند و مدتی هزینه های بسیار بالایی نسبت به مطالبات طرح شده می دهند و سپس با دستاورده کوچک و بیشتر موقع بدون هیچ دستاورده تن به مبارزه فرسایشی می دهند. اما همچنان مبارزه در ایران به شدت ادامه دارد و سیکل و دوره های فراز و نشیب مبارزات کارگران هر روز با بسامد های فشرده تر از قبل رخ می دهد و باز فروکش کرده چند صباحی آرام می گیرد، و دوباره با شتاب و شدتی بیشتر از قبل تبلور یافته به اوج می رسد و باز فرو می نشیند، سؤال اینجاست :

که چرا ما از این همه فراز و نشیب و اوج گیری دم افزون هیچ طرفه ای بر نمی بندیم؟

این ترس کاملاً به جاست که دشمنان طبقه کارگر از خلائی که به خاطر عدم انجام وظایف از طرف ما ایجاد شده است استفاده کرده کارگران را به راهی که متفاوت سرمایه داری لازم دارد بیشتر از قبل بکشانند، و ما در مقابل عمل انجام شده قرار بگیریم، که در آن زمان سخن گفتن از رسالت طبقاتی ، تشکیلاتی و بزرگ نمایی مطالبات کوچک و نشان دادن بر و بازو به یک دیگر و ... هیچ دردی را دوا نخواهند کرد.

آیا شما فکر نمی کنید ما در انجام وظایف و رسالت های خود محدودیت های تاریخی و زمانی داریم؟

آیا فکر می کنید زمان توقف می کند تا ما برای انجام رسالت و وظایف و دست یابی به همبستگی طبقاتی، خود را آماده کنیم؟

بدون این که خود را فریب بدھیم و یا موارد کسب شده را بزرگنمایی کرده و معايب خود را پنهان کنیم و یا همچنان دنباله روی از حرکت های خود به خودی را تقنس نماییم، بباید معايب را پیش رو بگذاریم و برای مبارزه با مشکلات قبول کنیم که مبارزه در این میدان از عهده همه ما به صورت تک به تک خارج است و برای کسب موقفيت هیچ چاره ای جز به رسمیت شناختن همدیگر و

باشد شدت سرکوب بیشتر خواهد بود و بر عکس ، رسالت مبارزه طبقاتی دشمن سرکوب و جلو گیری از ممکن شدن همبستگی طبقاتی کارگران است، و باز بر عکس رسالت فعالین و انقلابیون رادیکال طبقه کارگر درست در همین حین هر چه شدیدتر بودن سرکوب معنا و مفهوم پیدا می کند که باید بتوانند حتی برای مقابله با شدت سرکوب و کم کردن ان همبستگی طبقاتی کارگران را ممکن نمایند؛ این رادیکالیزم بسیار خنده دار است رادیکالی که از دولت سرمایه داری انتظار دارد کمتر سرکوب کند یا این که منتظر است شدت سرکوب کمتر شود، اگر ما فعالیت نکنیم و همبستگی کارگری را ممکن نکنیم به چه دلیل باید شدت سرکوب کمتر شود؟ این دوستان از سرمایه داری انتظار دارند شدت سرکوب را کمتر کند، تا این رادیکال ها بتوانند تشکل کارگری بسازند و همبستگی طبقاتی کارگران را ممکن کنند تا از طریق تشکل کارگری و همبستگی طبقاتی کارگران سرمایه داری را سرنگون کنند این رادیکالیزم دچار تناقض است.

می توان در قالب اتحاد عمل های مختلف، جبهه های متحد و غیره ضمن این که نیروها و توانایی های طبقه کارگر را روی هم گذاشت در همین حال از این طریق می توان طبقه کارگر را از شر کاریزما ها و فرقه گرایانی که مانع همبستگی طبقاتی می شوند خلاص کرد.

طی سالهای گذشته اعتراضات و اعتصابات بزرگ و تداوم داری مانند شرکت واحد، هفت تپه ، نورد های ساوه و اهواز و ... پترو شیمی ها، فرش و چینی گیلان ، معدن سرچشم، خاتون آباد و چادرملو ، نساجی های قزوین و کاشان، صنایع ارتباطی شیراز ، لاستیک البرز و دنا و ایران ، تراکتور سازی های تبریز و ایران و خودرو سازی ها ، کارگران شهرداری ها و ... و اکنون کارگران معدن سنگ آهن بافق در جریان بوده و هستند در مقابل چنین اعتراضات گسترده باید از خود بپرسیم :

اگر همه تشکل های که در بالا از آن ها نام برده شد نبودند و همه اعتراضات بیان شده اتفاق می افتاد چه تفاوتی با وضعیت امروزشان می توانستند داشته باشند؟ آیا غیر از این می شد که اکنون شده است؟

باید می توانست تمامی یا حداقل یک کار خانه یا یک معدن دیگر را به حمایت از کارگران بافق برای چنین مطالبه مشترکی به اعتصاب بکشاند. آیا چنین توانی داریم ؟ اگر داریم پس چرا این کار را نمی کنیم؟ همین یک دلیل کافی است که بیندیریم هیچ کدام از ما به تنهایی توان انجام وظایف و رسالت تاریخی خود را نداریم و بهتر است دست در دست همدیگر بگذاریم. البته بیشتر دوستان با بهانه قرار دادن سه دلیل کاملاً غیر منطقی یقه خود را از همکاری ها رها می کنند. تعدادی خود را تشکل واقعی کارگری دانسته و همچنین خود را محدود به فعالیت اقتصادی کرده، بقیه را سیاسی می دانند و از آن ها دوری می کنند و این را بهانه ای برای عدم انجام وظیفه پیش می برند و بیشتر از نظر گاه سندیکالیستی موضوع را توجیه می کنند. در پی ثابت خواهم کرد که هیچ فاصله ای بین مطالبات سیاسی و اقتصادی کارگران وجود ندارد و بهانه این دوستان کاملاً غیر منطقی است، عده ای نیز برای اثبات حقانیت تئوریکی خود از طریق برخورد فرقه ای مطالبات کارگری را فدای مطالبات گرایشی می کنند و از این بابت توان باز کردن مشت خود در یک جمع بزرگتر را ندارند برای همین با تبلیغات این که آنها راست هستند و ما رادیکال هستیم و غیره یقه خود را راحت می کنند یک جواب ثابت برای این دوستان نیز وجود دارد این که وقتی با وجود اعتراضات گسترده و در حد اشتراک حتی جهانی مانند اعتراض کارگران بافق نمی توانیم یک کارخانه دیگری را به اعتصاب بکشانیم، این رادیکال بودن به چه دردی می خورد؟ در چنین شرایطی رادیکال کسی است که بتواند تعداد بیشتری از کارگران را به اعتراض اصولی و مشترک طبقاتی بکشاند بقیه خود فربیست. سومین دلیلی که دوستان برای عدم انجام وظیفه و رسالت خود، پیش می کشند شدید بودن سرکوب است. این نیز فقط یک توجیه است و قابل قبول نیست، بهانه قرار دادن میزان و شدت سرکوب نمی تواند دلیل و توجیهی منطقی برای عدم انجام وظیفه باشد. اولاً سرکوب از طرف دشمن صورت می گیرد و دشمن وظیفه خود را انجام می دهد، در مبارزه طبقاتی انتظار داشتن از دشمن که سرکوب نکند یک توقع غلط است، ثانیاً شدت سرکوب بستگی به میزان همبستگی طبقاتی کارگران دارد هر چه همبستگی طبقاتی کمتر

هدف از این نوشه آگاهی دادن نسبت به رسالت ها و وظایف نیست، بلکه طرح سوالاتی است که می توانند روشن کنند چرا با وجود رسالت ها و آگاهی نسبت به وظایف و زمینه های ممکن برای فعالیت در جهت وظایف فوق حرکت های ماندگار و کار سازی صورت نمی گیرد؟

با توجه به اوضاع کنونی طبقه کارگر و مبارزات اجتناب ناپذیر و روز افزون در نقاط مختلف و گسترش هر روزه و این که بی وقه بخش هایی از کارگران در اشکال و با مطالبات گوناگون وارد میدان مبارزه می شوند (از جمله کارگران پترو شیمی ها ، لاستیک سازی و خودرو سازیها ، نساجی ها و کارگران خدماتی و ساختمانی و ... آخرین آن ها که با مطالبه کاملاً ریشه ای در معادن سنگ آهن (افق است) مطالبه کارگران بافق از این جهت یا به ای و بسیار ریشه ای محسوب می گردد که آن ها دارند با شاه بیت و ستون مرکزی خیمه و پرچم اکنون بر افراشته هجوم سرمایه داری به زندگی انسانی مقابله می کنند. چون خصوصی سازی در حال حاضر شاه بیت حمله سرمایه داری به طبقه کارگر است و همه حملات دیگر فعلا تحت پوشش و لوای طرح های خصوصی سازی پیش برده می شوند. از اخراج های دسته جمعی کارگران گرفته ، تا تحمل قراردادهای موقف و سفید امضا ، طرح های رایگان کار آموزی ، طرح استاد و شاگردی ، طرح های آزاد سازی قیمت ها و حنف یارانه ها ، طرح های تعطیلی کارخانجات و کارگاه ها ، تغییر هر روزه قوانین کار به زیان کارگران... و جلو گیری از ایجاد شدن تشکل های کارگری (یکی از شروط اصلی خریداران شرکت های مشمول خصوصی سازی این است که کارگران حق ایجاد تشکل نداشته باشند) همگی تحت پوشش طرح خصوصی سازی و آزاد سازی کلید خورده اند، از این جهت مبارزه کارگران بافق با سرمایه داری و دولت ان مبارزه ریشه ای دو طبقه در مقابل یکدیگر در حد گستره ملی و جهانی بود، ضمن اینکه در تمامی سطوح مبارزه کارگران با سرمایه داری دارای بعد طبقاتی است اما در مورد رو در روی کنونی کارگران بافق با دولت و کارفرمایی معدن با وضوح صد در صدی بعد طبقاتی در حد ملی و جهانی بارز شده

اگر به دو سوال فوق جواب اصولی بدھیم جواب به ما نشان خواهد داد که ما چه قدر توانستیم وظایف و رسالت تاریخی خود را انجام بدھیم و چه قدر در انجام وظایف کوتاهی کردیم ، فصد از طرح چنین بحثی این است که نشان بدھم وظایف بسیاری به عهده ما است که روی زمین مانده است و ما باید برای انجام دادن آن ها برنامه ریزی داشته باشیم.

می خواهم بگویم اگر هزاران اعتصاب رخ بدھد و ده ها سال ادامه داشته باشند خود به خود هیچ سودی برای طبقه کارگر نخواهند داشت، بلکه زمانی می توان از این اعتصابات و اعتراضات به سود کارگران چیزی کسب کرد که اعتراضات و اعتصابات فوق منشأ و نقطه شروع همبستگی طبقاتی بین کارگران کارگاه های مختلف ، کارخانجات مختلف ، مناطق و صنایع مختلف شوند. مثلًا وقتی کارگران معدن بافق دست به اعتصاب زندگان کارگران معدن سر چشمه و چادرملو نیز به حمایت از کارگران بافق دست از کار بکشند ، یا وقتی کارگران هفت تپه دست به اعتصاب می زندگان نورد اهواز ، لوله سازی صفا ، ذوب آهن اردبیل و ... نیز به حمایت از کارگران هفت تپه دست از کار بکشند . یا وقتی کارگران لاستیک البرز اقدام به اعتصاب می کنند باید کارگران لاستیک البرز ایران ، دنا و ... در حمایت از کارگران البرز دست به اعتصاب بزنند و ...

این یعنی همبستگی طبقاتی چنین همبستگی هرگز خود به خود ممکن نمی شود بلکه باید فعالین و تشکل های موجود دست به دست بدھند و برای رسیدن به همبستگی طبقاتی و اعتصابات سراسری اقدام به تشکیل هیات های مؤسس سندیکا ها ، فدراسیون ها و حزب طبقه کارگر بکنند.

هر کدام از شما فعالین بعنوان یک فرد یا مجموعه ای از محافل و تشکل های موجود کارگری دارای رسالت و وظایفی هستید و کم و بیش به بخش های از رسالت خود آگاهی دارید که این موجودیت ها ، بر مبنای سطحی از آگاهی طبقاتی نسبت به رسالت و وظایف فوق معنا و مفهوم پیدا کرده اند.

تشکیل شدن تشکل های کارگری مساوی با سرنگونی حکومت است از این جهت شروع به دستگیری و سرکوب شدید می کند. بنابراین این مطالبه نیز سیاسی می شود، نهایتاً در ایران هیچ مطالبه ای را نمی توان یافت که سیاسی نباشد یا سیاسی نشود، ما در اینجا به یکی از جواب های خود دست می یابیم.

چرا کارگران برای کسب یک مطالبه بسیار کوچک در حد دریافت دستمزدهای معوقه در حد مطالبات سرنگونی طلبی هزینه می دهند و حتی کسب نمی کنند و اگر هم کسب کرده باشند بعد از مدتی باز آن را از دست می دهند؟

جواب را در بالا یافتنیم، جواب این است که ساختار سرمایه داری ایران و دولتش با هر مطالبه ای از سوی کارگران متزلزل می شود بنابراین هر مطالبه ای در ایران از جانب کارگران صد درصد سیاسی است هر چند خود کارگران با دید سیاسی به مطالبه خود نگاه نمی کنند ولی طرف مقابل یعنی کارفرما و دولتش از همان لحظه اول بر خورد سیاسی می کند، در نتیجه مطالبات اقتصادی و صنفی نیز خود به خود به مطالبات سیاسی تبدیل می گردند و از طرفی مطالبات سیاسی را نمی توان با مبارزات محدود به یک کارگاه یا یک شهر و با ابزار های صنفی و مبارزات در حد صنفی و اقتصادی به دست آورده. برای کسب مطالبات سیاسی باید به ابزارهای مبارزات سیاسی و مکمل آنها مجهز بود. آن چه از این بحث نتیجه می شود این است که چون پایه های حکومت جمهوری اسلامی با هر مطالبه ای زیر سوال قرار می گیرد، در نتیجه جمهوری اسلامی برای حفظ خود و سرمایه داری هر مطالبه ای را با سرکوب و برخورد سیاسی جواب می دهد و هیچ راهی برای کارگران باقی نمی ماند که اگر بخواهد مبارزه را در هر سطحی چه اقتصادی و چه سیاسی ادامه بدهند ناچارند به راه مبارزات سیاسی کشیده شوند و برای مبارزه در سطوح سیاسی نیاز به ابزارهای سیاسی و سراسری دارند از این جهت است که به دلیل نبود تشکل سیاسی کارگری (حزب طبقه کارگر) و تشکل های سراسری اقتصادی - صنفی کارگری مانند (اتحادیه ها و فدارسیون ها)

است.

چنین مبارزه ای امکان شروع را در بافق و یا دیگر شهر ها و کارگاه ها را دارد و خواهد داشت، ولی امکان محدود ماندن به یک شهر و کارگاه و همچنان ادامه داشتن در شهر و کارگاه محدود را ندارد بلکه باید سریعاً به سطح منطقه ای و کشوری گسترش پیدا کند در آن صورت است که دولت و سرمایه داری مجبور به عقب نشینی واقعی خواهد شد دولت و کارفرما ها در عقب نشینی های تا کنونی موقتی عمل کرده و برای حمله مجدد زمان خریده اند اما اگر مبارزه کنونی کارگران بافق از سطح کارگاهی و یک شهر به سطح رشتہ ای، منطقه ای و کشوری ارتقاء می یافتد در آن صورت دولت و کارفرما ها مجبور به حذف طرح کلی می شوند تا خرید فرصة و حمله مجدد.

لازم به ذکر است فاصله بین مبارزه صنفی و سیاسی کارگران به خصوص در ایران وجود ندارد و کارگران برای هر مطالبه ای به هر نوع اعتراضی دست می زندن، بسیار زود مبارزه بعد سیاسی به خود می گیرد. این از خواست طرح شده مستقیم توسط خود کارگران نیست، بلکه از خصلت سرمایه داری و حکومت ایران است که هر چیزی و هر مطالبه ای را به ذات موجودیت خوش بپوندد زده است؛ مثلاً وقتی کارگران دستمزدهای معوقه خود را می خواهند پایی اقتصاد متزلزل حکومتی به وسط می آید و دولت شروع به دستگیری و سرکوب کارگران می کند و در نتیجه مبارزه سیاسی می شود، وقتی کارگران می خواهند با اخراج ها مقابله کنند، چون اخراج ها مربوط به شروط خصوصی سازی و ناتوانی حکومت در پیش برد اقتصادی است، پایی حکومت به میان می آید و بگیر و بیند شروع می گردد. باز موضوع اعتراض سیاسی می شود. وقتی کارگران برای ایجاد تشکل کارگری اقدام می کنند، چون حکومت از هر جهت متزلزل است و حقوق کارگران را طی تمامی سال های عمر خود زیر پا گذاشته است و طی ۳۶ سال با زور سر نیزه حکومت کرده است و خود یک کارفرمای بزرگ است و تمامی مجتمع های بزرگ اقتصادی را به صورت نظامی و پلیسی در خفغان نگه داشته است، می داند

نتگاتنگ گسترش یابد. که البته وظیفه فعالین کارگری و کارگران پیش رو در این ارتباط بسیار مهمتر و بارز تر از بقیه است.

در نهایت لازم به ذکر است فعالین کارگری برای ایجاد تشکل سیاسی کارگران نیاز به مبارزه با دو گرایش مهم انحرافی دارند. یک باید با برخورد های فرقه ای در چهت ساختن حزب مبارزه کنند و در همین حال باید با اندیشه سندیکالیستی که می خواهد مبارزه را در حد صنفی متوقف کند نیز مقابله نمایند. همان طوری که در بالا توضیح داده شد نمی توان مبارزه صنفی - اقتصادی را از مبارزه سیاسی جدا کرد، بنابراین تابع افکار سندیکالیستی شدن مساوی با درجا زدن طبقه کارگر است. البته داشتن و ایجاد سندیکا ها بسیار واجب است، اما باید سندیکا ها را از سلطه اندیشه سندیکالیستی نجات داد، برای ساختن حزب طبقه کارگر باید با دو گرایش انحرافی فوق مبارزه شود و در همین حال برای مبارزه با دو گرایش فوق باید از حزب ساخته شده استفاده نمود.

دروド بر کارگران مبارز بافق

بر قرار باد همبستگی و اعتضاب سراسری کارگران

شهرخ زمانی کارگر نقاش از

زندان گوهر دشت کرج

۱۳۹۳/۶/۱۲

کارگران به مطالبات خود نمی رساند یا اگر مطالبه ای را کسب کرده باشند پس از مدت کوتاهی دوبار از دست می دهنند. برای عبور از این مانع کارگران بخصوص کارگران پیشرو باید اقدام به ایجاد هیات های مؤسس حزب خود و فدراسیون ها و اتحادیه های سراسری نمایند که بدون این دو در ایران امکان کسب و تداوم خواسته های کسب شده وجود نخواهد داشت، هم اکنون باید کارگران بافق بدانند مبارزه به طور واقعی تمام نشده است بلکه یک دوره مبارزه پایان یافته و کارفرما یک فرستت کسب کرده که تلاش می کند مجدداً حمله ای را ترتیب داده اقدام به خصوصی سازی را ادامه بده بنابراین کارگران بافق برای ثبت خواسته ها و مطالبات کسب شده خود باید با کارگران معادن دیگر مانند خاتون آباد ، مس سرچشممه ، چادر ملو و ... و همچنین با کارگران و فعالین کارگری مجتمع های مانند پتروشیمی بذر امام ، اراک ، اصفهان ، تبریز ، تهران و همین طور با کارگران شرکت های نورد و خودرو سازی ها و کارگران خدماتی تماس بر قرار کنند و خود را برای اعتراضات مشترک آماده نمایند، چرا که همه این کارگران مخالف خصوصی سازی هستند و همه این کارگران از طرح های خصوصی سازی ضربات مهلكی خورده اند و همچنان هنوز زیر ضربات خصوصی سازی قرار دارند با برقراری چنین ارتباطاتی کارگران می توانند اقدام به تشکیل تشكیل های سراسری و فدارسیون های خود بکنند و بدون شک فعالین پیش رو کارگری نیز در چنین ارتباطاتی موفق به ایجاد تشکل سیاسی طبقه کارگر خواهند شد.

برقراری ارتباط بسیار ساده است، چرا که کارگران عضو یک طبقه بسیار گسترده اجتماعی هستند. مثلًا از پنج هزار کارگر بافق بدون شک تعدادی هستند که دوستنشان یا برادر و خواهرشان یا عمو یا دیگر فامیلیشان در یکی از کارگاه های پتروشیمی، یا نورد اهواز یا در هفت تپه یا در معدن مس یا در چادر ملو و ... کار می کنند که می توان با برقراری چنین ارتباطاتی به مرور آن ها را به روابط سیستماتیک ارتقا داده و از این رهگذار به فدارسیون ها و اتحادیه ها و تشکل سیاسی دست یافت. در مرحله اول لازم است این ارتباطات



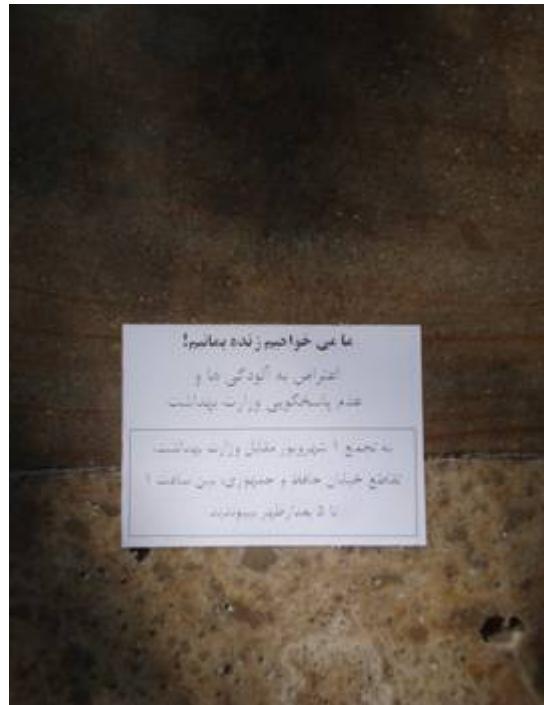
بديهي است که توان محدود رفقا تتها می تواند بخش محدودی را پوشش دهد، اماين عمل به عنوان سمبلي از سري اقداماتي که هم می توان و هم باید انجام داد، می باشد.



این اقدام در هر سطحی با تشکيل تيم هاي دو نفره می تواند دائمآ تكرار شود. کافي است که هسته هاي دو نفره تبلیغات، توزيع پوستر و شعار نويسي بين دو رفيقي که به يك ديگر کاملاً نزديك بوده و اعتماد کافی دارند، تشکيل شود، و خود با سليقه و ابتکار عمل خود، متن يا عکسی را در مورد کارگر زنداني و موضوعات مهمی

تهران: فعالیت تبلیغی در حمایت از فراخوان انجمن «ما می خواهیم زنده بمانیم» و همبستگی با بهنام ابراهیم زاده

[بازگشت به فهرست](#)



به دنبال فراخوان انجمن «ما می خواهیم زنده بمانیم» به تجمع در مقابل وزارت بهداشت در روز يكم شهر يور ماه و به نشانه اعتراض به آلدگي هاي کشنده و عدم پاسخگويي اين نهاد، رفقاء احیای مارکسيستي با همكاری شبکه همبستگي کارگری اقدام به توزيع پوستر در نقاطي از شهر کردند؛ همچنين اين رفقا در دفاع از بهنام ابراهيم زاده، تراكت هاي را با توضيح «بهنام ابراهيم زاده، فعل کارگری زنداني، در اعتصاب است» و شعار هاي «زنданی سیاسی آزاد باید گردد؛ کارگران ایران تنها نیستند!» در نقاط مختلف و به خصوص در اتوبوس هاي خط جنوب شهر، توزيع و نصب کردند.

این آغاز کار رفقاء فعال احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی کارگری در این زمینه نبوده و بقیه پایان آن نیز نخواهد بود، اما چنین فعالیت هایی تنها زمانی بُرد و انعکاس و تأثیر لازم را بر جای خواهد گذاشت که توسط سایر فعالین انقلابی، در هر سطحی، اعم از دانشجویی و زنان و کارگری و ... به فعالیت روزمره آن ها تبدیل شود.



با آرزوی آزادی کارگران زندانی و به امید گسترش هسته های مخفی تبلیغات کارگری سوسیالیستی.

۱ شهریور ۱۳۹۳

که باید به حول آن تبلیغات صورت گیرد-مانند خبر اعتصابات مهم و تلاش برای اطلاع رسانی در این خصوص به سایر حوزه های کارگری جهت جلب حمایت کارگری-نهیه و تبلیغ کنند.



این اقدام انقلابی علاوه بر تأمین نیازهای ضروری جنبشی که به آن متعلق هستیم، سطحی از اعتماد به نفس و احساس مفید و مؤثر بودن به خود فعالین این هسته ها انتقال می دهد که به این ترتیب اولاً رابطه منطقی حمایت های معنوی و نظری از جنبش انقلابی با عمل انقلابی برقرار خواهد گشت و ثانیاً چنین فعالیت های عملی کمک مؤثری برای دوری از انفعال و پرهیز از شکل گیری تمایلات روشنفکری بی ربط به جنبش انقلابی خواهد بود.



بهنام ابراهیم زاده را تهدید به انتقال به سلول انفرادی کردند!

بازگشت به فهرست

شبکه همبستگی کارگری

بهنام ابراهیم زاده از روز ۸ اوت سال جاری، یعنی از زمان انتقال به زندان رجایی شهر کرج، در اعتصاب غذا بوده است. سه شنبه شب، ۲۶ اوت، او به دلیل و خامت اوضاع سلامتی اش به بهداری زندان رجایی شهر منتقل شد. در داخل بهداری، مقامات زندانی او را تهدید کردند که در صورت عدم اتمام اعتصاب غذا، به سلول انفرادی منتقل خواهد شد.

بهنام با وجود این تهدیدها اعلام کرد که اگر مطالبات او تا روز ۱ سپتامبر محقق نگردد، او دست به اعتصاب غذای خشک خواهد زد.

شبکه همبستگی کارگری، بازداشت فعالین کارگری مانند بهنام ابراهیم زاده به دست رژیم ایران را محکوم می کند و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه فعالین کارگری و کارگران زندانی می باشد.

۲۸ اوت ۱۴۰۳

<http://iwsn.org/2014/08/28/behnam/>

متن گزارش فوق، در وب سایت «انجمان همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه نیز درج گردیده است.

http://en.uidder.org/behnam_ebrahimzadeh_threatened_with_solitary_confinement.htm

پیام همبستگی با کارگران معدن بافق در ایران

بازگشت به فهرست



برادران و خواهران عزیز،

مبارزه مصممانه چندین ماهه شما علیه خصوصی سازی معدن، حقوق پایین و شرایط کاری دشوار، نه فقط مبارزه شما، بلکه بخشی از مبارزه مشترک کارگران از هر ملت و از هر صنعتی می باشد. ما به عنوان کارگرانی از ترکیه، از نزدیک شاهد پیامدهای تلخ خصوصی سازی معدن هستیم. طی ماه های اخیر، بالغ بر ۳۰ کارگر در «سوما»، غرب ترکیه، به دلیل حرص و و لع سیری ناپذیری کارفرمایان برای سود، قربانی فقدان تمهدات ایمنی در معادن مشمول خصوصی سازی گردیدند. و به دلیل همین و لع است که کارگران محکوم به دستمزدهای پایین، شراط کاری وحشتناک، نامنی اجتماعی، اتحادیه زدایی و قراردادهای فرعی می شوند. تنها از طریق مبارزه است که می توانیم سد راه تمامی این اقدامات شویم. اگرچه کارفرمایان و دولت آن ها تلاش می کنند تا با اعمال فشارها و بازداشت ها، کارگران مبارز را ار عاب کنند، اما نشان داده اند که از ضربه زدن به عزم و اراده طبقه کارگر ناتوان هستند. ما، ضمن احساسات خالصانه خود، به مقاومت ارزشمند شما ارج می نهیم و برای شما آرزوی پیروزی در مبارزه را داریم.

مبارزه شما، مبارزه ماست!

زنده باید وحدت بین المللی مبارزه طبقه کارگر!

انجمان همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)

۳۰ اوت ۱۴۰۳

اسرائیل قادر به انجام چنین کاری است، چرا که معتقدترین پایگاه امپریالیزم در منطقه محسوب می شود. اسرائیل، «ایینه تمام نمای» یک دولت بورژوازی میلیتاریست است که می تواند «کثافت کاری» های امپریالیست های دمکرات امریکایی و اروپایی را انجام دهد. به همین دلیل است که امپریالیست های امریکا پس از صدور چند کلمه در محکومیت این وقایع، به حمایت از ارتش اسرائیل با ارسال گلوله های توپ ادامه دادند.

شلیک بیش از ۳۰۰۰ راکت عمل ناکارامد و شعار های آتشین حماس درباره «مقاومت»، احساس همدردی شدیدی نسبت به این سازمان به وجود آورده است. اما چرا حماس تلاش می کند که این مقاومت را مصادره کند؟ چرا دست به ایجاد واحدهای نظامی مردمی یا کارگری نزد است؟ برای انجام این کار، حماس هم سال ها فرصت در اختیار داشته و هم به منابع مالی و تسليحاتی دسترسی داشته است. چرا اکنون تمام آن چه که جوانان غزه برای نبرد علیه سربازان مهاجم دارند، تنها همان قلوه سنگ هایی است که از بمباران خانه هایشان به دست اسرائیلی ها بر جای مانده؟

دولت کوچک حماس می داند که مسلح کردن توده های فلسطینی، به سقوط فوری خوش منجر خواهد شد! حماس سال ها توده های فلسطینی را سرکوب کرده است. حماس ایده های ارتجاعی و بنیادگرایانه را اشاعه کرده است؛ تمامی جنبش های متفرقی یا فعالیت های مستقل کارگران، دانشجویان، زنان و سایر اقسام جامعه را سرکوب کرده است.

کارگران و محرومین منطقه طبیعتاً یک احساس همدردی با توده های تحت ستم فلسطینی دارند؛ توده هایی که بیش از ۶۰ سال است از حق ملی و سایر حقوق خود محروم شده اند، چه مسلمان و چه عرب. به موازات این همدردی مثبت، ما شاهد «همدردی» منفی و اعمال نفوذ دولت های ارتجاعی نظیر رژیم ایران، عربستان سعودی، مصر، قطر، ترکیه و غیره بوده ایم. این دولت ها در مسئله فلسطین دخالت می کنند، اما نه از آن جهت که

بیانیه پیرامون سومین جنگ غزه

[بازگشت به فهرست](#)



گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

Iranian Revolutionary Marxists' Tendency



گرایش مارکسیست های انقلابی ایران و مارکسیست توتوم (ترکیه)

سومین تهاجم نظامی به غزه از زمان عقب نشینی سال ۲۰۰۵، یکی از وحشیانه ترین و مرگبارترین تهاجمات بوده است. در کم تر از یک ماه، شمار کشته شدگان به تقریباً ۲۰۰۰ و تعداد مجروحین به حدود ۱۰ هزار تن صعود کرده است. با درنظر داشتن اندازه و تراکم جمعیت غزه، بخش اعظم تلفات، شامل شهروندان غیرنظمی و به ویژه کودکان بوده است.

ماشین نظامی صهیونیستی، به بهانه ایجاد «امنیت» برای شهروندان خود، به توحش پس از توحش بدون هرگونه مجازات دست زده است. دولت صهیونیستی با وجود نقض فهرست بلندبالایی از قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد در طول چند دهه گشته، در بمباران اهداف غیرنظمی از زمین و هوا و دریا، لحظه ای درنگ نکرده است. ارتش اسرائیل ظرف یک هفته، مدارس «آزانس کار و امداد ۲۷/۲۷/۲۷» را برای آوارگان فلسطینی در خاور نزدیک را که برای پناه دادن به خانواده های آواره مورد استفاده قرار می گرفت، مورد هدف قرار داد! و همچنان به بمباران و به توب بستن بیمارستان ها، خانه ها، مساجد، و ساختمان های دولتی ادامه می دهد.

معرفی سازمان «نگرش مارکسیستی» در ترکیه



بازگشت به فهرست

ریشه های کمونیست های انترناسیونالیستی که جنبش «مارکسیست توتوم» را در ترکیه خلق کردند، به جنبش انقلابی بازمی گردد که از دهه ۱۹۶۰ در درون طبقه کارگر پا گرفت. کمونیست های انترناسیونالیست ترکیه که ده ها سال مشغول فعالیت در درون طبقه کارگر بوده اند، شرح فعالیت هایشان را از سال ۲۰۰۱ در «وب سایت» خود (www.marksist.com) و از سال ۲۰۰۵ در «ماهنشاپ خود» (مارکسیست توتوم) منتشر می کرده اند. پس از کوچتای فاشیستی نظامی ۱۹۸۰ در ترکیه، رفاقت کمونیست انترناسیونالیست، فرایند عمیق به چالش کشیدن جنبش رسمی کمونیستی مدافع خط شوروی و استالینیزم به طور کلی را آغاز کردند. در این فرایند، آن ها از «حزب کمونیست ترکیه» (TKP) برش کردند و آغاز به ساخت یک سازمان مستقل بر پایه مارکسیزم انقلابی نمودند. «مارکسیست توتوم» اعلام می دارد که سرمایه داری فاقد توان اصلاح است و باید با مبارزه انقلابی طبقه کارگر سرنگون شود. این سازمان اعلام می دارد که دولت کارگری پس از این انقلاب، تجلی دمکراسی مستقیم بر پایه شوراهای کارگری است. برای «مارکسیست توتوم»، آن چه که در اتحاد جماهیر شوروی و افمار آن سقوط کرد، نه سوسیالیزم بود و نه دولت کارگری. این رژیم ها در اساس، رژیم های بوروکراتیک استبدادی بودند. «مارکسیست توتوم» باور دارد که انقلاب چنان چه در یک کشور محصور و منزوی شود، نمی تواند به حیات خود ادامه دهد و ساختن سوسیالیزم نمی تواند در یک کشور صورت پذیرد. بنا به ضرورت ذاتی مبارزه انترناسیونالیستی طبقه کارگر، این سازمان از مبارزات به حق مل تحقیق می نماید.

نگران زجر و فلاکت مردم فلسطین هستند، بلکه به دلیل منافع بورژوازی خود. این حقیقت که آن ها از سازمان های مختلف فلسطینی بنا به محاسبات خود حمایت می کنند، مانع و سدّی عظیمی در برابر ایجاد وحدت کارگران در سرتاسر تقسیم بندی های ملی، قومی، مذهبی و فرقه ای ایجاد می کنند.

تنها راه حقیقی به سوی مبارزه علیه مهاجمین اسرائیلی و ستمگران حماس (و همین طور سازمان آزادی بخش فلسطین و الفتح) و اربابان منطقه ای و بین المللی آن ها، مسلح کردن توده ها و حرکت به سوی ایجاد یک صفت مسلسل مستقل از کارگران عرب، یهودی، کرد، ترک، ایرانی و ... است. البته تردیدی نیست که چنین چیزی یک هدف بلندمدت است؛ اما هیچ راه میان بُری برای سرنگونی سرمایه داری و آغاز به ساخت جامعه ای سوسیالیستی وجود ندارد.

پیش به سوی یک جبهه بین المللی از تمامی کارگران و توده های تحت ستم برای سوسیالیزم!

مارکسیست توتوم (نگرش مارکسیستی)

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۲۰۱۴ اوت



معرفی سازمان «نگرش مارکسیستی» در ترکیه

بازگشت به [فهرست](#)

در این قسمت به منظور معرفی سازمان «نگرش مارکسیستی» (Marksist Tutum) در ترکیه، متن پلاکتمن آن ها به طور کامل به فارسی ترجمه شده است؛ در آینده مطالب بیشتری در مورد تاریخچه مبارزاتی این سازمان در نشریه منعکس خواهد شد.

پلتفرم ما

سرمایه داری، بشریت را به تحمل جهنمی که خود ساخته است وامی دارد. سلطه مشتی سرمایه دار، میلیاردها نفر از مردم سراسر جهان را با گرسنگی، فقر و محرومیت، بیکاری، نابرابری ها و بیعدالتی های غیرقابل باور، جنگ های خونین، سرکوب، ستم و شکنجه، انحطاط بیپایان و بیگانگی رو به رو ساخته است. چنانچه این روند متوقف نشود، سرنوشتی که انتظار بشر را می کشد، برابریتی بیمانند خواهد بود.

این تصویر سیاه و دردنگا در شرایطی وجود دارد که ابزارها و شرایط ایجاد بهشت روی زمین، کاملاً در دسترس بشریت قرار دارد. دستاوردهای تاریخساز علم و تکنولوژی، به جای رهایی بشر، برداشتی را برای او به ارمغان می آورد. زنجیرهای مالکیت خصوصی و دولت-ملت بر پای توسعه ابزار تولید، دیگر غیرقابل تحمل شده است. این شرایط به آن معناست که تنها یک راه پیش روی بشریت قرار دارد: سوسیالیسم یا برابریت!

تنها نیرویی که می تواند بشریت را از این باتلاق نجات دهد و به سوی سوسیالیسم رهنماین سازد، طبقه کارگریست که گفته می شود "رو به نابودی و

در خاورمیانه، از حق تعیین سرنوشت مردم کرد و فلسطینی دفاع می کند. «مارکسیست توتوم» اعلام می کند که رویکرد صحیح نسبت به جنگ های امپریالیستی، ایجاد یک جبهه کارگری، مستقل از تمامی اردوگاه های بورژوازی، است. مبارزه ضد امپریالیستی نمی تواند جدا از مبارزه ضد سرمایه داری باشد و این وظیفه اساسی کمونیست های انترناسیونالیست است که توده های کارگر را در مسیر انقلاب پرولتاری بسیج نمایند. «مارکسیست توتوم» مدافعان آن است که مبارزه انقلابی طبقه کارگر ماهیاتاً یک مبارزه انترناسیونالیستی است و کمونیست های انترناسیونالیست خواهان یک انقلاب جهانی هستند. «مارکسیست توتوم» تأکید دارد که حزب طبقه کارگر با هدف انقلاب جهانی، نمی تواند محدود به چارچوب های ملی باشد و باید بنا به هدف خود خواهان ایجاد یک حزب جهانی نیز باشد.

پرولتاریای آن‌ها هنوز قادر به ایفای نقشی مستقل نیستند صرف نظر شود، هدف "قدرت کارگری" کاملاً امکان‌پذیر است و باید مورد دفاع قرار گیرد. این ایده که باید مراحل مختلفی تا پیش از دستیابی به این هدف لحظه گردد، ایده ایست که باید طرد شود.

* انقلاب پرولتری، انقلابی مداوم است. برای پیشرفت انقلاب پرولتری جهانی و حفظ حیات قدرت کارگری، به پیروزی‌هایی مداوم و متواالی- اساساً در کشورهای پیشرفته سرمایه داری- نیاز است. مادام که سرمایه داری در مراکز اصلی حیات خود سرنگون نشود، این سیستم به طور قطعی شکست داده نخواهد شد.

* دولت کارگری، دولتی عاری از بوروکراسی، یعنی دارای خودسازماندهی کارگران در یک دموکراسی مستقیم است. قدرت سیاسی چنان‌چه بر پایه دموکراسی مستقیم کارگران سازمان یافته در شوراهای قرار نداشته باشد و حاکمیت عملی آن‌ها را منعکس نکند، هرچه هست نمی‌تواند یک دولت کارگری واقعی باشد.

* اگر انقلاب پرولتری برای مدتی طولانی در یک کشور ایزوله شود، سرنگونی قدرت کارگری و اضمحلال دوره گذار، اجتناب ناپذیر خواهد بود.

* امپریالیسم، به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری، عبارتست از سلطه سرمایه مالی در سراسر جهان. جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون) که به عنوان یک مرحله جدید یا متفاوت از سرمایه داری تصویر می‌شود، در حقیقت هیچ چیز نیست به جز امپریالیسم، یعنی سیستم جهانی استثمار.

* استفاده از مفاهیم مستعمره، نیمه مستعمره و یا نومستعمره برای کشورهایی که درگذشته به استقلال سیاسی خود دست یافته و به عبارت دیگر دولت‌ملت‌های بورژوازی خود را بنا کرده‌اند، و در زمرة کشورهای کمتر توسعه یافته سرمایه داری به شمار می‌روند، مطلقاً نادرست است.

اض محلال" است. اما حقیقت، سرسخت‌تر از این صحبت‌هاست! به جای ناپذید شدن طبقه کارگر، ما شاهد رشد، توسعه و تقویت عینی این طبقه بوده ایم. امروز طبقه کارگر بخش اعظم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد. در واقع، تغییر در ترکیب و وسعت طبقه کارگر نه فقط امروز، بلکه حتی از بدو پیدایش این طبقه در حال رخ دادن بوده و هست. حقیقت آنست که میلیاردها نفر از مردمی که برای امرار معاش نیروی کار خود را در ازای دریافت دستمزد می‌فروشنند، یعنی طبقه کارگر، همچنان چیزی به جز زنجیرهای خود برای از دست دادن ندارند؛ اما آن‌ها جهانی را فتح کردن دارند!

* رهایی نوع بشر، در گروی سوسیالیسم است؛ شرایط عینی برای سازماندهی سوسیالیسم در مقیاسی جهانی، هم‌اکنون موجود و آمده است. پرولتاریا تنها طبقه حقیقتی انقلابی است که از توانایی و پتانسیل لازم برای پایان بخشیدن به سرمایه داری، سیستمی که بشریت را به ورطه نابودی می‌کشاند، برخوردار است.

* سوسیالیسم، جامعه‌ای عاری از طبقه و دولت است که نه در مقیاس محلی یا ملی، که در مقیاسی جهانی می‌تواند بنا شود. تجربه تاریخی اثبات می‌کند که تئوری به‌اصطلاح "سوسیالیسم در یک کشور"- ایده ای از که طرف استالینیسم، تحمل و عمل در قالب "سوسیالیسم ملی" ظاهر شد- یک اتوپیای ارتجاعی بیش نبوده است.

* ضد انقلابی که از بطن اقدامات بوروکراسی تحت رهبری استالین سر بیرون آورد، قدرت کارگری را که به واسطه انقلاب اکثر ساخته شده بود، سرنگون کرد و منجر به استقرار یک رژیم بوروکراتیک مستبد گردید.

* آن چه که در شوروی یا موارد مشابه آن دچار سقوط شد، نه سوسیالیسم یا دولت کارگری، بلکه رژیم‌های بوروکراتیک مستبد بوده است.

* سرمایه داری نمی‌تواند از طریق رفرم، اصلاح شود و به جامعه سوسیالیستی تبدیل گردد. اگر از کشورهایی که به طرز استثنایی عقب‌مانده هستند و در نتیجه

* اگر محتوای انترناسیونالیستی و انقلابی مبارزه پرولتاریا برای رهایی به درستی درک نشود، و مبارزه ای به هنگام نیز در سطح جهانی صورت نگیرد، در آن صورت مبارزات انقلابی به سطح ملی، محدود و نهایتاً بی ثمر می شود. به بیان دیگر، مبارزه جهانی پرولتاریا بدون یک "بین الملل" متصور نیست.

پلتفرم ما

هدف طبقه کارگر، دستیابی به جامعه ای بی طبقه است

۱. سوسیالیسم هدفی ملی نیست، بلکه تنها در سطحی بین المللی قابل تحقق است. به همین ترتیب، این پرسش که آیا پیششرط های مادی برای ساختمان سوسیالیسم مهیا است یا خیر، در سطح بین المللی- و نه ملی- می تواند پاسخ داده شود. چرا که سرمایه داری برخلاف سایر شیوه های تولید پیشاسرماهی داری به سطح ملی یا محلی محدود نمی شود و بر عکس، در سراسر جهان گسترش یافته و قادر به ایجاد سیستمی جهانی بوده است. در این چارچوب، آن چه تاریخ های مجازی بشری را به یک تاریخ جهانی مبدل کرده، خود سرمایه داریست. به همین جهت، سوسیالیسم تنها زمانی می تواند محتوای حقیقی اش را به دست آورد و خود را به حق سیستمی تاریخاً برتر نسبت به سرمایه داری معرفی کند که در مقیاس جهانی سازمان یافته باشد. تئوری به اصطلاح "سوسیالیسم در یک کشور" که از سوی استالینیسم تحمیل شد و خود را عملاً در قالب "سوسیالیسم ملی" متجلی ساخت، یک انحراف آشکار و ریشه ای از مارکسیسم و یک اتوپیای ارتگاعی است که در تعارض با منافع تاریخی طبقه کارگر قرار دارد.

۲. جامعه کمونیستی، در فاز های نخستین و بالاتر، یک جامعه بی طبقه و فاقد دولت است. سوسیالیسم، به عنوان فاز نخست جامعه کمونیستی، دوره ای خواهد بود که در آن مالکیت خصوصی، طبقات، دولت و تولید کالایی

* شعار ضدیت با امپریالیسم، بدون ضدیت با سرمایه داری، چیزی جز یاوه های گرایشات بورژوازی و خرد بورژوازی مدافع ناسیونالیسم نیست.

* جنگ های کشور های امپریالیستی با هدف تقسیم حوزه های نفوذ خود، جنگ هایی ظالمانه و ناروا هستند. موضع صحیح در قبال چنین جنگ هایی، نه دفاع از جنگ بورژوازی "خودی" در مقابل بورژوازی "دیگر" کشورها و برپا کردن جنگی "ملی" در یک جبهه متحده با بورژوازی خودی، بلکه بسیج توده های زحمتکش در صفوف انقلاب پرولتاری است.

* جنگ های رهایی بخش ملی که برپایه مبارزه برای استقلال ملی مل لحت ستم صورت می گیرد، جنگ هایی عادلانه هستند که تحت حمایت پرولتاریا قرار دارند. حق تعیین سرنوشت مل لحت ستم، در اساس، حق برپایی یک دولت مستقل است.

* طبقه کارگر، مخالف اشکال مختلف نابرابری و ستم اجتماعی است. برنامه انقلابی طبقه کارگر، مدافع حقوق افراد تحت ستم جنسی است و به مبارزه علیه نابودی محیط زیست به دست سرمایه داری ادامه می دهد. انقلاب پرولتاری تنها وسیله حل تمامی این مشکلات است.

* در نظام سرمایه داری، اتحادیه های کارگری مهم ترین سازمان های توده ای طبقه کارگر به شمار می آیند. بازگرداندن اتحادیه ها به سطح سازمان های توده ای مبارز، نه با ترک کردن این اتحادیه ها به بهانه مشکلات موجود، بلکه با ورود به عرصه مبارزه برای حل این مسائل و مشکلات و بدون تسليم شدن در مقابل فشار این مشکلات، محقق می شود.

* رهایی طبقه کارگر تنها می تواند وظیفه خود طبقه کارگر باشد. اما برای دستیابی به سازمان سیاسی انقلابی این طبقه، به یک سازمان پیشناز مسلح به تئوری مارکسیستی، همراه با تلاش های خستگی ناپذیر برای رسیدن به این هدف در درون جنبش طبقه کارگر، نیاز است.

کند و وقوع انقلابات کشورهای مختلف در آن جرقه های انقلاب در سایر کشورها را روشن می سازد. وقتی میان انقلاب هایی که در کشورهای مختلف به وقوع پیوسته است یک خلاً زمانی بلندمدت ایجاد می شود، در آن صورت قدرت کارگری ایزوله شده نمی تواند سال های زیادی دوام بیاورد. بنابراین با وجود آن که طبقه کارگر قادرست تا قدرت را در یک کشور واحد کسب کند، ولی وظيفة اصلی آن باید آماده ساختن نیروهای انقلابی و انترناسیونالیست طبقه کارگر برای یک پیشرفت و چشم نوین و دیرپایی باشد.

۶. برای پیشرفت انقلاب جهانی پرولتاری و دوام قدرت کارگری، به پیروزی های پی در پی و متوالی، به ویژه در کشورهای سرمایه داری پیشرفت، نیاز است. مadam که سرمایه داری در مراکز اصلی حیات خود سرنگون نشود، این سیستم به طور قطعی شکست داده خواهد شد. با وجود این که احتمال بروز انقلابها در کشورهای کمتر توسعه یافته به علت شدت بالای تناقضات و امکان محدود توزان [اقوا] بین نیروهای متناخص جامعه] بالاتر است، ولی فاکتور تعیین کننده در این بین همچنان کسب قدرت در کشورهای توسعه یافته بوده و این موضوع عیست که تجربه انقلاب اکثر مؤید آن است. بنابراین، مبالغه نمودن در مرور اهمیت انقلابها و جنبش های انقلابی در کشورهای کمتر توسعه یافته، و ایجاد جو عمومی عدم اطمینان و به نوعی تحقیر نسبت به توان انقلابی پرولتاریای کشورهای توسعه یافته، برای مبارزة بین المللی طبقه کارگر مضر واقع می شود.

دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم: دوره دیکتاتوری پرولتاریا

۷. برای دستیابی به هدف طبقه کارگر - یعنی جامعه ای بی طبقه و عاری از وجود دولت (کمونیسم) و به عبارتی، سرنگونی کامل سرمایه داری- به یک دوره گذار نیاز است. این بزرگترین دگرگونی اجتماعی که تاریخ بشر شاهد آن خواهد بود، نمی تواند کار یک لحظه یا یک روز باشد؛ بلکه برعکس یک دوره تاریخی کامل را می

وجود ندارند. همچنین در این دوره، تولیدکنندگان آزاد به طور مستقیم تصمیمگیری می کنند و این تصمیمات را در تمامی حوزه های تولید و زندگی اجتماعی اجرا و تکمیل می نمایند. فاز بالاتر جامعه کمونیستی زمانی محقق خواهد شد که بتوان میزان وفور [ثروت های اجتماعی] را در قالب عبارت "از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش" بیان کرد.

انقلاب جهانی پرولتاریا

۳. با این حال، دستیابی به یک چنین جامعه ای هرگز از خلال تکامل جامعه سرمایه داری صورت نخواهد پذیرفت. رهایی بشریت از استثمار و ستم جامعه طبقاتی؛ توانایی جامعه برای کنترل خود؛ نجات طبیعت از نابودی به دست سرمایه داری و غلبه کردن بر طبیعت به طور همگام و مناسب با منافع بلندمدت بشریت؛ همگی تنها از طریق انقلاب جهانی سوسیالیستی میسر خواهد شد. باز کردن این مسیر آزادی جهانی، وظیفه ایست تاریخی که بر دوش پرولتاریا قرار دارد. چرا که پرولتاریا تنها طبقه حقیقتاً انقلابیست که توانایی و پتانسیل پایان دادن به سیستم سرمایه داری را دارد.

۴. سرمایه داری یک نظام ارگانیک جهانی برپایه تقسیم کار بین المللی است. ضربه ای که سرمایه داری را به شکل قطعی و غیرقابل بازگشت سرنگون خواهد کرد، نه امری خاص یا منطقه ای، بلکه امری جهانی و عام می تواند باشد. انقلاب طبقه کارگر، انقلابی جهانیست. و از آن جا که حاکمیت طبقه کارگر در قالب قدرت شورایی- قدرتی که از خلال کنش تاریخی این طبقه حاصل می گردد- مجسم می شود، استقرار قدرت کارگری در مقیاس بین المللی تنها می تواند در فرماسیون "جمهوری شورایی جهانی" تجسم پیدا کند.

۵. از آن جا که نظام سرمایه داری جهانی، حاصل جمع عددی کشورهای سرمایه داری نیست، انقلاب جهانی پرولتاری نیز مجموع عددی انقلابات در هریک از کشورها نیست. انقلاب جهانی، یک پروسه ارگانیک و مرکب است که از طریق انفجارهای متوالی پیشرفت می

بیان دیگر، تصور این که دوره گذار می تواند به وسیله قدرت کارگری ایزوله در تعدادی از کشورهای مجزا به فرجام خود برسد، مشابه اینست که بگوییم امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور وجود دارد.

۱۰. دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل سیاسی دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم بوده و به معنای پرولتاریای سازمان یافته در قالب یک طبقه حاکمه است. بنابراین، تحت دیکتاتوری اکثریت ستمدیده، که برای نخستین بار در طول تاریخ بر اقلیت استثمارگر اعمال می شود، دولت مفهوم کلاسیک خود را از دست می دهد. دولت کارگری، یک "شبه دولت"^۴ و در واقع بیانگر گذار از دولت به سوی محو دولت است. در شرایط خودفرمانی^۵ طبقه کارگر، تقییک میان تولیدکننده و حاکم^۶ نیز پایان می پذیرد.

۱۱. وقتی طبقه کارگر قدرت سیاسی را به چنگ می آورد، با قراردادن مالکیت ابزار تولید در دست شبهدولت خود، الغای [شیوه تولید] سرمایه داری را آغاز می کند. با این کار، او مسیر حذف تمامی ساختارهای طبقاتی، منجمله خودش، و تمامی تمایزات و تخاصمات طبقاتی را هموار کرده است. بنابراین ناقوس مرگ "دولت"، که در اصل در نتیجه تقسیم جامعه به طبقات پا به عرصه حیات نهاده بود، به صدا درمی آید.

۱۲. هنگامی که پرولتاریای یک کشور به قدرت می رسد، وظیفه دارد تا دگرگونی های اجتماعی را به سوی این اهداف آغاز کند. اما نابودی سرمایه داری نه در مقیاس ملی، بلکه در سطح بین المللی می تواند انجام پذیرد. بنابراین محدود ساختن اهداف انقلابی به سطح ملی، برای انقلاب مهلک خواهد بود. چرا که دولت کارگری قادر نیست تا در چارچوب مرزهای یک کشور واحد دوام بیاورد و ناگزیر راه اضمحلال را طی می

طلبد که در آن طبقات مالک قدیمی در هم شکسته شوند؛ تمامی چرک و کثافتی که جامعه طبقاتی با آن بشر را آلوده کرده است، محو شود؛ تمامی اشکال تبعیض (اعم از ملی، نژادی، مذهبی و غیره) همراه با طبقات ریشه کن گردد. یک چنین دوره گذاری از جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه، از دولت به سوی محو دولت، تنها می تواند تحت حاکمیت سیاسی مستقیم پرولتاریا صورت گیرد. به همین خاطر مارکسیسم، برخلاف آنارشیسم، تأکید دارد که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا برای این دوره ضروری است.

۸. دوره گذار، یک دوره دگرگونی انقلابی است که بین استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر و نخستین فاز جامعه بی طبقه و بدون دولت یعنی سوسیالیسم، قرار می گیرد. دیکتاتوری پرولتاریا، شرط لازم^۷ و ابزار بنیادی این دوره گذار است. این دوره، یک جنبش تاریخی پویا از گذشته به آینده است که در آن واحد، برخی عناصر جامعه طبقاتی گذشته و جامعه بی طبقه آینده را دربر می گیرد. بنابراین، دوره گذار را تنها می توان با رجوع به گذشته و آینده تعریف کرد. اقتصاد دوران گذار باید برپایه برنامه ریزی مرکزی باشد به گونه ای که تقاضا، طرح های پیشنهادی و مشارکت پرولتاریای سازمان یافته در شوراهای را منعکس کند. تنها به این شکل است که تولید می تواند به پروسه ای مبدّل شود که در آن ارزش های مصرفی برای رفع نیازها و حوايج اجتماعي ايجاد می شود.

۹. از آن جه که سرمایه داری سیستمی جهانیست، دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم و دگرگونی های اجتماعی همراه آن، تنها در مقیاس جهانی می تواند معنا و مقصد واقعی خود را پیدا کند. دوره گذار را نمی توان مستقل از مسیر انقلاب جهانی متصور شد؛ این دوره، فقط در مقیاس جهانی تکمیل خواهد شد. اگر این دوره برای مدتی طولانی به تنها یک کشور واحد محدود شود، در آن صورت انقلاب و دوره گذار متوقف خواهد شد. به

⁴ Semi-state

⁵ Self-rule

⁶ Ruler

³ sine qua non

اکثریت جامعه ای مبتنی بر استثمار طبقاتی نشأت می گیرد. دولت در جامعه سرمایه داری از ابزارهای بوروکراتیک تشکیل شده و بر بنیان یک بوروکراسی عریض، پیچیده و پرهزینه استوار است. ولی تحت قدرت کارگری که عبارتست از تشکیل یک شبدهولت از همان بدایت امر، سازماندهی و اداره امور عمومی باید از اساس و به طور رادیکال متفاوت باشد. مهمترین مشخصه این تغییر تاریخی آنست که دولت کارگری، یک دولت عاری از بوروکراسی است: یعنی سازمان و تشکیلات خود طبقه کارگر به مثابه دموکراسی مستقیم. دولتی که بر پایه دموکراسی مستقیم کارگران سازمان یافته در قالب شوراهای سوویت ها نباشد، و نقش واقعی آنان را بیان نکند، یک دولت کارگری واقعی نمی تواند باشد، حال هرچه می خواهد خود را بنامد. دموکراسی کارگری، شرط لازم دولت کارگری است.

۱۷. این حقیقت که دولت بورژوازی بر پایه بوروکراسی متخصص در اداره امور دولتی- یعنی ابزار بوروکراتیک- قرار دارد، جایگاه او را به عنوان طبقه مسلط و حاکم تغییر نمی دهد. اما هنگامی که ابزار تولید به دنبال انقلاب کارگری ملی می شود، وضعیت به لحاظ کیفی متفاوت است. چرا که توقّق و برتری اقتصادی و سیاسی پرولتاریا را نمی توان از یک دیگر جدا ساخت. اما اگر بنیان اقتصادی و سیاسی قدرت کارگران انقلابی به اندازه کافی قوی نباشد، بوروکراسی عملاً در دولت پدیدار می شود و در چنین حالتی، مالکیت به دولت و دولت به بوروکراسی تعلق خواهد گرفت. در این حالت، پرولتاریایی که به وسیله بوروکراسی از قدرت سیاسی خلع ید شده است، پس از این، حق خود را نسبت به در اختیار داشتن مالکیت دولتی نیز از دست خواهد داد (زیرا پرولتاریا، برخلاف بورژوازی، یک طبقه مبتنی بر مالکیت خصوصی نیست) و این بدان معناست که پرولتاریا تفوق اقتصادی خود را از دست می دهد. بنابراین بوروکراسی با قبضه کردن حق در اختیار داشتن مالکیت دولتی، به لحاظ اقتصادی نیز در موضع مسلط قرار خواهد گرفت و بنابراین قادر خواهد بود تا مدیریت

کند، مگر آن که در سطح جهان گسترش پیدا کند. بنابراین، منافع تاریخی و تنها تضمین پیروزی قدرت پرولتاری، در گروی ایجاد انقلاب جهانی است.

۱۳. در دوره دیکتاتوری پرولتاریا، پرولتاریا هنوز به یک نیروی سیاسی هدایت کننده، یعنی نیروی پیشناز خود، به مثابه جزء ارگانیک طبقه که در قالب یک حزب سازمان یافته است، نیاز خواهد داشت. چرا که بدون رهبری حزب، نهایتاً عملکرد مخرب آن دسته از سازمانهای شورایی که در دست جریانات سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارد، اجتناب ناپذیر خواهد شد. با این حال، حزب ابزار قدرت نیست و حاکمیت شورایی نمی تواند- و نباید- به حاکمیت حزبی تقلیل پیدا کند. تلقی کردن حاکمیت شورایی به عنوان دیکتاتوری تک حزبی، به آن معناست که هیچ چیز از عملکرد و ضرورت تاریخی شوراهای فهمیده نشده است.

۱۴. از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی، حتی "دولت" کارگری هم فی نفسه یک هدف غایی نیست، بلکه صرفاً وسیله ایست ضروری برای دستیابی به مقاصد نهایی. بنابراین قطعاً لازم است که وسیله و هدف را به درستی بشناسیم و در مقابل رویکردهایی که مارکسیسم را با مبدل کردن به عبادتگر "دولت" یا "دیکتاتوری" به سطحی عوامانه و پست تقلیل می دهن، بایستیم. معادل دانستن سوسیالیسم با دیکتاتوری پرولتاریا و معرفی آن به عنوان جامعه ای برخوردار از دولت، تحریفی آشکار است که از سوی استالینیسم صورت گرفته.

دولت کارگری با بوروکراسی ناممکن است!

۱۵. در دولت کارگری، تکیهگاه اصلی بوروکراسی از میان می رود، اداره امور عمومی تسهیل و کم هزینه می شود. مقصود مارکسیسم از "براندازی بوروکراسی" و "دولت عاری از بوروکراسی"، نه محظوظ فوری نیاز به مقامات و متخصصین، بلکه پایان بخشیدن به سازماندهی بوروکراتیک امور عمومی است.

۱۶. در حقیقت بوروکراسی از تسلط یک اقلیت بر

مارکسیسم به سوسياليسم خرد بورژوايی بر سر اين مسئله، باید همواره زنده نگاه داشته شود.

اتحاد جماهير شوروی و رژیم های بوروکراتیک

۲۱. پس از انزواي دولت کارگری در روسیه، به عنوان يک کشور دهقانی عقبمانده به لحاظ اقتصادی و فرهنگی، این دولت در نتیجه ضدآنقلابی که از مراحل مختلفی عبور کرده و به دست بوروکراسی تحت رهبری استالین پرورش یافته بود، سرنگون گشت. مراحل مهم این پروسه به شرح زیر است:

پروسه انحطاط بوروکراتیک (۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴)؛ پروسه ضد انقلاب بوروکراتیک (۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸)؛ و پروسه تثبیت دیکتاتوری بوروکراتیک و استبدادی (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶).

۲۲. بوروکراسی شوروی، پس از تسلط یاقتن بر صفوں حزب و دولت، به طبقه ای رو به گسترش بدل شد و از يک کاست^۸ بوروکراتیک فراتر رفت. بوروکراسی شوروی، با داشتن حق مالکیت جمعی ابزارهای ملی شده تولید، با اتكای بر این پایه مادی، تا سطح تبدیل به يک طبقه حاکمه پیش رفت.

۲۳. در شرایطی که قدرت سیاسی از کارگران ربوده شده، موقعیت این طبقه به عنوان ادارمکننده تولید به اتمام رسیده، و رژیم زحمتکشان بر پایه سیستم برنامه ریزی دستوری بوروکراتیک دولت و نه اراده آزاد کارگران قرار گرفته است، صحبت کردن از تداوم دستاوردهای تاریخی پرولتاریای شوروی ناممکن است.

۲۴. این حقیقت که ایده "سوسيالیسم ملی" در مهد انقلاب اکابر به قدرت رسید، هم سرنوشت دولت هایی را تعیین کرد که در حوزه نفوذ شوروی و به دنبال جنگ جهانی دوم شکل گرفتند و هم انقلاب هایی را که بر پایه مبارزات رهایی بخش ملی توسعه یافتد. تمامی این ها،

کل تولید را نیز در دست بگیرد.

مالکیت دولتی و مالکیت اجتماعی دو مفهوم غیریکسان

۱۸. حتی اگر ملی سازی ابزار تولید، که مقدم ترین وظیفه هر نقلاب موفق پرولتاری است، در سطح ملی آغاز شود، ولی اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید تنها می تواند در سطح بین المللی محقق گردد. به بیان دیگر، مالکیت دولتی در دوره دیکتاتوری پرولتاریا هنوز، به معنای واقعی، مالکیت اجتماعی نیست. در این جا، مالکیت دولتی هنوز به معنای مالکیت جمعی مؤثر طبقه حاکمه (این بار، پرولتاریا) مانند سایر جوامع طبقاتیست. مالکیت دولتی پرولتاریا، يک گام مهم به سوی مالکیت اجتماعی است؛ اما این صرفاً يک "گام" است.

۱۹. اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید به معنای واقعی کلمه در جامعه بی طبقه محقق خواهد شد. ابزار تولید تنها با تحقق عملکرد تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس جهانی است که می تواند خصلت اجتماعی خود را تماماً آشکار سازد. به عبارت دیگر، يک نظام اجتماعی که در آن ابزار تولید به کل جمعیت جهان خدمت کند، تنها در دنیایی عاری از سیستم سرمایه داری و مرزهای ملی، امکان پذیر خواهد بود.

۲۰. ما "مالکیت دولتی" را از آن جا که قادرست تا تحت قدرت کارگری يک پل انتقالی به سوی جامعه بی طبقه بسازد، به عنوان يک دستاورد می پنیزیم؛ اما مالکیت دولتی هرگز فی نفسه يک هدف غایی محسوب نمی شود. در نظام سرمایه داری، شکل مالکیت ابزار تولید- اعم از دولتی یا خصوصی- در مناسبات تولیدی سرمایه داری که برپایه استثمار قرار دارد تفاوتی نمی کند، و مزیت و نقطه اتكایی برای طبقه کارگر محسوب نمی شود. خطاهای سوسيالیسم خرد بورژوايی بر سر مسائلی همچون "دولت گرایی"^۷ و "مالکیت دولتی" محل انتقادات صحیح بسیاری بوده است. انتقادات تئوریک

بخشیده است.

۲۷. طبق ایدئولوژی استالینیستی که سوسیالیسم را معادل با انتاتیسم^۹ (دولت گرایی) معرفی می کند، کافیست یک دولت بورژوازی یا خرده بورژوازی را "سوسیالیست" خطاب کرد تا پا به پای دولت شوروی در کشورهای عقب مانده به لحاظ اقتصادی پیش برود و مسیر "دولت گرایی" را طی کند. این موضوع که رژیم های کشورهای نظری الجزایر، یمن، سومالی، آنگولا، موزامبیک، افغانستان، اتیوپی و نیکاراگوئه، همگی سوسیالیست نامیده می شدند، به خوبی نشان می دهد که مفهوم سوسیالیسم تا چه حد از محتوا خالی شده بود.

خصوصیات رژیم های بوروکراتیک-استبدادی

۲۸. به لحاظ تاریخی، در کانون تمایز میان جوامع طبقاتی غربی که بر مبنای مالکیت خصوصی ابزار تولید قرار دارند، و جوامع طبقاتی آسیایی که در آن ها مالکیت دولتی بر ابزار تولید برقرار بوده است (یعنی شیوه تولید آسیایی به مثابة یک مقوله تاریخی)، مسئله دولت قرار دارد. در تمامی فرماسیون های اجتماعی که در دسته نخست جای می گیرند، دولت- در تحلیل نهایی- به طبقه ای تعلق دارد که به لحاظ اقتصادی مسلط است. یعنی طبقه ای که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را در دست دارد، هرچند که در پیش روی جامعه، ظاهری "مستقل" به خود بگیرد. در آن فرماسیون اجتماعی که در دسته دوم جای می گیرد، فضای اقتصادی با فضای سیاسی اختلاط دارد و موضوع تقوق و برتری [اجتماعی] در قالب "مالکیت دولت" متجمس می شود. در آن فرماسیون اجتماعی که مهم ترین ابزارهای تولید اساساً تحت مالکیت دولت قرار دارد، کسانی که دولت، یعنی قدرت سیاسی، را در دست دارند، قدرت اقتصادی را هم در دست خواهند گرفت.

۲۹. در آن دسته از جوامع طبقاتی که با طی نمودن مسیر توسعه غرب (یعنی برده داری، فنودالیسم و سرمایه

فارغ از آن که با مداخله ارتش سرخ شکل گرفته باشند یا با انقلاب های رهایی بخش ملی، دولت های بوروکراتیک استبدادی هستند که مانند همتایان دولت بوروکراتیک استالینیستی چشم به جهان گشودند، و بنابراین محصول انقلاب پرولتاری نیستند.

استالینیسم

۲۵. استالینیسم، نام خط مشی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است که منافع طبقاتی بوروکراسی حاکم را بازتاب می دهد. هرچند استالینیسم سرشار از ناسازگاری ها و تناقضات ناپاخته و زیگراگ های قابل توجه است، ولی ایده "سوسیالیسم ملی" بر پایه این خط مشی قرار دارد. خطی که تمامی استالینیست ها بی هیچ گونه تردید و تأملی مورد دفاع قرار می دهند. بنابراین استالینیسم یک ایدئولوژیست که مبارزة بین المللی طبقه کارگر جهانی را از درون تخریب می کند و تماماً در تعارض با ماهیت مارکسیسم قرار می گیرد. درست همان طور که دیکتاتوری بوروکراتیک، نفی ضد انقلابی دولت کارگری به شمار می شود، استالینیسم نیز نفی لینینیسم است. بین قدرت کارگری که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چشم به جهان گشود، و رژیم استالینیستی که پس از سلط خود، به این قدرت پایان داد، یک پروسه ضدانقلابی و آغشته به خون بسیاری از رهبران و مبارزین بولشویک قرار می گیرد.

۲۶. هرچند وجه مشخصه یک رژیم توتالیتر، حاکمیتی است که برای دیکتاتور "جنبه شخصی" پیدا کرده است، ولی وجود یک چنین فرماسیون سیاسی ای هرگز عدم توجه به ماهیت رژیم و طبیعت دیکتاتوری طبقاتی را توجیه نمی کند. مشکل، پدیدار شدن ناگهانی شخصی به نام استالین و تبدیل او به یک فرد مستبد در نتیجه وقوع چند رخداد نیست. آن پدیده تاریخی که باید مورد بررسی قرار گیرد، نه استالین به عنوان یک فرد، بلکه استالینیسم است. از آن جا که استالین در مقام رهبر ضدانقلاب بوروکراتیک و پروسه تشکیل رژیم بوروکراتیک استبدادی ایفای نقش کرد، ناگزیر نام خود را به این رژیم

برنامه ای که انعکاس اولویت های بوروکراسی حاکمه است.

۳۲. در یک دیکتاتوری بوروکراتیک، "کارگر" نه مانند یک کارگر مزدیگیر "آزاد" در نظام سرمایه داری است و نه مانند "برده" که تماماً به ارباب خود تعلق دارد. حق داشتن مالکیت نسبت به نیروی کار او، به دولت تعلق دارد و در عوض این، کارگر سهمی را که در قالب "دستمزد" از سوی دولت تعیین می شود، دریافت می دارد.

۳۳. رژیم بوروکراتیک استبدادی، یک فرماسیون اقتصادی تاریخاً باثبات و دیرپایی نیست که توان بالقوه توسعه بنیان های خود را در مقابل سلطه شیوه تولیدی سرمایه داری در جهان داشته باشد. از آن جا که در پروسه تکامل تاریخی جوامع بشری، چنین رژیم هایی یک شیوه تولید جدید و برتر از سرمایه داری نیستند، آن را از این منظر نمی توان به عنوان "جوامع پسا-سرمایه داری" توصیف کرد. رژیم بوروکراتیک-استبدادی، از نقطه نظر برهه تاریخی و شرایطی که در آن قرار دارد، یک هیولای حقیقی است. یک رژیم بوروکراتیک-استبدادی که در عصر صنعت مدرن از سوی سرمایه داری جهانی احاطه شده، پدیده ایست اقتصادی-اجتماعی که به دلیل خصلت عجیب (منحصر به فرد^{۱۳}) خود، آینده ای ندارد.

امپریالیسم و مبارزه علیه امپریالیسم

۳۴. امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری، بر پایه سلطه جهانی سرمایه مالی استوار است. جهانی سازی (گلوبالیزاسیون)، که به عنوان یک فاز جدید یا متقاومت از سرمایه داری معرفی می شود، هیچ چیز نیست به جز امپریالیسم به عنوان یک نظام بین المللی استثمار. نظام جهانی سرمایه داری- که به شکل ناموزون، ولی مرکب بر مبنای تقسیم کار بین المللی توسعه می یابد، و استقلال خود را چارچوب این توسعه ناموزون بازنولید می کند-

داری) پایه منصه ظهر نهاده اند، بوروکراسی همچنان به عنوان یک لایه اجتماعی وابسته به طبقه حاکمه باقی می ماند؛ اما مثال های تاریخی آن نوع بوروکراسی را که خود یک طبقه حاکمه مستقل را می سازد، تنها می توان در جوامع شرقی آسیایی کهنه یافت. البته در مورد رژیم های بوروکراتیک-استبدادی قرن بیستم باید گفت که آن ها از کمون های کشاورزی آسیایی برنخاسته اند، بلکه بر مبنای پیشرفت روند صنعتی شدن ملی که تلاش دارد تا به سطحی مدرن از ابزار تولید دست پیدا کند، شکل گرفته اند.

۳۰. در رژیم های بوروکراتیک-استبدادی، بوروکراسی، دولت را به عنوان مایملک خود در دست دارد. به همین خاطر، این بوروکراسی خود یک طبقه حاکمه است که هم قدرت سیاسی را در اختیار دارد و هم قدرت اقتصادی را. بوروکراسی در اینجا به صورت یک قدرت جمعی سازمان یافته^{۱۰} ظاهر می شود که خود را از جامعه ای که در رأس آن جای گرفته بود، رها می سازد. در یک رژیم بوروکراتیک، بوروکراسی، ضمن در دست گرفتن حاکمیت جمعی بر مالکیت دولتی، یک طبقه حاکمه است که اضافه کار اجتماعی^{۱۱} پرولتاریا را به خود اختصاص می دهد و آن را استثمار می کند. یعنی اگرچه اثری از استثمار اضافه ارزش^{۱۲}، به عنوان خصلت سرمایه داری، در آن نیست، ولی استثمار اضافه کار در رژیم بوروکراتیک وجود دارد و این رژیم ها وارد مقوله جوامع طبقاتی می شوند.

۳۱. در یک اقتصاد دستوری مانند روسیه، که در آن سرمایه داری از میان رفته است، توزیع منابع تولیدی نه بر مبنای قوانین اقتصاد بازار (قوانينی که خود را در دنباله روی سرمایه از سود بالاتر آشکار می سازد)، بلکه طبق برنامه مرکزی صورت می گیرد؛

¹⁰ organized collective power

¹¹ social surplus-labor

¹² Surplus-value

به کار رود. آن دسته از کشورهای سرمایه داری کم تر توسعه یافته، که به استقلال سیاسی دست یافته اند، امروزه به لحاظ اقتصادی به کشورهای متropol مپریالیستی وابسته هستند و کوچک ترین ارتباطی به مستعمرات یا شبه مستعمرات دوره گذشته سرمایه داری ندارند.

۳۸. امروزه کشورهای امپریالیستی که گروه های بزرگ سرمایه مالی را نمایندگی می کنند، حتی کشورهای مستقل به لحاظ سیاسی را هم تحت فرمان خود دارند، در امور داخلی آنان مداخله می کنند، و تلاش می کنند تا با اعمال فشارهای دیبلماتیک، مالی و نظامی از منافع اولیگارشی خود دفاع نمایند. امپریالیسم نه سیستم استعمار یا استعمار نو^{۱۴}، بلکه سیستم سلطه مالی و استثمار جهانی جهانی به وسیله سرمایه مالی است.

۳۹. تلاش برای توضیح استقلال اقتصادی در عصر امپریالیسم بربایه استعمار و با اصطلاحاتی مانند "استعمار نو" یا "نو مستعمره" رویکردیست که از نقطه نظر مبارزه سیاسی پرولتاریا به سردرگمی محض می انجامد. چرا که با این رویکرد، مسئله استقلال از سیستم سرمایه داری، نهایتاً به نوعی مطالبه استقلال ملی به جای درهم شکستن واقعی سیستم منجر می شود. هم چنین یک چنین رویکردی، به نیروهای بورژوازی ناسیونالیست و ارتجاعی در دولت ملت، فرصت می دهد تا مبارزه طبقه کارگر را با پنهان شدن در پشت عبارت دروغین "ضدیت با امپریالیسم" فلچ سازند.

۴۰. "جهان سوم گرایی"^{۱۵}، که ماهیت آن را ناسیونالیسم خرد بورژوازی و منبع تعذیب آن را توسعه گرایی ملی^{۱۶} تشکیل می دهد، در حقیقت به معنای قربانی کردن منافع طبقه کارگر در مذبح منافع بورژوازی ملی کشورهای عقب مانده است.

¹⁴ Neo-colonialism

¹⁵ Third Worldism

¹⁶ National Developmentalism

شبیه به یک هرم سلسله مراتبی است که در آن همه کشورهای سرمایه داری شرکت دارند. در رأس این هرم، کشورهای سرمایه داری پیشرفته متropol قرار دارند و در پایین آن، کشورهای سرمایه داری کمتر توسعه یافته. در این بین، آن دسته از کشورهای سرمایه داری جای دارند که به طور متوسط توسعه یافته محسوب می شوند.

۳۵. امپریالیسم، از رقابت انحصاری برمی خیزد. در چارچوب دیالکتیک توسعه سرمایه داری، انحصار و رقابت ضمن آن که یک کل واحد را تشکیل می دهند، در آن واحد با یک دیگر نیز ارتباط دیالکتیکی مقابل و دوسویه ای برقرار می سازند. رقابت، انحصار را می زاید؛ اما این که انحصار از آن پیشی می گیرد، به معنای محو شدن و نابودی رقابت نیست. بر عکس، تشکیل انحصار، رقابت را در سطحی بالاتر ایجاد می کند: یعنی رقابت میان انحصارها.

۳۶. باید بین گرایش به گسترش یافتن، که خصیصه دوره استعمار سرمایه داریست، و گرایش عمومی عصر امپریالیسم که بر پایه سلطه سرمایه مالی قرار دارد، تمایز قائل شد. استعمار، به معنای برقراری یک امپراتوری استعماری است، مشکل از مستعمراتی که از استقلال سیاسی خود خلع ید شده اند. عصر امپریالیستی سرمایه داری، بر منای حوزه های نفوذ قدرتمندترین گروه های سرمایه مالی قرار دارد.

۳۷. در عصر امپریالیسم، هیچ گونه توجیه مارکسیستی برای استفاده از مفاهیم مستعمره یا شبه مستعمره در اشاره به آن دسته از کشورهای سرمایه داری که از توسعه کم تر یا متوسط برخوردارند و به لحاظ سیاسی استقلال دارند، یعنی دولت ملت های خود را مستقر کرده اند، وجود ندارد. مفهوم مستعمره به کشورهایی اشاره دارد که فاقد استقلال سیاسی خود هستند و از نقطه نظر سیاسی قانونی به یک کشور متropol اتکا دارند. مفهوم شبه مستعمره نیز تنها می تواند در قیاس با کشورهایی که به صورت مطلق و به معنی دقیق کلمه مستعمره هستند،

امپریالیستی متروپل باشد، اتوپیابی ارجاعیست.

۴۳. شعار ضدیت با امپریالیسم بدون مبارزه ضد سرمایه داری، تنها یاوه گویی های گرایشات خرد بورژوازی دفاع ناسیونالیسم است. آن سیاستی که مبارزه علیه امپریالیسم را با مبارزه علیه سرمایه داری داخلی ترکیب نمی کند و این گونه در مقابل سیستم امپریالیستی-سرمایه داری می ایستد، از نقطه نظر استراتژی انقلابی طبقه کارگر به معنای واقعی کلمه ضدامپریالیستی نیست. آن جریانات سیاسی که طبقه کارگر را وادار می کنند تا خشم خود را تنها علیه نهادهای سرمایه داری خارجی نشانه روند و در عوض آن ها را به داشتن احساسات دوستانه نسبت به بورژوازی ملی خود- یعنی همان کسانی که آنان را استثمار می کنند- تر غیب می نمایند، یکی از مهم ترین فاکتورهای تضعیف مبارزه کارگران هستند. به همین ترتیب، یک به اصطلاح "ضدیت" با امپریالیسم"ی که طبقه کارگر را از روح مبارزه علیه سیستم سرمایه داری، در کلیت آن، آکنده نمی کند و تنها آن را به سوی انتخاب یکی از گزینه های سرمایه داری- به عنوان مثال، سرمایه داری ترکیه در اتحادیه اروپا یا خارج از آن- هدایت می کند، کوچک ترین ارتباطی با رویکرد مارکسیستی ندارد. حتی آن دسته از گرایشاتی که به بهانه ضدیت با جهانی سازی از دولت ملت خود دفاع می کند نیز ارتباطی با مارکسیسم ندارد.

انقلاب مدام

۴۴. در عصر امپریالیسم، منوط کردن هدف طبقه کارگر، یعنی کسب قدرت سیاسی، به آمده و مهیا شدن شرایط عینی برای انقلاب پرولتری در یک کشور، نامعتبر و غیرقابل پذیرش است. اگر از برخی کشورهایی که به طور استثنایی عقب مانده هستند و طبقات پرولتاریا در آن ها هنوز برای ایفای نقشی مستقل بیش از حد ضعیف هستند صرف نظر شود، در آن صورت هدف "قدرت کارگری" در حقیقت یک هدف ممکن و ضروری محسوب می شود که باید برای تمامی کشورها مورد دفاع قرار گیرد. این ایده که باید مراحل

"جهان سوم گرایی" طیف گسترده ای را دربر می گیرد که در جناح "چپ" آن جنبش های انقلابی در کشورهای توسعه نیافتد، در مرکز آن انقلاب جهانی و در جناح راست آن ناسیونالیسم نژادپرستانه و تماماً بیگانه هراس^{۱۷} قرار دارد. بورژوازی در این قبیل کشورها با پنهان ساختن چهره خود در پشت نقاب یک "ملت تحت ستم"، آن هم با وجودی که استقلال سیاسی پیش از این به دست آمده است، به ایجاد سردرگمی کمک می کند. مدارا با این گونه جریان های سیاسی یا حمایت از آن ها به نام "حق استقلال ملی" در کشورهای "جهان سوم"، مبارزه کارگران این کشورها را در موقعیت دنباله روی از بورژوازی ملی قرار می دهد.

۴۱. تمایز میان "ملت تحت ستم" و "ملت ستمگر"، به مسئله ملی ارتباط دارد. این که هم چنان ملتی را که به استقلال سیاسی دست یافته، یعنی دولت-ملت خود را برقرار ساخته است، به عنوان "ملت تحت ستم" معرفی کنیم، نادرست است. چرا که وقتی مسئله ملی حل شود، اصطلاح "ستم" به طور واضح تر خود را در تخاصمات بنیادین میان بورژوازی و پرولتاریا متجلی خواهد ساخت. برجسته کردن تضادهای بورژوازی میان کشورهای بالا و پایین هرم امپریالیسم از طریق معرفی کردن ها آن ها برپایه تمایز میان "ملت تحت ستم- ملت ستمگر"، به طور جدی به مبارزه طبقه کارگر آسیب وارد خواهد کرد. چرا که این گونه تمایلات سیاسی، توجه طبقه کارگر را از مبارزه طبقاتی به سمت "منافع ملی" می کشاند و عملاً به تقویت و تغذیه رویکردهای ناسیونالیستی منجر می گردد.

۴۲. در عصر سرمایه داری، هیچ دولت-ملتی را نمی توان یافت که به لحاظ اقتصادی ایزوله، و از سایر دولت- ملت ها مستقل باشد. یک کشور سرمایه داری قادر نیست تا بدون الحق در نظام سرمایه داری جهان، به حیات خود ادامه دهد. بنابراین، این ایده که یک کشور سرمایه داری می تواند به لحاظ اقتصادی مستقل از کشورهای

های امپریالیستی برای بازنگشی جهان، افزایش نظامی گری و سیاست‌های خشونت که با این بازنگشی همراه است، همگی خصوصیات عصر امپریالیسم هستند. امپریالیسم، برخلاف آن‌چه کائوتسکی "مرتد" اعداً کرد، نه سیاست خارجی ناخواسته و تصادفاً تهاجمی سرمایه، بلکه ماهیت سرمایه داری مدرن است.

۴۸. گرایش کائوتسکیستی که این روزها از سوی چپ لیبرال مورد دفاع قرار می‌گیرد، به این جمع بندی می‌رسد که اکنون از درون گرایش روبه رشد گروه‌های سرمایه‌مالی به سوی درهم آمیختگی و ادغام، دوره‌ای از صلح سرمایه‌داری درحال بیرون آمدن است. این رویکرد، از همان تحلیل "ابرامپریالیسم"^{۱۸} ناشی می‌شود که می‌گوید اتحادیه‌های انحصاری نهایتاً به یک تراست واحد جهانی مبدل خواهند شد، و بنابراین رقابت و بحران‌ها محو خواهند گردید. امروز، این گرایش در قالب رویکردهای "حامی جهانی سازی" چپ لیبرال که تحت تأثیر تبلیغات بورژوازی جهانی قرار دارد، متجلی شده است. با این حال، علیرغم این واقعیت که گروه‌های سرمایه‌بزرگ با خاستگاه‌های متفاوت ملی در روابط پیچیده‌ای با یکدیگر وارد شده‌اند، رقابت و مسابقه میان چنین انحصاری‌های همچنان باقیست. در نتیجه، وحامت بیشتر رقابت، منجر به تشدید تضاد میان منافع کشورهای امپریالیستی می‌شود، گرایش به "حامیت گرایی"^{۱۹} را بر مبنای دفاع از منافع "خود" تغذیه می‌کند، سدهای مختلفی را پیش روی یک دیگر ایجاد می‌نمایند و به جنگ‌های امپریالیستی می‌انجامد.

۴۹. مداخلات نظامی که امروزه به وسیله کشورهای امپریالیستی در مناطق مختلف و با هدف بازنگشی حوزه نفوذ صورت می‌گیرد، متدالوں ترین نشانه این جنگ‌های ناعادلانه است. اما این فقط کشورهای امپریالیستی نیستند که به ماجراجویی‌های توسعه طلبانه دست می‌زنند. امروز برخی از کشورهایی که تلاش دارند تا با

متتنوعی را تا پیش از رسیدن به این هدف لحظه کرد، باید قویاً طرد شود؛ چرا که چنین ایده‌ای تنها در حکم دستور العمل نهایی برای شکست انقلاب است. اگرچه قطعاً طبقه کارگر شماری از مطالبات خاص را در مبارزه خود برای کسب قدرت، و با توجه به شرایط ویژه هر کشوری، مطرح خواهد ساخت. اما در هر حال، چنین مطالباتی باید دارای خصلت انتقالی باشد، یعنی بتواند پلی به سوی کسب قدرت سیاسی به وسیله طبقه کارگر ایجاد کند.

۴۵. دولت‌های خرده بورژوازی چپ و ائتلاف‌های به اصطلاح انقلابی که تحت هژمونی پرولتاریا شکل نمی‌گیرند، در تحلیل نهایی به همکاری با بورژوازی منجر می‌شوند. همان طور که تجارت تاریخی اثبات کرده است، آن نوع انقلابی که قرارست تا هم تحولات دموکراتیک را در عصر امپریالیسم پیش ببرد و هم تغییرات سوسیالیستی را در جهت نابودی سرمایه داری اعمال کند، انقلاب پرولتاری است.

۴۶. گرایش به سوی محدود کردن انقلاب اجتماعی، توقف آن، محصور ساختن آن با قید و بندهای داخلی، از خصایص انقلابی گری خرده بورژوازی به شمار می‌رود. به همین دلیل، انقلاب تنها می‌تواند از طریق قدرت کارگری به صورت مداوم پیش ببرد. در حکومت هایی که برپایه یک چنین جنبش‌های سیاسی انقلابی خرده بورژوازی-مانند چربیکیم و غیره، فارغ از آن که چه قدر رادیکال به نظر می‌رسند. شکل گرفته‌اند، انقلاب نمی‌تواند از محدوده "توسعه گرایی ملی" فراتر رود.

جنگ‌های امپریالیستی و رویکرد مارکسیستی

۴۷. رقابت و مبارزه انحصارات امپریالیستی برای تقسیم [جهان در بین خود]، همیشه از طریق ابزارهای "صلح آمیز" صورت نمی‌گیرد. تنش‌های روزافزون در سطح روابط اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک مابین قدرت‌های امپریالیستی، که تلاش دارند تا بر مبنای مبارزه برای کسب هژمونی با یک دیگر توسویه حساب کنند، به راحتی خود را در برنامه‌های نظامی معنکس می‌کند. جنگ

۱۸

Ultra-Imperialism

۱۹

Protectionism

پرولتاریا مطرح شود. در چنین مواردی، وظیفه پرولتاریای انقلابی، بدست گرفتن رهبری توده های وارد شده به عرصه مبارزه، استفاده نمودن از فضایی که توده های زحمتکش را به سوی شورش ملی می کشاند، و جلوگیری از انتقال هژمونی این مبارزه به دستان نیروهای بورژوازی با توهّم "وحدت ملی"، است. تنها از خلال این مسیر است که پیشبرد توده های وسیع کارگر به سوی انقلاب اجتماعی امکان پذیر می نماید.

۵۲. جنگ های امپریالیستی برای تجزیه و تقسیم [جهان] تنها به شکل جنگ های جهانی کلاسیک رخ نمی دهد. در قرن بیستم، دو جنگ جهانی امپریالیستی بزرگ وجود داشت؛ یعنی جنگ های اول و دوم جهانی که خاص زمان های خود بودند، ولی آخرین موارد نیز نخواهند بود. از سوی دیگر، این تصور که جنگ های جهانی امپریالیستی صرفاً مربوط به گذشته بوده اند، یک رویکرد اشتباه و ناکافی خواهد بود. شکل و قلمروی جنگ امپریالیستی، یک مشکل ثانویه است. موضوع مهم، ماهیت جنگ و سیاست هایی است که ادامه می دهد. قدرت های امپریالیستی مختلف حتی امروز هم می توانند با به کاربستن مدنی ترین و وحشتناک ترین سلاح هایی که برای تسویه حساب با یکدیگر توسعه داده اند، جهان را دوزخ جنگ مبدّل سازند.

۵۳. پرولتاریا در این تسویه حساب میان کشورهای سرمایه داری نباید جانب یکی از گروه های جنگ طلب را بگیرد. زیرا برای پرولتاریای کشورهایی که به جنگ دامن می زنند، مسأله، پیش روی به سوی شکست بورژوازی "خود" و موفقیت در تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگی طبقاتی برای پایان دادن به سیستم استثمار سرمایه داری است. بنابراین مطالبه پرولتاریا نمی تواند مطالبه پاسیفیستی "صلح" در مقابل دیوانگی جنگ امپریالیستی باشد. صلح تنها از طریق جنگی که قرار است پرولتاریا علیه سیستم سرمایه داری براه بیاندازد،

دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، نشر مروارید، چاپ شانزدهم ۱۳۸۷، ص ۹۳

هدف ایجاد حوزه های نفوذ خود به قدرت "امپریالیستی" تبدیل شوند (مانند ترکیه، یونان، ایران یا عراق)، به جنگ هایی دامن می زنند که همگی جنگ هایی ناعادلانه هستند. رویکرد درست نسبت به چنین جنگ هایی، نباید دفاع از بورژوازی "خود" در مقابل بورژوازی کشورهای "دیگر"، و دمین در آتش یک جنگ "ملی" به همراه ایستادن در کنار بورژوازی "خودی" در یک جبهه باشد.

۵۰. از سوی دیگر، باید آن دسته از قدرت های بزرگ امپریالیستی را که در پشت این جنگ های ناعادلانه میان کشورهای مختلف سرمایه داری قرار دارند، مشاهده کرد. کسانی که این را نمی بینند و درک نمی کنند که کشورهای "رده پایین" در هرم سلسه مراتبی [کشورهای سرمایه داری]، در حقیقت به عنوان نمایندگان و کارگزاران کشورهای امپریالیستی وارد جنگ می شوند، حکم مانعی در برابر مبارزه طبقه کارگر را دارند و تلاش می کنند تا این یا آن دولت سرمایه داری را در موضع "ملت تحت ستم" جای دهند.

۵۱. وظیفه تاریخی پیش روی پرولتاریا در یک کشور سرمایه داری، انقلاب پرولتاری است. اما در شرایط اشغال یک کشور سرمایه داری که پیشتر مرحله استقرار دولت- ملت خود را سپری کرده است، از سوی یک دولت خارجی؛ و یا در شرایط الحق اراضی یک سرزمین^۲، یک نوع "مسئله ملی" دیگر می تواند برای

^۲ "الحق" یا "پیوست" (Annexation) عبارت است از پیوستن سرزمینی بی صاحب یا متعلق به دولت دیگر به خاک خود. این کار یکطرفه است و یا دست کم، دولتی که بخشی از خاک خود را از دست می دهد، از آن خشنود نیست. با پیوست برخلاف اشغال نظامی، سرپرستی یا تحت الحمایگی- حقوق کامل حاکمیت به دست می آید و مردم سرزمین پیوسته شهروند دولت پیوندانده به شمار می آیند. خرید یا اجاره سرزمین، به عنوان عمل دو جانبی، پیوست شمرده نمی شود. پیوست اتریش و سرزمین سودت به آلمان پیش از جنگ جهانی دوم از موارد مهم پیوست است.

تهدید و اجبار یک ملت ستمگر علیه ملتی تحت ستم که برای حق تجزیه طلبی مبارزه می کند، موضوعیست که باید قطعاً مورد اعتراض قرار گیرد.

تصمیم به استفاده یا عدم استفاده از این حق برای تجزیه عملی یک ملت تحت ستم، انتخاب خود اوست و این انتخاب باید مورد دفاع قرار گیرد.

باید علیه تمامی اشکال آن دسته از دیدگاه های سیاسی که حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم را طرد و به اعمال زور بر ملل تحت ستم یا دفاع از آن می پردازند، یک جنگ ایدئولوژیک به راه بیفتند.

امتیازات ملی و تحمیل یک زبان رسمی باید مطلقاً مورد اعتراض واقع شود.

۵۷. مدام که به ملتی تحت ستم، حق تجزیه طلبی در پروسه مبارزه رهایی بخش ملی اعطانشود، "مسئله ملی" به طور کلی همچنان وجود خواهد داشت، به عنوان مانعی در برابر اتحاد پرولتاریای ملل تحت ستم و ملل ستمگر ایفای نقش خواهد کرد و نیاز به چنین اتحادی را از نظر دور خواهد داشت. به همین خاطرست که برنامه پرولتاریای انقلابی با ارائه یک راه حل سیاسی واقعی از خلال شعارهایی لیبرالی نظیر "استقلال و خودختاری ملی و فرهنگی" مخالف است.

۵۸. دفاع از جبهه متحد پرولتاریا و بورژوازی بر پایه مبارزه رهایی بخش ملی و با این استدلال که چنین مبارزه ای به تولد یک فضای بورژوا دموکراتیک و نظایر آن منجر می شود، و همچنین توسعه یک استراتژی بر پایه چنین همکاری ای، به معنای صرف نظر کردن از هژمونی انقلابی پرولتاریاست. فارغ از آن که چه مسئله ای در حال مطرح شدن باشد، پیشتر انقلابی پرولتاریا باید با شعارها، مطالبات، و پرچم خود به مبارزه بپیوندد و هرگز به سوی معامله بر سر استقلال سازمانی و ایدئولوژیک خود نزد.

۵۹. پرولتاریای انقلابی متعهد نیست تا از هر ظاهر

برای جهان به ارمغان آورده خواهد شد.

مسئله ملی و مبارزات رهایی بخش ملی

۵۴. وظیفه "رهایی ملی" از نقطه نظر مستعمرات و ملل تحت ستمی که برای استقرار دولت ملت خود تلاش می کنند، هرچند موارد آن امروزه نادر هستند، دربرگیرنده راه حلی است که برای یک مسئله ملی تاریخاً به تعویق افتاده ارائه می شود. جنگ های رهایی بخش ملی که بر این اساس توسعه می یابند، همچنان جنگ هایی به حق و عادلانه هستند که مورد حمایت پرولتاریای انقلابی قرار می گیرند.

۵۵. با وجود طبیعت محدود مبارزات رهایی بخش ملی، این قبیل مبارزات در هر حال بنا به دو دلیل به نفع پرولتاریا هستند. اولاً، آن ها بیانگر نتیجه و فرجام "مبارزه ملی" هستند؛ مبارزه ملی بر این حقیقت سایه می افکند که نکته مهم در این میان، مبارزه متحده پرولتاریا با هدف سرنگونی نظام سرمایه داریست. ثانیاً، این قبیل مبارزات فرستی را برای هدایت و رهبری توده هایی که برای بدست آوردن استقلال ملی خود شورش کرده اند، به سوی مبارزه حقیقتاً رهایی بخش، یعنی به سوی انقلاب اجتماعی تحت هژمونی پرولتاریارا، ایجاد می کند. از سوی دیگر، نتیجه مبارزه ملی به وضوح آشکار می کند که مشکل اصلی برای طبقه کارگر و توده های زحمتکش، نظام سرمایه داریست و تا زمانی که نظام جهانی سرمایه داری-امپریالیستی سرنگون نگردد، تمامی اشکال نابرابری های اقتصادی (و در نتیجه ستم سیاسی و مسئله الحق) مجدداً باز تولید خواهد شد.

۵۶. حق تعیین سرنوشت، ماهیتاً حق استقرار یک دولت مجزا است. اما برنامه انقلابی پرولتاریا، به پذیرش حق تعیین سرنوشت ملی بسنده نمی کند. چرا که حتی بورژوازی نیز می تواند از به رسمیت شناختن و پذیرش این حق صحبت کند، هرچند محتوای سیاسی آن را از اساس خالی می کند. بنابراین پرولتاریای انقلابی باید بسته به پذیرش این حق، بر مبنای جوانب زیر به مبارزه دامن بزند:

تأکید بر یکپارچگی و وحدت از سوی کمونیست های ملل تحت ستم در تبلیغات آن ها از سوی دیگر، می توان به این هدف مشترک نائل شد.

۶۳. از نقطه نظر پرولتاریا که منافع طبقاتی اش وحدت کارگران تمامی کشورها را ضروری می سازد، و از نقطه نظر رسالت تاریخی آن که محو تقسیمات ملی و به ارمغان آوردن اتحاد اختیاری ملت ها را در دستور کار دارد، حمایت از "مسئله ملی" به معنای تکمیل وظیفه ای "منفی" است. وظیفة "مثبت" برای پرولتاریا، نه تعمیق و گسترش تقسیمات ملی، بلکه سرنگونی دولت ملت ها و هموار کردن مسیر اتحاد و یکپارچگی اختیاری ملل از طریق انقلاب جهانی است که با به آغوش گرفتن بخش های هر چه بزرگ تری از ملل جهان، پیشرفت می کند.

مسئله زنان و محیط زیست در جامعه سرمایه داری

۶۴. این که طرفداران محیط زیست، جریان های فمینیستی و غیره تا چه حد خود را رادیکال عنوان می کنند، اهمیتی ندارد؛ آن ها به عنوان کسانی که ایمان خود را به طبقه کارگر از دست داده اند و در جستجوی "دینامیسم های جدید اجتماعی" هستند، اساساً در مقابل نظام سرمایه داری نمی ایستند.

۶۵. ستم بر زن قدمتی به اندازه تاریخ تقسیم جامعه به طبقات دارد، و محو آن تنها از طریق دست یافتن به جامعه ای بی طبقه ممکن است. به همین دلیل است که حل مسئله زنان تنها می تواند به واسطه انقلاب پرولتاری صورت پذیرد. پرولتاریای انقلابی ضمن مبارزه علیه تمامی اشکال تبعیض اجتماعی و ستم، مشکلات جنسیت تحت ستم را بر مبنای تقسیمات طبقاتی درک می کند. و بنابراین فمینیسم بورژوازی و خرده بورژوازی را که تلاش دارد تا مسئله زن را به مبارزه میان دو جنس مخالف و مسئله ای فراتر از تقسیمات طبقاتی تقلیل دهد، طرد می کند.

۶۶. سرمایه داری ضمن آن که حد و مرزی برای استثمار انسان قائل نیست، در بهره برداری از طبیعت نیز مرزی نمی شناسد. حفره لایه اوزون، گرمایش

جنبش رهایی بخش ملی دفاع کند. حمایت از جنبش های ملی ارتقاگری، که یک مطالبه تاریخاً مترقی را نقطه عزیمت فعالیت خود قرار نداده و حتی به ابزاری در دست یکی از قدرت های امپریالیستی تبدیل شده اند (و در نتیجه نمی توانند در مقوله جنبش رهایی بخش ملی قرار گیرد)، مغایر با منافع پرولتاریاست.

۶۰. حمایت از مبارزه بحق یک ملت تحت ستم، به معنای سازش با شووینیسم بخش بورژوازی در آن ملت تحت ستم نیست. این ایده که بورژوازی کشورهای مستعمره یا ملت تحت ستم بنا به طبیعت خود انقلابی هستند، محصول ذهنیتی است که انقلاب را به وظایف و تکالیف ملی محدود می سازد.

۶۱. پرولتاریای انقلابی از ترکیب و به همپیوستگی اختیاری ملل مختلف، که نه به اجبار بلکه در نتیجه شرایط عینی مناسب در دوره ای مشخص از تاریخ رخداده است، استقبال می کند. جداسازی مجدد این اتحادیه های ملی که پیش از این از یک نقطه تاریخی مشخص برخاسته، توسعه و تکامل یافته اند، هیچ منفعتی برای پرولتاریا ندارد.

۶۲. هر چند سیاست کارگران انقلابی در ملل ستمگر و تحت ستم ممکن است به لحاظ تاکتیک ها متفاوت باشد، اما باید از یک ماهیت مشابه جریان بگیرد. از سوی دیگر، بسط و تعمیم دادن پذیرش حق تجزیه طلبی به سطح سازمان پرولتاریا بر پایه تقسیمات ملی، هیچ چیز به جز ناسیونالیسم کوتاهی نیست. آن چه از نقطه نظر منافع تاریخی پرولتاریا حائز اهمیت است، استقرار قدرت انقلابی مشترک پرولتاریاهای ملل تحت ستم و ملل ستمگر، و بنابراین ایجاد اختیار ایجاد یکپارچگی توده های رحمتکش بر مبنای پذیرش حق تجزیه طلبی است. اما اگرچه سیاست بین المللی طبقه کارگر برای رسیدن به هدف یکسان باید اساساً یکسان هم باشد، اما ممکن است از نظر تاکتیک ها و تبلیغات- بسته به تفاوت در شرایط مشخص- متفاوت باشد. تنها از طریق پذیرش حق تجزیه طلبی از سوی کمونیست های ملل ستمگر از یک سو، و

۶۹. رهبری طبقه کارگر، جایگاهی است که تنها می تواند از خلال شرکت جستن در مبارزه واقعی این طبقه، موفقیت در تبدیل شدن به جریان هدایت کننده و سازمانده در هر موقعیتی- از ساده ترین مبارزه اقتصادی این طبقه گرفته تا دشوارترین و صعب الوصول ترین مبارزه سیاسی آن. با ادعا کردن، رقابت های خرد بورژوازی و بزرگنمایی و اغراق هیچ کس نمی تواند تبدیل به رهبر شود.

۷۰. مبارزه روزمره اقتصادی اساساً در چارچوب محدودیت های نظم موجود قرار می گیرد، اما برای پسیج کردن توده رو به رشد کارگران در مبارزه، حیاتی و حائز اهمیت است. اتحادیه های کارگری، مهم ترین سازمان های توده ای طبقه کارگر در نظام سرمایه داری هستند و همچنان تابه امروز نیز این جایگاه تاریخی خود را حفظ کرده اند. چرا که هیچ شکل دیگری از سازمان توده ای کارگران ایجاد نشده است تا به جای آن ها قرار بگیرد.

۷۱. تحت شرایط خاصی که در آن طبقه کارگر در حالت عقب نشینی قرار دارد، گرایش اتحادیه ها به الحاق شدن در نظام سرمایه داری، یک حقیقت تاریخاً بهاثبات رسیده است. اما این بوروکراسی کارگری است که پس از قراردادن خود در رأس اتحادیه ها، در دستگاه دولت بورژوازی ادغام می شود و نه اتحادیه ها به طور کلی. راه مبارزه علیه این قبیل گرایشات و پیکار با بوروکراسی اتحادیه ها، ترک کردن اتحادیه ها و تشکیل "سازمان های جدید و عقیم کارگری" نیست. بالا بردن مجدد اتحادیه ها به سطح سازمان های توده ای مبارزه، نه با فرار کردن از اتحادیه ها و بهانه کردن مشکلات جاری، بلکه با وارد شدن به مبارزه برای حل این مشکلات بدون تسلیم شدن در مقابل سنگینی این مشکلات، امکان پذیر است.

۷۲. طبقه کارگر مبارزه خود را از طریق روش هایی سازگار با طبیعت این مبارزه پیش می برد و هدایت می کند. جریان های خرد بورژوازی با جایگزین کردن

زمین، آلوگی محیط زیست، تخریب بی رحمانه گونه های بیولوژیک، تخریب سریع جنگل ها، بیابان زایی و غیره، در حال ایجاد مشکلاتی هستند که کل سیاره ما را تهدید می کند و تاثیرات آن طی سال های اخیر بیشتر و بیشتر شده است. نظام تولید سرمایه داری که ماهیتاً دچار هرج و مرج است، تنها تولید برنامه ریزی شده و مشکلات عظیم است. تنها تولید چنین مشکلاتی را حل کند. طرفداران محیط زیست، سیزها و غیره، با موضعه های خود تلاش می کنند تا این حقیقت را که مشکلات مزبور بدون محو سرمایه داری غیرقابل حل شدن هستند، تیره و تار سازند. تنها نیروی قادر به حل این قبیل مشکلات، باری دیگر طبقه کارگر است.

روش ها و ابزارهای مبارزاتی طبقه کارگر

۶۷. رهایی طبقه کارگر تنها می تواند وظيفة خود طبقه کارگر باشد. ولی آن آگاهی سیاسی که قرارست این طبقه را به سوی رهایی اش ببرد، خودبه خود از دل مبارزات روزمره طبقاتی ظاهر نمی گردد. به منظور ارتقای آگاهی کارگران به سطح آگاهی مبارزه سیاسی انقلابی و دست یافتن به سازمان سیاسی انقلابی این طبقه، یک سازمان پیشناز و مجهز به تئوری مارکسیستی مورد نیاز است که به طور خستگی ناپذیری برای نائل شدن به این هدف در درون جنبش طبقه کارگر نلاش کند.

۶۸. اگر محتوای بین المللی و انقلابی مبارزه پرولتاریا برای رهایی، به درستی درک نکردد و یک مبارزه بهجا نتواند در سطح بین المللی سازمان یابد، در آن صورت تلاش های انقلابی محدود به سطح ملی بی ثمر خواهد بود. به بیان دیگر، انقلاب جهانی پرولتاریا نمی تواند بدون برخورداری از یک بین الملل متصور باشد. کسی که خواهان انقلاب جهانی است، باید خواهان ابزار آن نیز باشد. تحت شرایط کنونی، سازمان طبقه کارگر در سطح بین المللی ضرورتی است نه فقط برای انقلاب جهانی، بلکه حتی برای پیروزی مبارزات اقتصادی جزئی در سطح محلی.

معرفی برنامه «صدای کارگر سوسياليست»

بازگشت به فهرست



با درود فراوان به تمامی بینندگان و شنوندگان «صدای کارگر سوسياليست» در ایران

پیش از اجرای برنامه این هفته، مایل هستم که نکاتی را در مورد مخاطبین و اهداف این برنامه تلویزیونی با شما در میان بگذارم. مخاطبین این برنامه همان طور که از نامش پیداست، کارگران سوسياليست هستند. به زعم ما کارگران سوسياليست کارگرانی هستند که در صفت مقدم جبهه ضد سرمایه داری قرار گرفته اند. یعنی این که آن ها خواهان فرار از جامعه سرمایه داری به جامعه سوسياليستی هستند. به عبارت دیگر کارگران سوسياليست کارگرانی هستند که خواهان انقلاب کارگری هستند. بدیهی هست که برای انقلاب کارگری ما نیاز به تدارکاتی دارم. این تدارکات نیز در دو سطح مطرح می شود. سطح نظری و سطح عملی. در سطح نظری، مسأله محوری که به این تدارکات نیاز است، مسأله تدوین برنامه سوسياليستی است. برنامه ای که شامل مسائل مشخص امروز طبقه کارگر خواهد بود، همراه با مطالبات مشخصی که طبقه کارگر را گام به گام به سوی انقلاب سوسياليستی هدایت می کند. بنابراین بحث و تبادل نظری هایی که در این برنامه خواهیم داشت، مانند ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری، مفهوم سوسياليزم، مفهوم برنامه و مفهوم حزب و انقلاب و سایر نکاتی که مرتبط به این موضوعات است در راستای تشکیل و تحقق برنامه سوسياليستی مطرح می شود. در سطح عملی هم محور فعالیت ما تدارکات برای ایجاد یک حزب پیشناز کارگری است؛ حزبی که متشکل از کارگران سوسياليست هست و خود و کل طبقه را برای انقلاب سوسياليستی تجهیز می کند. این حزب، حزبی است از

سازمان ها و روش های ماجراجویانه خود به جای مبارزه توده ای این طبقه، در تحلیل نهایی به مبارزه طبقاتی ضربه می زند.

سنت ما

۷۳. آن خط اصلی که مبارزه بین المللی طبقه کارگر جهانی را هدایت می کند، از خلال مبارزات بی شمار طی ۱۵۰ سال و فدا شدن جان هزاران کمونیست در راه این آرمان، شکل گرفته است. کسانی که هنوز از خط انقلابی بین المللی پیروی می کنند، با مارکس، انگلش، لینین، رزا لوکزامبورگ و تروتسکی به نمیه رهبران مهم بنیان گذار سنت مارکسیستی توافق دارند.

۷۲. تلاش های مارکس و انگلش برای سازمان دادن اتحادیه کمونیست، و حلقه های واسطه ای که زنجیر انقلابی را از زمان لینین، بین الملل اول تشکیل می دهند؛ حزب بشویک در زمان لینین، بین الملل سوم در دوره چهار کنگره اول، اپوزیسیون چپ (بلشویک-لنینیست ها) به رهبری تروتسکی که به مبارزه علیه استالینیسم پس از مرگ لینین دامن زدند، و متعاقباً اپوزیسیون چپ بین المللی (اتحادیه کمونیست بین المللی) و میراث عمومی سیاسی-ایدئولوژیک بین الملل چهارم (که تلاش شده بود تا در دوره تروتسکی ایجاد شود)؛ همه این ها سننی هستند که ما خود را بر پایه آن استوار می کنیم.

http://en.marksist.net/marksist_tutum/our_basic_positions.htm

پیرامون مطالبات کارگری

بازگشت به [فهرست](#)

آن چه از نظر می گذرانید، متن پیاده شده میزگردی است پیرامون «مطالبات کارگری» میان رفقا علیرضا بیانی و مازیار رازی که در پنجمین برنامه «صدای کارگر سوسیالیست» به تاریخ جمعه ۷ شهریور ۱۳۹۳ پخش گردید.

علیرضا بیانی

امروز قصد داریم موضوع مطالبات و درخواست های مبارزاتی کارگران را در دسته بندی های مختلف تاجیکی که فرست باشد بشکافیم و به آن پیردازیم. مسأله ای که در جنبش کارگری مطرح است این است که یک سری مطالبات هست در حوزه های مختلف، که حوزه های مختلفی از مبارزه را تعیین می کند. بخشی مهم از این مطالبات، در واقع مطالباتی است که کارگران هر روز با آن درگیر هستند (مثل مطالبات صنفی، افزایش دستمزد). ولی نظراتی هست که به زعم خود به دلیل «عدم آمادگی» بر سر موضوعات دیگری که قادر است مبارزات طبقه کارگر را به سطح بالاتری ارتقا دهد، مرکز اخص خود را روی مطالبات نخست (یعنی صنفی) می گذارند؛ یعنی می گویند تا معیشت کارگران تأمین نشده باشد و به حداقلی از رفاهیات نرسیده باشند، لازم نیست وارد فاز دیگری از مبارزه شد، چون اصولاً امکان پذیر نیست. در صوتی که موضوع مورد بحث در واقع این است که خود مبارزه باید کارگران را به آن جا

لحاظ درونی دمکراتیک و منشک از کارگران پیشرو. بدیهی است که تدارک نظری و عملی انقلاب آتی نیاز به همکاری تمام کارگران سوسیالیست دارد. از این رو این برنامه تلویزیونی را برنامه خود دانسته و برای این برنامه مطالب، مقالات، نظرات، گزارش ها و نقدهای مرتبط به این موضوعات را بفرستید.

از شما تقاضا می کنیم که در این راستا با ما همکاری کنید تا متحداً در راه تدارک انقلاب آتی، یعنی گسترش اعتصابات کارگری و در نهایت اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه برای سرنگونی نظام سرمایه داری، گام هایی برداریم.

با تشکر از توجه شما، مازیار رازی

صدای کارگر سوسیالیست



گراش مارکسیست های انقلابی ایران
Iranian Revolutionary Marxists' Tendency

برنامه تلویزیونی گراش مارکسیست های انقلابی ایران

زمان پخش: جمعه ها، ساعت ۲۱:۳۰ الی ۲۲:۳۰ به وقت ایران

بازپخش: شنبه ها، ساعت ۰۹:۳۰ الی ۱۰:۳۰ به وقت ایران

نام شبکه	تلوزیون دیدگاه
نام ماهواره	Yahsat
فرکانس	11765
سیمبل ریت	27500
پولاریزاسیون	Vertical
ای اف سی	6/5

نشانی سایت اینترنتی:

www.didgah.tv/fa

مسئله بیمه تأمین اجتماعی و حق بازنشستگی و ...) یک سلسله مطالبات دیگری هم داریم که مطالبات دمکراتیک نام دارد (دفاع از آزادی بیان، زندانی سیاسی، حق تجمع،). اما این مطالبات صنفی و دمکراتیک چارچوب نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد. یعنی نظام سرمایه داری با تحقق این مطالبات می تواند به حیات خود ادامه دهد، هیچ نوع آگاهی خاصی یا آگاهی ضد سرمایه داری و آگاهی سوسياليستی در درون طبقه کارگر با تحقق این مطالبات به وجود نمی آورد. اما کماکان باید از این مطالبات حمایت کرد و همراه با کارگران برای مبارزه در راه تحقق این مطالبات کوشاید. اما مطالباتی که باز می گردد به اوایل قرن بیستم، یعنی تجربه غنی ای که از انقلاب اکتبر داشتیم، این ها مطالباتی هستند که به عنوان مطالبات انتقالی شناخته شده اند. یعنی نه تنها از آگاهی فعلی طبقه کارگر آغاز می کند، بلکه کوشش می کند پلی ایجاد کند بین شرایط کنونی و آگاهی فعلی طبقه کارگر و آن را گامی جلو ببرد برای رسیدن به چشم انداز سرنگونی نظام سرمایه داری. مثلاً افزایش دستمزدها منطبق با تورم. برخی این استدلال را می کنند که چون تورم در ایران مثلاً به مرز ۴۰ یا ۴۰ درصد رسیده است، اصولاً طرح این موضوع (یعنی افزایش ۳۰ یا ۴۰ درصدی دستمزد) غیرقابل تحقق است. این درست، ولی مسئله بر سر این نیست که چه چیزی قابل تحقق است یا نیست. مسئله بر سر این است که آگاهی فعلی طبقه کارگر در چه حدی است. طبقه کارگر این مسئله را به طور ملموس و مشخص می تواند متوجه شد که وقتی دستمزدی که می گیرد پاسخگوی مخارج روزمره او نیست، بنابراین تنها راه برای ادامه حیات این هست که منطبق با افزایش تورم، دستمزد او هم بالا برود. این مسئله ساده ای است. اما بورژوازی و هیئت حاکم هم قابلیت اجرا و تحقق این مطالبه را نخواهد داشت و این هم واضح است. در نتیجه رودررویی طبقه کارگر با دولت سرمایه داری افزایش پیدا می کند و یک گام آگاهی فعلی طبقه کارگر به سمت و سوی هدف نهایی، یعنی تشکیل جامعه سوسياليستی جلو خواهد رفت. یکی دیگر از مطالباتی که مطرح هست در ارتباط با همین

منتقل کند. یک تقسیم بندی برنامه ای از قبل تعیین شده نیست که بگوییم مثلاً تا فلان موقع باید بهمان کار را کرد و از آن موقع کار دیگر را در واقع خود مکانیزم مبارزه است که کارگران را به سطح بالاتری ارتقا می دهد. ولی این باید بررسی و شکافته و برجسته شود تا از جنبه اتوماتیک و خودبه خودی بیرون بیاید و جنبه آگاهانه پیدا کند. این جاست که وظیفه کارگران پیشرو و سوسياليست اتفاقاً تأکید بر سر این موضوعات است؛ یعنی تقسیم بندی یا متمایز کردن مطالبات یا ادغام کردن آن در مبارزات کارگران در کف کارخانه ها و محل زندگی و هر جایی که موضوع مبارزه است. در این رابطه از رفیق مازیار رازی تقاضا می کنم که این بحث را بیشتر بشکافند. یعنی آیا کارگری که وضعیت معیشتی مناسبی ندارد، آیا می نواید وارد فازهای دیگری از مبارزه بشود؛ اگر نه آیا باید تمرکز اصلی خود را روی مثلاً افزایش دستمزد بگذارد و به سایر موارد کاری نداشته باشد؛ و اگر درخواستی برای افزایش دستمزد داشته باشد، این را باید به چه شکلی بیان کند که جنبه سیاسی هم پیدا کند برای انتقال مبارزات او به سطحی بالاتر.

مازیار رازی:

بسیار منون از طرح این سؤال. به نظر من تمام مطالبات جنبش کارگری که شامل مطالبات صنفی (یا سنتا «مطالبات حداقل») و همچنین مطالبات دمکراتیک همگی حائز اهمیت است از نقطه نظر این که طبقه کارگر در مبارزات روزمره خود به یک سلسله مطالباتی می رسد و به دلیل وضعیت موجود شروع به فعالیت حول آن مطالبات می کند. اما به عنوان کسانی که یک چشم انداز مشخصی از جامعه سرمایه داری دارند، یعنی به عنوان کسانی که می خواهند فراتر از جامعه سرمایه داری بروند، سنتا باز جنبش کارگری به یک سلسه مطالبات دیگری هم رسیده است که بسیار حائز اهمیت است. این ها را همان طور که قبل اشاره کردم، ما به عنوان «مطالبات انتقالی» می شناسیم، یعنی ما اضافه بر مطالباتی که از مسائل روز طبقه کارگر شروع می شود (مطالبت صنفی، افزایش دستمزد، تعیین ساعت کار،

خودمان به عهده می‌گیریم. کنترل کارگری هم از جمله مطالبات مهم جنبش کارگری در گذشته بوده است. این سلسله مطالبات، مطالباتی هستند که ما می‌توانیم حول آن ها مبارزات را سازمان دهیم و از وضعیت امروز، گام هایی به جلو برویم. این ها را نمی‌توانیم کنار بگذاریم.

علیرضا

با تشکر از شما بابت بحثی که معرفی کردید. در واقع این موضوع مطالبات انتقالی را ما می‌توانیم از منظر مارکسیستی ارزیابی کنیم، می‌توانیم آن را به این شکل هم مطرح کنیم که در واقع از نقطه نظر مارکسیستی آگاهی از درون مبارزات طبقه کارگر، از پراتیک کارگران، کسب می‌شود و به وجود می‌آید؛ مارکس جمله معروفی دارد که می‌گوید این هستی اجتماعی است که شعور اجتماعی را تعیین می‌کند. تورم هست، بحران هست و ... این جاست که تازه کارگران وارد حوزه هایی می‌شوند که می‌توانند مفهوم سود و ارزش اضافی را متوجه شد. این جاست که آگاهی طبقه کارگر به سطحی بالاتر انتقال می‌باید، یعنی آگاهی ضد سرمایه داری. آن جا متوجه می‌شود که می‌تواند با اعتضاب به منافع سرمایه آسیب بزند و از این طریق ضمن آن توanstه جنبش و آگاهی را پیش ببرد. بنابراین کسی پیامبرگونه به آن ها نیامده است بگوید که باید علیه سرمایه داری مبارزه کنید. مبارزه خودش آن کارگر را به آن جا انتقال می‌دهد. مرتبتاً ما یک سری کارگران پیشرو داریم که نقداً به سطحی از آگاهی دسترسی یافه اند، این ها را هر هر برخان و پیشروان طبیعی طبقه کارگر هستند که توanstه اند خودشان را از بدنۀ جنبش کارگری یک قدم ارتقا بدنهند (هر چند این آگاهی هم باید مرتب در حال تکامل و رشد باشد) ولی فرقشان با بدنۀ کارگری در سطح آگاهی است که کسب کرده اند و این ها هستند که باید این نوع مطالبات را در جنبش کارگری در اعتراضات و اعتضاب ها به کارگران منتقل کنند. مثلاً ما خواهان افزایش دستمزد مناسب با تورم هستیم، کارفرما بلافضله خواهد گفت: من ورشکست شده ام و درآمدی ندارم. پیش روی کارگر در کنار کارگر می‌گوید مسئله ای

جوامع امروز، این هست که بورژوازی و سرمایه داری اعلام می‌کنند که وضعیت بد است و ما پاسخگوی نیازهای کل جامعه نیستیم و حقوق ها را باید پایین نگاه داریم و افراد را باید اخراج کنیم از کارخانه ها. در مقابل این استدلال، طبقه کارگر اعلام می‌کند که بسیار خوب مشکلی نیست؛ ساعات کار را در داخل کارخانه ها کاهش دهید و کسی را اخراج نکنید. یعنی کسانی که هشت ساعت در روز کار می‌کنند، شش ساعت کار کنند، ولی کسی اخراج نشود. یعنی کار تقسیم بشود بین کارگرانی که در کف کارخانه هستند. این هم مطالبه ای هست که بورژوازی قابلیت تحقیق را ندارد. در نتیجه باز دوباره بر سر همین مسئله ملموس و مشخص، رودررویی با نظام سرمایه داری افزایش پیدا می‌کند. یکی دیگر از مطالبات این هست: سرمایه داری استدلال می‌کند که وضع خراب است و حقوق ها را نباید به دلیل تحریم های اقتصادی پرداخت کرد و حتی حقوق مدیران هم پرداخت نگرددیده است و غیره. در مقابل این نوع استدلال، طبقه کارگر می‌تواند بگوید که اگر به این دلیل نمی‌خواهید حقوق های ما را پرداخت کنید، در نتیجه حساب ها و دخل و خرج تمام کارخانه را رو کنید و نشان بدید که سود و زیان در طی مثلاً یک سال گذشته چه قدر بوده است. این هم از جمله موضوعاتی است که سرمایه داری قابلیت تحقیق را ندارد، چون اگر اسرار معاملاتی و پشت پرده را آشکار بکند، کارگران متوجه فربی ها و دروغ گویی های آن ها می‌شوند و به این ترتیب خود سرمایه داران در آستانه سقوط قرار می‌گیرند. در نتیجه این هم از جمله مطالبات انتقالی هست که از سطح آگاهی نقداً موجود کارگران آغاز می‌کند و کاملاً برای توده های کارگر قابل لمس است و می‌تواند رودررویی سیاسی را در درون نظام سرمایه داری افزایش بدهد. یکی دیگر از مطالبات مهم که در گذشته هم در ایران بارها و بارها مطرح گردیده است، این است که سرمایه داران استدلال می‌کنند که باید کارخانه را بینندیم چون سودآوری ندارد و غیره، پاسخ کارگران این است که اگر شما قابلیت مدیریت و سودآوری کارخانه را ندارید، آن را بسپرید به ما. کنترل تولید و توزیع را ما

زمینه بحثی دارید، بفرمایید.

مازیار رازی

با تشکر؛ نکات مهمی را اشاره کردید. در انتها من دو مورد را می خواهم اضافه کنم. و آن هم دو انحرافی هست که در مورد مطالبات کارگری مطرح می شود. یک انحراف این هست که کارگران را محدود بکنیم به صرفاً مطالبات صنفی. این انحراف از سوی سندیکالیست‌ها، و آنارکو‌سندیکالیست‌ها و جریان‌های مختلفی مطرح می شود که مسأله به زیر کشیدن دولت سرمایه داری مد نظر و در افق فعلی‌شنan نیست. این‌ها صرفاً مطالبات را به مطالبات صنفی محدود می کنند و خواهان این هستند که خرده نانی برای کارگران به دست بیاورند که وضعیان کمی بهتر بشود. یعنی آرزوی‌شان این هست که دولتی متعارف مشابه با دولت‌های سرمایه داری اروپایی به قدرت برسند و استثمار طبقه کارگر را به شکلی دیگر پیش ببرند. یعنی به جای آن که سر طبقه کارگر را با تبعیغ ببرند، این بار همین کار را با پنبه انجام دهند. هدف نهایی سندیکالیست‌ها چنین است. در حالی که در جنبش کارگری، همیشه طبقه کارگر در مبارزات حتی صنفی می خواهد فراتر برود. چون مسأله طبقه کارگر و جنبش کارگری این نیست که بین حکومت بد و بدتر انتخاب کند. مسأله طبقه کارگر این هست که با اشتراکی کردن مالکیت بر ابزار تولید، اهداف نه فقط خود که کل جامعه خود را تحقق بدهد، باید حاکمیت را به دست خودش بگیرد. نطفه‌های اولیه مبارزین در داخل جنبش کارگری از لحاظ تاریخی با سندیکالیست‌ها مخالفت داشتند، چون آن‌ها مبارزه را محدود می کردند. این به آن معنا نیست که ما به عنوان کسانی که خواهان انقلاب کارگری و سوسیالیستی هستیم، نباید در مسائل صنفی و سندیکایی شرکت کنیم. اتفاقاً شرکت می کنیم، ولی می خواهیم فراتر برویم. در مبارزات دمکراتیک نیز شرکت می کنیم، ولی باز هم می خواهیم فراتر برویم.

انحراف دوم، کسانی هستند که خودشان را کمونیست‌های قهاری می دانند و تصور می کنند هر چه

نیست؛ لطفاً دفترهای دخل و خرج را باز کنید تا ما ببینیم. این را کارگر می فهمد. این معنایش این نیست که پس باید کار مزدی یا مالکیت خصوصی را لغو کرد. کارگر این‌ها را نمی فهمد. ولی سطح آگاهی فعلی اش، باز کردن دفاتر حسابرسی را به راحتی می فهمد. ولی سرمایه دار هرگز حاضر نیست که چنین کند، چون همه هست و نیست او لو می رود، معلوم می شود چه سودهای انبوهی برده است. این جاست که مجبور می شود مخالفت بکند. در این مقطع کارگر می فهمد که او دارد دروغ می گوید، پس وارد فاز سیاسی مبارزه می شود. به این صورت که شعار اشغال کارخانه می دهد: ورشکست شده ای برو کنار، مزد ما را ندادی، کارخانه را می گیریم. به این ترتیب وارد اشغال کارخانه می شود و کنترل کارگری اعمال می کند. در ایجا گرایش هایی هستند که درک روشنی از کنترل کارگری ندارند؛ مثلاً توضیح می دهند که کنترل کارگری فقط در زمانی مفهوم دارد که طبقه کارگر قدرت سیاسی را به دست گرفته و دولت کارگری حضور داشته باشد؛ در صورتی که مسأله اساسی این است که کنترل کارگری و این نوع مبارزات است که باعث می شود دولت کارگری مستقر و حاکمیت سرمایه داری سرنگون شود و نه بر عکس. از چه طریقی ممکن است طبقه کارگر به این آگاهی برسد که باید حاکمیت سرمایه داری را سرنگون کند؟ از همین مبارزات که کنترل کارگری هم جزو آن است. کارگری که قرار است در آینده جامعه را رهبری و هدایت کند، از کجا باید این مدیریت را یاد بگیرد؟ این‌ها از متن همین مبارزه یاد می گیرد. آگاهی اش را از متن مبارزه اش کسب کرده است. کنترل کارگری در واقع ادامه اشغال کارخانه است، و اشغال کارخانه سطح مبارزه صنفی ای را که از افزایش دستمزد شروع شد، به یک مبارزه ضد سرمایه داری تبدیل می کند و درست این جاست که کارگر آگاهی سوسیالیستی را درک می کند و برایش ملموس است. این دسته از مطالبات، مطالبات انتقالی، هست که متناسب با پایه‌های نظری مارکسیزم است و نشان می دهد که آگاهی به چه شکلی به درون طبقه کارگر انتقال پیدا می کند. رفیق مازیار رازی اگر در این

بحث های فیس بوک

بازگشت به [فهرست](#)

فیلسوف نمایی یک شبه دمکرات

فردی به نام دکتر فرشید فریدونی که چند وقتی است مشغول مباحث فلسفی است و اصرار دارد خود را نزدیک به مارکس و در دفاع از مارکسیسم نشان دهد، یک صفحه فیسبوکی به نام «آرمان و اندیشه» درست کرده است که بحث های شفاهی خود (و فقط بحث خود) را در آن منعکس می کند. میزان بی ربطی او به مارکسیسم و تمایل او با تداعی کردن خود با مارکسیسم، موضوع این نوشته کوتاه نیست، بحث بر سر ظرفیت دمکراتیک بسیار محدود «فیلسوفی» است که طاقت کمترین نقد و انتقاد نسبت به گفته هایش در همان صفحه ای که دیگران را به بازدید از سخنرانی های خود دعوت می کند، ندارد. شخصاً یک بار در صفحه فیسبوکی ایشان پس از ادعاهای تو خالی وی نسبت به تروتسکیسم، وارد دخالت گری شدم که در دومین یا سومین دور بحث به روش شناخته شده استالینیستی حذف شدم، تنها به این دلیل که نسبت به گفته ایشان سؤالات و نقد هایی داشتم! بعدها به صفحه «آرمان و اندیشه» دعوت شدم و گه گاه به مباحث وی گوش داده و تعجب می کردم این چه سمنواری است که فقط بحث فرشید فریدونی در آن منعکس می شود! به هر رو بدون قصد دخالت گری در بحث های ایشان که معتقدم به کلی از مارکسیسم انقلابی فاصله دارد، نگاهی به عنوان کرده و شاید قسمت هایی را گوش کرده از آن عبور می کردم، تا چند روز پیش که سخنرانی از ایشان دیدم با نام «نقی بر مفهوم "سوژه تاریخی" از آموزشگاه فرانکفورت». در این سخنرانی ایشان سعی می کند با رجوع به نظرات لوکاج و گرامشی به نقد چپی بپردازد که خود نامش را «مارکسیست لینینیست» گذاشته، اما آن را به یقینیسم سنجاق می کند. من در این صفحه کامنتی گذاشتم به شرح زیر که موجب دلخوری ایشان شده و با فحاشی و نهایتاً حذف از صفحه، ظرفیت چپ مدرن فرانکفورتی خود را به نمایش گذاشت. کامنت من این بود:

«رادیکال» صحبت کنند، تأثیر آن بیش تر خواهد بود. مثلًا می گویند پیش به سوی لغو کار مزدی! امروز نباید در مبارزات صنفی شرکت کنیم، چون مسئله ما انقلاب سوسیالیستی است و آن هم از طریق لغو کارمزدی. یعنی برنامه حداکثر خود را امروز در سرلوخه و محور مبارز طبقه کارگر جهش می کند، و خودشان را مرتبط با جنبش نمی کنند، در نتیجه منزروی می شوند از جنبش و صحنه مبارزاتی را می سپارند به همان سندیکالیست ها.

در نتیجه موضع ما به عنوان مارکسیست های انقلابی با این دو مقاولات است. ما همواره در صدد این هستیم که پلی ایجاد کنیم بین مطالبات حداقل و حداکثر. و به این می گوییم مطالبات انتقالی. و باید به عنوان پیشو راهی کارگری و انقلابی کوشنا باشیم تا حلقة رابطی پیدا کنیم بین آگاهی فعلی طبقه کارگر و هدف نهایی یعنی انقلاب سوسیالیستی. نه این که خودمان را محدود به مطالبات صنفی و یا مطالباتی که ارتباط مستقیمی امروز به جنبش نداریم. این پلی هست که ما پیشنهاد می دهیم. و این هم چیزی نیست که ما مطرح کرده باشیم، بلکه از دل مبارزات طبقه کارگر ظاهر شده، به خصوص پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به موضوع اساسی جنبش در سطح بین المللی تبدیل شد.

علیرضا: با تشکر از حضور شما

در این فرصت قصد دارم مختصرآ توضیحی نسبت به فرمایشات ایشان در سخنرانی مذکور که به همه چیز شبیه است به جز مبحث فلسفی بدهم، که با حذف شدن از جایی که باید این نظرات را می دادم از ارائه آن محروم شدم.

فرشید فردونی در این بحث خود اصرار عجیبی دارد که تقدير گرایی و دترمنیسم را به ریش لینین بینند و بعد که اصلاً هم معلوم نمی شود چگونه همین دترمنیسم را رد می کند، لینینیسم را هم زیر ضربات خود نوازش می دهد!

ظاهراً ایشان کمترین اطلاعی از مفهوم تقدير گرایی و داروینیسم ندارد و فقط چنین اسمای ای در جایی به گوشش خورده است. به همین دلیل نه می داند که مطلاقاً چنین نسبتی را نمی توان به لینین داد و نه اصلاً می داند با این تقدير گرایی و دترمنیسم باید چه کرد، به جز آن نتیجه همیشگی و کلی گوبی خود مبنی بر این که باید به «فرهنگ و تاریخ کشورها رجوع کردد» و چپ ما از این کار شاق ظاهرآ عقب مانده است! بماند که رجوع به فرهنگ و تاریخ یک کشور چه کار به فلسفه دارد، اما ایشان را با نتیجه گیری همیشگی اش تنها می گذاریم تا بپردازیم به این ماجراهی دترمنیسم که به گردن لینین می اندازد.

دترمنیسم و تقدير گرایی اقتصادی بر پایه نظریه تکامل تدریجی داروینیسم در واقع به دوره انتربناسیونال ۲ بر می گردد. تقدير گرایان اقتصادی در واقع با رجوع به برخی نظرات مارکس (و نه لینین!) تلاش می کردند ثابت کنند که تا همه ظرفیت های نظام سرمایه داری در یک کشور به پایان نرسیده باشد و نیروهای مولده به آن درجه ای از تکامل نرسیده باشند که جامعه وارد دوران سوسیالیسم شود، نمی توان از انقلاب سوسیالیستی حرفي به میان آورد. تقدير گرایان اقتصادی معتقد بودند روند تکامل جوامع بشری خود به خود و به صورت غریزی به جایی منجر می شود که به سوسیالیسم ختم شود، پس هر تلاشی به جز مبارزه روتین برای رسیدن به سطحی از مطالباتی که تحقق آن ها در همین نظام میسر است و رفرم هایی که قادر هم نخواهند بود مبارزه را از چارچوب نظام موجود فراتر برند، تلاشی «اراده

«بحثی بی ربط به موضوع، نقل قول هایی بی ربط از مارکس، نقدي بی ربط به لینینیسم تحت عنوان نقد به "مارکسیسم لینینیسم" (مخصوصاً در مورد یترمنیسم و تقدير گرایی که لینینیسم خود با نقد به این مفهوم پیروز شد)، ذکر نام مکرر گرامشی بدون بیان موضوع خاصی از وی، و خلاصه "نظريه پردازی های" غیر مارکسیستی تحت لوای "مارکسیسم" همه محتوى اين ويدئو را تشکيل می دهد.»

«آرمان و اندیشه» در پاسخ نوشته:

«درک مباحث فلسفی برای ذهنیت کند تروتسکیست دشوار است!»

من در ادامه کامنت خود نوشتم:

«اما ضعف اساسی در بیان آن چه که ادعا می شود به عامل بیرونی مربوط نمی شود! (رجوع شود به مثال سخنران مبنی بر دلیل نفرستان خمینی به برزیل توسط آمریکا)، بی ربطی این موضوع هم در همان سطح بی ربطی موضوع سمینار با محتوای آن بود.

از این گذشته، بحثی که در این سمینار مطرح شد ده بار بپیشتر به اخلاق نزدیک بود تا فلسفه در نتیجه شاید بتوان پذیرفت که درک مباحث اخلاقی برای ذهنیت تروتسکیست ها دشوار است.

یک سری پند و اندرز های اخلاقی و منزع شده از بستر های خود نسبت به "چپ" همه محتوى این فلسفه ای را تشکيل می دهد که طبعاً ذهنیت تروتسکیست قادر به درک آن نیست.»

از این به بعد ایشان که ظاهرا با آی دی آرمان و اندیشه مشغول «نظريه پردازی» هستند هر فحش و ناسزايی را که برایش مقدور بود نسبت به من روا داشته و از فحاشی های یک فرد معلوم الحال با اختلالات مخصوص به خود هم دفاع کرده و فحاشی های چاروادرانه ایشان را هم لاپک فرمودند و نهایتاً هم اسم مرا از آن صفحه حذف کرد تا خیالش از هرچه نقد و انتقاد است راحت شود.

دانشجوی ترم دوم فلسفه نمی نشیند به حرف های مکتب خانه ای استاد گوش کند، وقتی ایشان از مارکس نقل قولی می آورد، این شنونده تلاش می کند ربطش به بحث را بفهمد، و گرنه سخنران را زیر پرسش فرار می دهد که با این نقل قول از مارکس می خواهی چه نتیجه ای بیگیری؟ آیا این فقط یک ژست عامه پسند است که نشان دهی مثلاً بحث ربطی هم به مارکس و نظرات او پیدا می کند!

ایشان ظاهراً حتی عمق موضوع «مکتب فرانکفورت» را هم درک نکرده که برای تغییرات از بالا و نیاز به فرهنگ سازی و مراجعه به تاریخ، به مبحث هژمونی گرامشی هم رجوع کرده و از آن هم چیزی وام می گیرد، بلکه فقط می داند مرتب باید از گرامشی هم اسمی بيرد بدون آن که روش کند چرا و برای برجسته کردن کدام نظر گرامشی از او کراراً نام برده می شود! شنونده فقط اسم گرامشی و لوکاچ را می شنود بدون این که بفهمد این بحث چه کار به گرامشی دارد.

اما در مورد لوکاچ هم به طور ناقص و با بدفهمی اشاراتی می کند تا سر و ته بحث را هم بیارد. بد نیست ایشان بداند که اتفاقاً لوکاچ هم در موارد متعددی نظر خودش رو بر مبنای خط انقلابی لینین تغییر داد.

مثلاً لوکاچ با نوشتمن مطلب «مسئله پارلمانتاریسم» یک موضوع چپ روانه در قبال موضوع شرکت کمونیست ها در پارلمان گرفت. دقیقاً همین مقاله بود که لینین به طور اخص در کتاب «بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم» به نقد کشید. لوکاچ به تدریج با مطالعه لینین و مشارکت در بحث های انترناسیونال سوم، از مواضع پیشین خود عقب نشست.

با این حال وقتی لوکاچ از خط انقلابی دور شد و بوروکراسی استالینیستی ثبتیت گردید، به جای مبارزه، دست به خود سانسوری زد و به نقد ادبی و هنری پناه بردا!

در پایان شاید مناسب باشد به نقل از کولاکفسکی در کتاب «جریان های اصلی مارکسیزم» تزلزل لوکاچ در واکنش به انحراف استالینیستی منذکر شود تا اگر کسانی مانند

«گرایانه» می پنداشتند.

لینیسم در واقع در مقابل با همین رفرمیسم و اکونومیسم بود که شکل گرفت. لینین معتقد بود که اگر چه روند تکامل تاریخی بر اساس ماتریالیسم تاریخی روزی به سوسیالیسم ختم خواهد شد، اما اگر اراده خردمندانه کمونیست ها و پیشنازان کارگران این روند و تاریخ را به جلو نیاندازد، شاید قرن ها و قرن ها طول بکشد که این روند تکامل خود را طی کند. در نتیجه درست در مقابل با همین انحراف رفرمیستی بود که لینین به نتیجه حزب انقلابیون حرفه ای می رسد. او بر همین اساس حزب پیشناز کارگری را بنیان نهاد و با پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ به رهبری این حزب ادعای خویش را اثبات کرد و برای همیشه لینیسم را به بخشی از تکامل مارکسیسم انقلابی تبدیل کرد.

حال بسیار مضحك است که یک تازه فیلسوف تا مغز استخوان رفرمیست این موضوع را وارونه کرده و فصد دارد در روز روشن از آن نتیجه عکس بگیرد، تازه همین لینیسم مقابله کننده با دترمنیسم را هم متهم به وارونه سازی واقعیت کند!

ایشان که نشان می دهد این اواخر با عجله و از روی نُت ها و یاداشت های بی ربط خود وارد نظریه پردازی شده است، تا جایی که به پروژه های دانشگاهی و آکادمیک مربوط است، حق است هر چه می خواهد سر هم کند و پروژه ای را تحويل دهد، اما تا جایی که به دخالت گری در جنبش انقلابی مربوط می شود، باید بسیار مسئلانه و با احتیاط وارد دخالت گری شود، چون در این حوزه به او اجازه خرده فرمایشات روشنفکری جهت تحریف و تخریب سنت های انقلابی داده نخواهد شد.

مضحك تر این این که فرشید فریدونی فکر کرده است مخاطبین سریال سخنرانی های انتزاعی اش عده ای دانشجواند که باید لام تا کام حرفی نزد همین نمره شان را گرفته و بروند پی کارشان! به همین دلیل با اولین سوال و اولین نقد ساده به گفته اش، به طور کامل تعادل خود را از دست داده و بلافصله وارد فحاشی می شود. شنونده آشنا به مباحث انقلابی دیگر مانند یک

استالینیسم و تروتسکیسم

بازگشت به فهرست

روزبه امامی

استالینیسم و تروتسکیسم، دو روی یک سکه اند و هر دو انحراف از مارکسیسم محسوب می شوند، و لذا هیچ لزومی ندارد با رد یکی از آن ها، به دامان آن دیگری بیاویزیم. مارکسیست ها، بعد از انقلاب اکابر، بی رحمانه ترین نقد هارا نسبت به این دو انحراف نوشته اند و کافی است کمی سرمان را از زیر لحاف تعصبات بیرون آوریم تا حقیقت را عیان ببینیم.

۲۰۱۴ اوت

علیرضا بیانی

شاید مارکسیست ها بی رحمانه ترین «نقد ها» را به تروتسکی بعد انقلاب نوشته باشند (این نقد ها کجا و متعلق به کیست؛ احسان طبری و حزب توده، مائوئیست ها یا...) اما آن هایی که بعد از انقلاب معتقد بودند تروتسکیسم و استالینیسم دو روی یک سکه هستند، فقط آفای روزبه امامی نیست؛ قبل از این لیبرال ها، سوسیال دمکرات ها، کاتولیک ها، ایده آلیست ها و پراگماتیست ها، آثارشیست ها و فاشیست ها و ... هم دقیقاً همین اعتقاد را داشتند، اما در این دوره فقط استالینیست ها به این «جبهه خلق» نپیوسته بودند، چون از قضا مشغول قتل و تسویه حساب با تروتسکیست ها بودند و نمی توانستند همزمان آن روی دیگر آن باشند.

طنز ماجرا در این جا است که متفکرین سازنده سازمان پیکار نیز در آن زمان که نیازمند حذف فیزیکی مخالف نظری خود بودند، به هیچ وجه معتقد نبودند که استالینیسم و تروتسکیسم دو روی یک سکه اند، در آن موقع آن ها مدافع سر سخت استالینیسم بودند و نمی توانستند استالینیسم را آن را روی دیگر سکه تروتسکیسم بدانند. این متفکرین در زمان لازم حتی یک کلمه در محکومیت

فرشید فریدونی خواستند منبعی برای مبنای قرار دادن «مبارزه فرهنگی» به جای مبارزه طبقاتی معرفی کنند، نمونه ای معرفی کنند که خود چار تقدیر گرایی نشده باشد.

همان طور که کولاکفسکی در کتاب یاد شده یادآوری می کند، لوکاج می گوید: «در اصل، استالین در مقابل تروتسکی محق بود، اما استالین خودش متعاقباً یک سیاست تروتسکیستی و نه لنینیستی اتخاذ کرد!» (کولاکفسکی، ۱۹۷۸، ص. ۳۰۱)

لوکاج در بیوگرافی خود اعلام کرد که «هرچند موضع استالین را در بسیاری از موارد نادرست می دانست، ولی درگیر اعتراض نشد.... چون هرگونه اعتراض و مخالفت، به سادگی می توانست به حمایت از فاشیسم منحرف شود» (همان، ص ۳۰۳)

به جای جمع بندی لازم می داشم بگویم که چنین کسانی به عنوان «مارکسیست» وارد صحنه می شوند، و به جای کمک به جنبش، بیش تر مسائل اساسی مارکسیسم را مخدوش می سازند، و این بیشترین ضربه را به نسل جوان می زند. یعنی آن ها را بیشتر گیج می کند تا این که بخواهد کمکی به رشد پایه های نظری آن ها باشد. مثلاً فیلسوف مارکس شناس مورد بحث نام صفحه فیسبوکی که سخنرانی هایش را در آن منعکس می کند «آرمان و اندیشه» گذاشته و بعد سعی می کند طی بحث هایش به زعم خود «دین درون» را نقد کرده و چپ ها را به طور کلی دارای اسلام درون و نظایر این تشیبهات معرفی کند، بدون آن که خود متوجه باشد که مارکسیسم و سوسیالیسم «آرمان» نیست! حالا شاید بتوان یک گوشه ای در نظرات مارکس برای «اندیشه»، آن هم با مفهومی که نزد مارکس در این باره وجود دارد دست و پا کرد، اما «آرمان» آن چیزی است که موضوع مبارزه مارکس است و این جناب دکتر فرشید فریدونی لازم است قبل از کشف مذهب درون این و آن، نگاهی به درون خود بیاندازد و برای مبارزه با مذهب از همان درون آغاز کند.

علیرضا بیانی، ۲۰۱۴ اوت ۲۸

دوره‌ی استالینیست‌های شکست خورده اکنون درویش شده است و یا نقد لینین به تروتسکی در کادر مباحثات و مناقشات درون جنبش سوسیالیستی بوده و به جز آن هم هرگز این دوره‌ی بزرگترین انقلاب کارگری تاریخ نمی‌توانستد به یکدیگر نزدیک شوند. اما سؤال دیگر از این عارفان شعبده باز این است که اگر لینین، تروتسکی را همان می‌دید که استالینیسم می‌خواهد، پس چرا به جای نقد تروتسکی کسی را نفرستاد تا با تبر وی را بکشد، چرا لینین دقیقاً چنین مخالف و دشمنی را مانند نقی شهرام که مخالفش را سلاخی کرد، سلاخی نکرد و فقط وی را نقد «با یا بی رحمانه» می‌کرد؟

از دیگر تناقضات مدعیان دشمنی لینین با تروتسکی می‌توان به این اشاره کرد که مگر لینین با پلخانف و کافوتسکی دشمنی نداشت و آنها را مورد نقدهای بیرحمانه قرار نمی‌داد، پس چرا هیچ یک از آنها را در کنار خودش در سطح رهبری قرار نداد؟ به جای آن‌ها چرا باید آن روی دیگر سکه استالینیسم را در کنار خود قرار می‌داد؟

طنز مضحك دیگر کسانی که معتقدند استالینیسم و تروتسکیسم دو روی یک سکه هستند و ضمناً پشت نام من درآورده «مارکسیست لینینیست» می‌روند این است که متوجه نیستند این نام «مارکسیست- لینینیست» از دکان همان استالینیسمی بیرون آمد که آن روی سکه تروتسکیسم معرفی می‌شود، و خود لینین هرگز آن را نشنید که بتواند شدت غیر علمی بودن آن را نشان دهد.

استالینیست‌های پشیمان ظاهراً وانمود می‌کنند از استالینیسم گستاخ شده اند و قصد در «چاله تروتسکیسم» افتادن هم ندارند، اما آن‌چه که آن‌ها تحت عنوان «مارکسیسم لینینیسم» در مقابل این هردو مطرح می‌کنند خود یک فرمول استالینیستی برای تخریب لینینیسم است.

۲۰۱۴ اوت ۲۴

اعدام انقلابیون محکمات مسکو ننوشتند، انقلابیونی که در پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ نقش مستقیم و مؤثر داشتند، پس از انقلاب مورد دفاع این متفکرین شکست خورده فرار نگرفتند، به این دلیل که خود بتوانند در شبه دادگاه‌های درون تشکیلاتی انقلابیون مخالف خود را همان گونه سلاخی کنند که دادگاه‌های استالینیستی با مخالفین خود کرد.

چاپلوسان خرد بورژوای شکست خورده درست پس از شکست مقتضحانه استالینیسم، درست در زمانی که دیگر مطقاً نمی‌توانستد در کنار آن ایستاده و به عوام‌بری‌های سابق خود ادامه دهدن، دقیقاً برای آن که این شکست به منزله پیروزی تروتسکیسم تلقی نشود، نظریه «تروتسکیسم آن روی سکه استالینیسم» است را از آستین کل و کشاد خود بیرون آوردن. شکست استالینیسم، پایه ریزی شکست جریاناتی مانند سازمان پیکار شد، این جریان و جریانات خرد بورژوای مشابه از شکست استالینیسم نتیجه مارکسیستی و انقلابی نگرفتند، درست به همین دلیل ناچار شدند به جای تأیید صحت تروتسکیسم به این نتیجه برسند که تروتسکیسم آن روی دیگر سکه استالینیسم است! این اکنون بین دو صندلی نشسته های سانتریست، هرگز نمی‌توانند روشن کنند بر چه اساس این ادعای پوج را مطرح می‌کنند، بر اساس برنامه مشابه تروتسکیستی و استالینیستی؟ بر اساس اعتقاد یا بی اعتقادی به دمکراسی کارگری؟ و یا خلاصه چه؟ چنین واکنش گنج و سر به هوا اگر نتواند مضامین ملموس این شباهت را طرح کند، فقط یک نق زنی روشن‌فکر شکست خورده دمورالیزه شده نیست، بلکه این دقیقاً به معنی فحشای قلم محسوب می‌شود.

از جمله دم خروس با رنگ فسفری که از زیر قبای عارفان بازنشسته بیرون می‌زند، این است که از یک سو می‌گویند تروتسکیسم آن روی سکه استالینیسم است و از سوی دیگر هیچ سندی دال بر جدال لینین با استالین ارائه نمی‌دهند، دلیل آن نیز واضح است، خزعلاتی که استالینیسم به عنوان «شوری» در گلوی طرفداران خودش می‌ریخت، نمی‌توانست جنبه‌ای از جدال لینین با استالین را در بر بگیرد. کشف این سکه دو رو، یا از

پیش تعیین شده را به حساب ایشان واریز خواهند کرد. این جا است که اخلاقیات انقلابی، اخلاق حاکم که به صورت ده فرمان از بالا ابلاغ می شود را پشت همان در هایی قرار می دهد که قرن ها است بر سر ورود به آن با پای چپ یار است در حال مناقشه اند.

حسن مرتضوی از کارل مارکس اجازه ترجمه این کتاب را نگرفته است، به او هم پولی پرداخت نخواهد کرد، کارل مارکس هم ننشسته کاپیتال بنویسد که منبع درآمدی برای مترجمین آن در اینجا و آنجای جهان بسازد.

کاپیتال مارکس یقه قانون ارزش را گرفته؛ اخلاق لیبرالی ارزش قانون را یادآور می شود! کاپیتال مارکس متعلق به جنبش بین المللی سوسیالیستی است، هرکس می خواهد آن را ترجمه کند، یا باید خود را متعلق به این جنبش دانسته و قید کسب درآمد از این منبع را بزند و یا به سراغ ترجمه منابعی برود که علاوه بر دریافت مزد از سایر امتیازات هم برخوردار شود. اخلاقیات لیبرالی اگر مناسب هر دلربایی باشد، در حوزه چپ انقلابی موضوع شوکی و تقریح است، دست کم به این دلیل که بنیاد دزدی در جامعه طبقاتی ای شکل می گیرد که آن ها مدافعان هستند، و نه در یک جامعه کمونیستی. اگر یک لیبرال به دنبال اینترنت پرسرعت است به این دلیل واضح است که بتواند روزانه هرچه می خواهد فیلم و کتاب دانلود کند، اما لحظه ای که موضوع دانلود کتاب به چپ ها بر می گردد، موقعه های اخلاقی لیبرال ها آغاز می شود!

۲۰۱۴ اوت ۲۲

بحث فیسبوکی در برابر لیبرال های معارض به انتشار نسخه PDF کتاب کاپیتال

بازگشت به فهرست

علیرضا بیانی

اخلاقیات مورد نظر مارکسیست ها، تابع مبارزه طبقاتی است، به این معنی که اخلاق مدام که نتواند این مبارزه را اعتلا بخشد، و یا در واقع می آید تا این مبارزه را مسدود کند، خود موضوع مبارزه مارکسیست ها خواهد بود.

مارکسیست ها معتقدند اخلاق حاکم اخلاق طبقه حاکم است، اگر دزدی کتاب در پایین جامعه، آن هم به دلیل فقر و عدم توانایی خرید کتاب صورت می گیرد، به دلیل دزدی میلیارد میلیارد سرمایه داران حاکم است که صدای بی رمق لیبرالیسم کمترین اعتراض که به آن ندارد که هیچ اخلاقیاتی برای تثبیت و رسمیت این دزدی ها هم می سازد.

این خود یک اخلاق انتزاعی است که انتشار فایل پی دی اف یک کتاب که جهت مبارزه و یا از سر انگیزه مبارزاتی نیز ترجمه نشده، بلکه علاقه شخصی مترجم به این نوع موضوعات انگیزه اصلی آن است، و درست به همین دلیل دچار این تناقض می گردد که بین کسب و کار و عمل مبارزاتی راه میانبری یافتن نمی شود، به حساب بی اخلاقی «چپ» ها گذاشته شود. در سنت چپ انقلابی یک مترجم، نه برای کسب سود، بلکه برای اشاعه دانش انقلابی کتابی ترجمه می کند، اگر او عمل خود را در مدار یک مبارزه قرار داده باشد، یقین خواهد داشت که کار بی «مزد» او از طریق کمک های مالی و یا تهیه صندوق مالی کمک برای حمایت از این نوع کارها جبران خواهد شد. کافی است حسن مرتضوی گزارش هزینه های خود و مبلغ از پیش تعیین شده برای کسب درآمد ناشی از ترجمه این کتاب، به همراه شماره حساب خود را منتشر کند تا لیبرال های پیرو اخلاق ابدی به تماشا بنشینند که این چپ های به زعم لیبرال ها «دزد» هستند که به مراتب بیش از صرف این هزینه و درآمد از

انقلابی بودند که توسط جریانات خونخوار و ارتجاعی مانند خمر های سرخ، استالینیست های حاکم در شوروی و اروپای شرقی و کره شمالی و ... کشته شدند. از آن جایی که کار ایدئولوگ های بورژوازی، و تا جایی که به مهاجرانی و نبیو مربوط می شود، ایدئولوگ های آخوندی، وارونه کردن حقایق است، این نیروی ارتجاعی که خود را به نام «چپ» معرفی کردند دقیقاً همان کاری را با کارگران و کمونیست ها کردند که شما راست ها و آن فاشیست ها در آلمان با آن ها کردید و دولت لیبرال نوکر تاچر در اندونزی که فقط یک قلم ۲ میلیون کارگر و کمونیست کشت، کرده اند.

کشتار کشتار است، اما آن کسانی که کشته شدند مطلقاً نه از سرمایه داران و لیبرال ها که از کمونیست ها و انقلابیون بودند. حتی یک لیبرال در سرمای سیری و گولاک ها از سرما و گرسنگی جان نداد، همه آن ها کارگران و انقلابیون کمونیست بودند. خدمتی که استالینیسم و فاشیسم به حیات سرمایه داری کردند، هرگز به خواب نظام سرمایه داری هم نمی آمد، که اگر این خدمت نبود، استخوان های سرمایه داری هم اکنون زیر چاک پوسیده بود.

لیبرال ها برای دقایقی اگر به جای سر، با پا بر روی زمین بایستند واقعیات را آن گونه که هست خواهند دید، اما کار آن ها در بازگو کردن واقعیت، بیان آن ها از طریق آبینه دوربین بی سی است که کار آبینه نیز وارونه کردن واقعیات است. همان طور که گفته شد، برای کمونیست ها، موضوع مواجهه با شخص شما قائم کردن تان نیست، ما با شما در نبرد طبقاتی هستیم و موضوع ما مبارزه طبقاتی با شما است، با این که همه ابزار در دست شما است، مثلاً همین بوق و کرنای تبلیغاتی دستگاهی که به آیت الله بی سی معروف شده است و سایر امکانات، اما شما زیر پوست جامعه جنیش سوسيالیستی را می بینید که خواب شبانه را از شما ربوده است، و گرنه چه کسی است که نداند اگر آنها بی اهمیت بودند چرا باید انواع خزعبلات را، آن هم به سیک دمکراسی لیبرالی، یعنی به صورتی یک سویه، از رسانه های سراسری به آن ها نسبت دهید.

دعوت یک سانتریست از تروتسکیست ها برای پاسخ به گفتگوی مهاجرانی در تلویزیون بی بی سی

بازگشت به فهرست

ظاهراً مهاجرانی، وزیر ارشاد خاتمی، در گفتگویی با BBC اعلام کرده است که: «چپ ها در قرن گذشته بیش از صد میلیون نفر را بی رحمانه کشتد». به دنبال این موضوع، فردی در مقام واکنش به این ادعا و دفاع از «چپ»، خطاب به تروتسکیست ها نوشت:

«حضرات تروتسکیست بیایند برای نقد بلوک شرق خونخوار از این مبدع نظریه اسب تروا و چماق کش حزب جمهوری در انقلاب فرهنگی سال ۵۹ دفاع کنند! نقد همراه دفاع = سانتریسم!»

علیرضا بیانی

خطاب به آقای مهاجرانی:

شما دارای صلاحیت در نظریه پردازی نیستید، به این دلیل ساده که موضوع واکنش به شخص تو و امثال تو و نبیو اقتاع نظری نیست. شما از عناصر مهم حکومت جمهوری اسلامی بوده اید که دستتان به خون آلوده است و موضوع کمونیست ها با شما مبارزه برای رسیدن به موقعیتی است که شما و امثال شما را به دست دادگاه های عدالت بسپارند. بنابراین هر موضوع نظری که مایل به طرح آن هستید را به چهره هایی از لیبرال ها بسپارید که دستشان از طریق حضور در حکومت جمهوری اسلامی به خون انسان های بی شمار آلوده نباشد. در این صورت در مقابل این ادعا که «چپ ها در قرن گذشته بیش از صد میلیون نفر را بی رحمانه کشته اند» خواهیم گفت، بله، این می تواند درست باشد. از آمار دقیق اطلاعی در دست نیست، ولی اصل مسئله کشتن انسان ها به دست «چپ» ها صحت دارد، اما آن انسان هایی که کشته شدند آخوند و کشیش و خاخام نبودند، آن ها سرمایه دار و صاحب کارخانه و لیبرال هم نبودند، آن ها که کشته شدند و خونشان به زمین ریخته شد کارگران و کمونیست هایی

تروتسکیسم

بازگشت به فهرست

سلام؛ در ویدئوی «مارکسیسم علم یا ایدئولوژی» و همین طور «مصطفی مازیار رازی با کومله» اشاره شده است که مارکسیسم یک علم است؛ یعنی شرایط برای تغییر بازست. سؤال من این هست که چنان چه مثلاً تروتسکی نظریات لینین را تکمیل کرد و لینین هم مارکس را، پس چرا شما خودتان را پیرو «مارکسیسم لینینیسم تروتسکیسم» می دانید؟ چرا یکسره نمی گویید ما تروتسکیست هستیم؟ سؤال دوم این هست که آیا بعد از خود لئون تروتسکی، کسی نظریات مارکس را تکمیل نکرده؟

و یک نکته: آیا این روش علمی که می گویید شبیه همان دیالکتیک می ماند؟ مثلاً روش جملی که سقراط و افلاطون استفاده می کردند؛ تر، آنتی تر و سنتر. قبول یک تر تا زمان عدم پیدایش نفیضش (آنتی تر). درست متوجه شدم؟

با درود به شما.

ما خودمان را نه پیرو «مارکسیسم لینینیسم تروتسکیسم» می دانیم و نه حتی مارکسیست لینینیست. ما معتقدیم که مارکسیسم یک علم است، ما معتقدیم که لینین و تروتسکی آن را تکامل دادند، اما به این دلیل اسمی برای خودمان انتخاب نمی کنیم که در بر گیرنده هر سه آن ها باشند. اگر ۱۰ شخصیت دیگر هم مارکسیسم را تکامل می دادند، اسم خود را ترکیبی از آن ۱۰ شخصیت قرار نمی دادیم، چون این کار غیر علمی است. مارکسیسم علم است و ما از این نام در مقابل آنارشیسم استفاده می کنیم. لینینیسم این علم را در مبارزه با رفرمیسم تکامل بخشید و ما در مقابل رفرمیسم و اکonomیسم خود را پیرو لینینیسم می دانیم. تروتسکی در مقابل تخریب این علم توسط دستگاه بورکراسی استالینیستی ایستاد و ما در مقابل این دستگاه خود را تروتسکیست می نامیم. ما مانند کسی که در زمینه قانون جاذبه، نیوتون را می پنیرد و در عین

ای حضرات لیبرال های وارداتی، بفرمایید توضیح دهید آخرین باری که از بینی یکی از شما قطره ای خون توسط کمونیست ها ریخته شده چه زمانی بوده؟ شما که کل ثروت یک مملکت را با وحشیانه ترین حالت در بین خود تقسیم می کنید، آیا می دانید هر یک نفری که در اثر فقر و بی خانمانی و گرسنگی و نبودن بهداشت و درمان و جنگ و زندان و شکنجه و ... کشته شده و از بین می رود، فقط یک پاسخگو دارد و آن حکومت های چپ و راست و اقتدارگر و اصلاح طلب همین نظام سرمایه داری است که اکنون شما در مقام لیبرال، با دستکش سفید مسئولیت خفه کردن یک ملت را بر عهده گرفته اید. از شما نمی خواهیم شرم کنید، ما شما را در نبرد طبقاتی شرمسار خواهیم کرد.

خطاب به بی بی سی:

اگر رسانه دفاع لیبرالیسم شما سر سوزنی شجاعت ورود به چنین مباحثی دارد، پس چرا نماینده ای از جریانات کمونیستی را در چنین میز گرد هایی دعوت نمی کنید تا به سوالاتتان پاسخ دهد! کسانی مانند شالگونی و توده ای- اکثریتی هایی که در مماشات جویی هر نوع کرنشی می کنند را در مقابل هیولا هایی مانند مهاجرانی قرار می دهید و به خیال خود توانن در مناظره برقرار کرده اید. کارشناسان شما خوب می دانند که وقتی قرار است خزعبلات یکی از جانیان گریز از مرکز جمهوری اسلامی را منعکس کنند، کدام فرد به زعم خود «چپ» را در مقابل او بنشانند تا پروژه جا به جایی قربانی و قاتل بدون اشکال صورت بگیرد.

چهارم سپتامبر ۲۰۱۴

سردیبر:
مازیار رازی



همکاران این شماره:
مازیار رازی، علیرضا بیانی،
بتی جعفری، فرامرز عباد، ع. عبرتاوی،
مراد شیرین، آرام نوبخت

پست الکترونیکی:
contact@militaant.com

نشانی وب سایت:
www.militaant.com

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار
بر روی وب سایت قرار می گیرد

حال در زمینه قانون ماده و انرژی، اشتاین را می پذیرد و در زمینه زیست شناسی، اصل انواع داروین را می پذیرد و ... اما نام خود را ترکیبی از این اسمای نمی گذارد، مارکسیسم و لنینیسم و تروتسکیسم را می پذیریم، اما برای معرفی خود به طور کلی به نام مارکسیسم اکتفا می کنیم.

در مورد سوال دوم شما، بعد از تروتسکی نظریه پردازان مارکسیست زیادی وجود داشتند، اما هر کدام از این ها در یک تقسیم بندی در سطح جهانی در تحلیل نهایی در یکی از همین تقسیم بندی ها قرار می گرفتند. مثلًا هیچکس قسمتی از نظریه مارکس را به گونه ای تکامل نداد که در مقابل آنارشیسم موضوع جدیدی ارائه کرده باشد. در مورد لنین و تروتسکی نظریاتی مطرح بود و هست که ضعف های آن ها را به درستی بیان می کند، اما همین که در تقابل با آن ها قرار می گیرند، خود به خود در یکی از دسته بندی های تاکنونی قرار می گیرند، شاید با تفاوت های جزئی در نوع بیان و بروز خود، اما در اساس و ماهیت نهایتاً یکی از همین تقسیم بندی های موجود را منعکس می کنند.

لنینیسم آنتی تر مارکسیسم نبود، همین طور تروتسکیسم آنتی تر لنینیسم نبود، به همین دلیل در نفی آن ها نبودند که سنتر یا پدیده به کلی تازه ای به وجود آورند، بلکه مکمل یکدیگر بودند که بتوانند مارکسیسم را در دوره خویش فوام و تکامل دهند.

با تشکر از توجه شما